

توہم تکامل

The delusion of evolution



**DELUSION OF
EVOLUTION**

نویسنده: محمد علی کوشش

فهرست مطالب

مقدمه

فصل اول: دلایل رد نظریه تکامل داروینی

- 7..... مدل سوپ بنیادین
- 11..... مدل حباب
- 11..... مدل شهاب
- 12..... آمینو اسیدهای دست چپی
- 15..... احتمال ایجاد یک پروتئین بصورت تصادفی
- 19..... انفجار کامبرین
- 22..... از دریا به خشکی
- 25..... پرواز برای چه؟
- 30..... سم و تکامل
- 32..... فسیل های زنده
- 36..... بدون تغییر! چرا؟
- 38..... محیط و تاثیرات گزینش آن
- 40..... صفات اکتسابی و دراز شدن گردن زرافه
- 45..... استتار و انتخاب جنسی در مقابل انتخاب طبیعی
- 47..... جهش یا موتاسیون
- 55..... تکامل در مقیاس میکرونی
- 56..... تفاوت در تعداد کروموزوم ها
- 60..... انشعاب از یک فرد و کروموزوم آدم یا کروموزوم نوح
- 67..... عدم امکان آمیزش! چرا؟

- 74..... علت انقراض نسل های بینابینی به صورت گزینشی
- 75..... قوس کف پای انسان و تبدیل شدن خرس به وال!
- 78..... تفاوت در ساختار پای انسان و شامپانزه
- 88..... تفاوت در ساختار دست انسان و شامپانزه
- 92..... افزایش سه برابری مغز انسان
- 94..... واقعیت یا تخیل
- 95..... تکامل گیاهان

فصل دوم: نظریه انقراض دایناسورها توسط طوفان نوح

- 98..... انقراض دایناسورها توسط طوفان نوح
- 99..... انقراض دایناسورها و پرندگان تنها بازمانده آنها و شتر مرغ
- 103..... انقراض عظیم کرتاسه
- 108..... کریستف کلمب و تکامل
- 112..... چگونه حیوانات وارد استرالیا و آمریکای جنوبی شده اند؟
- 115..... چگونه حیوانات به ماداگاسکار رفته اند؟
- 117..... چگونه کوه اورست در طوفان نوح به زیر آب رفته است؟
- 120..... قانون ارشمیدس و طوفان نوح
- 125..... چگونه اینهمه حیوان مختلف در یک کشتی جا شده اند؟
- 126..... تغییرات میکرونی بر علیه تکامل داروینی
- 129..... طوفان نوح و خرس و خرس قطبی
- 131..... بررسی نظریه انقراض دایناسورها توسط طوفان نوح
- 132..... وسایل دست ساز و رد پاها
- 135..... بررسی صحت ردپاها

فصل سوم: اثبات خلقت

- 140.....اطلاعات و تکامل
- 145.....موتوری با بازده صد در صد
- 152.....عجایب چشم انسان
- 156.....انعقاد خون و پیچیدگی های غیر قابل انکار آن
- 161.....نامه های شیمیایی حیاتی
- 164.....میکروتیوبول موتور و شنا کردن در آب
- 169.....ماشین های مولکولی
- 172.....فروپاشی نظریه تکامل
- 173.....پاسخ به سوالات

منابع

مقدمه:

تکامل گراها می گویند که نخستین سلول در زیر حجم عظیمی از آبهای گل آلود و بر اثر تابش نور و وزش بادهای سهمگین، به طور غیرارادی و ناگهان ظاهر شد. وقتی از آنها می پرسیم که چگونه چنین چیزی ممکن بوده، آنها می گویند که به شکل معجزه آسایی این اتفاق روی داده است. از آنها می پرسیم آیا می توانید در همان شرایط از مواد بی جان مواد زنده در آزمایشگاه بسازید، بی پاسخ می مانند و فقط یک سری نظریات تخیلی را ارائه می دهند.

سپس وقتی می پرسیم که چگونه سلول لاشعور توانسته انسان ها، گیاهان و حیوانات را حیات ببخشد، آنها با گفتن این که "اتفاقی" بوده، قضیه را جمع بندی می کنند. آنها یک الهه خیالی به نام شانس دارند و به راحتی این گونه استدلال های سفسطه آمیز را به میان می آورند. آنها می گویند که گل ها، گیلاس ها، پرتقال ها، خرگوش ها، بیرها، سگ ها، و از همه مهم تر انسان هایی که اتم را می شکافند و به سفر فضا می روند، به صورت اتفاقی خلق شده اند. حتی یک کودک دبستانی هم به این نظریه می خندد، اما کسانی که تحصیل کرده اند و استاد دانشگاه شده اند، آن را جدی می گیرند و برایش توجیه می سازند. این نشان می دهد که داروینیسیم چگونه به لحاظ زبانی مردم را مسحور خود کرده است. اما پروردگار متعال امروز آن تسلط را از بین برده، و مردم کم کم دارند حقیقت را مشاهده می کنند. داروینیسیم به زودی به تاقچه های پرغبار تاریخ سپرده می شود و مردم از این که چگونه یک عمر فریفته آن بودند، شگفت زده خواهند شد. و البته با فروپاشی داروینیسیم، خیمه ماتریالیست فرو خواهد ریخت.

ماتریالیست های امروز همان بت پرستان دیروز هستند. زمانی مردم جاهل از گل و آب مجسمه ای می ساختند و می گفتند این خدای ما است. و آن بت بی جان را که قادر به انجام کوچکترین کاری نبود خدا و آفریننده خود می دانستند. امروزه همان بت پرستی پیشرفت کرده است و مدرنتر شده و به شکل دیگری در آمده است. در حقیقت ماتریالیست ها و ماده گرایان می گویند که خدای آنها همان ماده و طبیعت است. یعنی در کره زمین که از 70 درصد آب و 30 درصد خشکی یعنی همان گل(بت- ماده) تشکیل شده است با گذر زمان انسان هوشمند روئیده است. اما غافل از اینکه ماده بدون وجود هوش و آفریدگاری بی نهایت هوشمند، به اندازه همان بت گلی، قدرت دارد و قادر به آفرینش یک مگس هم نیست.

در این کتاب با دلایلی کاملاً عقلانی ثابت می کنیم که تکامل یک توهم بیش نیست. موضوعاتی همچون "عدم امکان آمیزش" و "قوس کف پا" و "نظریه انقراض دایناسورها توسط طوفان نوح" برای اولین بار در این کتاب مطرح می شوند و بر اساس آنها و همچنین ذکر دلایل دیگر به رد نظریه تکامل می پردازیم و در فصل سوم به بررسی پیچیدگی های حیات می پردازیم که نشان می دهد که تصور اینکه حیات بر اساس شانس و گذر زمان بوجود آمده است تا چه حد بی پایه و بی اساس و تا چه حد تخیلی می باشد.

رمز موفقیت در یک جمله نهفته است. تنها به اندیشه خودتان اعتماد کنید. نظرات دیگران را بخوانید اما اندیشه خود را بکار بیندازید. پس این کتاب را با دقت بخوانید و در مورد مطالب آن اندیشه کنید و خود در نهایت قضاوت کنید.

محمد علی کوشش

مرداد 1390

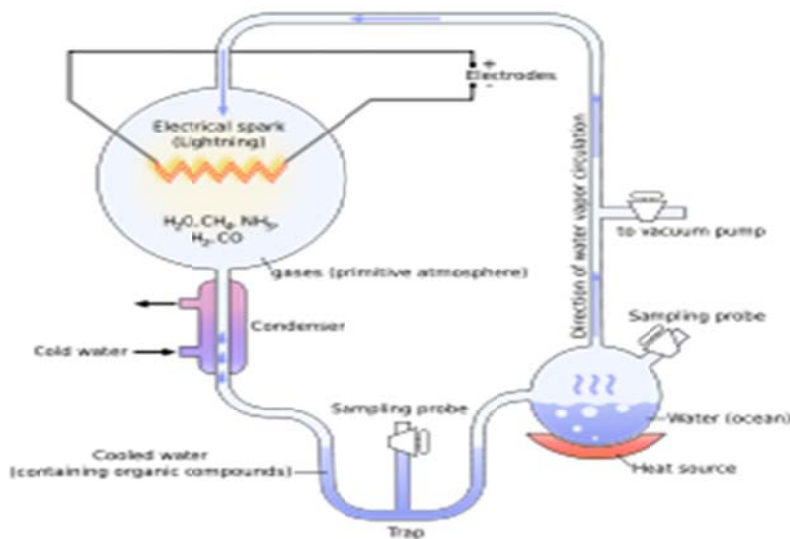
فصل اول:

دلایل رد نظریه تکامل داروینی

مدل سوپ بنیادین!



آیا ایجاد مواد زنده از مواد غیر زنده، در اثر گذر زمان و بدون وجود هوشی خارج از ماده، امکان پذیر است؟ تکامل گرا تا چند سال پیش با استناد به آزمایش های استنلی میلر و هارولد اوری، تصور می کردند که می توان مواد زنده را از مواد غیر زنده و در اثر تصادف و گذر زمان بدست آورد. اما نشان خواهیم داد که ایجاد مواد زنده از مواد غیر زنده بدون وجود هوش و در اثر تصادف و گذر زمان امکان پذیر نیست.



استنلی میلر در نیمه های قرن بیستم مدل سوپ بنیادین را آزمایش کرد. وی گاز متان، بخار آب و آمونیاک و هیدروژن را درون دستگاهی قرار داد و به منظور شبیه سازی رعد و برق از جرقه الکتریکی استفاده کرد. بعد از چند روز وی در آن دستگاه ترکیبات متعددی پیدا کرد که این ترکیبات شامل برخی از عناصر تشکیل دهنده حیات از جمله آمینو اسید ها، اسید های چرب و کربوهیدراتها بودند این نتایج نشان می داد که برخی از مواد شیمیایی پایه های حیات در شرایطی مشابه شرایط آزمایشگاهی میلر پدید آمدند.

توجه: تکامل گراها در کلیه کتاب های خود به آزمایش میلر، استناد می کنند. امروزه دانشمندان به اشتباهات آزمایش میلر پی برده اند.

دلایل رد آزمایش میلر:

در زمان آزمایشات میلر زیست شناسان تصور می کردند که پیدایش حیات در حدود یک میلیارد سال پیش روی داده است. اما اندازه گیری سن زمین و کشف سنگواره های که ۳.۵ میلیارد سال سن داشته نشان داد که حیات در واقع بسیار بیشتر از آن تشکیل شده است. ما اکنون می دانیم که مخروطی از گازهای مورد استفاده در آزمایش میلر هنگام پیدایش حیات وجود نداشته است. و همچنین در آن زمان زمین فاقد لایه حفاظتی اوزون بوده است و پرتوهای ماوراء بنفش بدون اوزون همه آمونیاک ها و متانهای موجود در اتمسفر را از بین می برند.

اگر اکسیژن در آزمایش میلر وجود داشته باشد اسید آمینه بوجود نخواهد آمد لذا میلر با بیان اینکه اکسیژن در اتمسفر اولیه زمین وجود نداشته است گاز اکسیژن را در آزمایش خود قرار نداده است. اما زمین شناسان ها با انجام آزمایشات بر روی قدیمی ترین سنگها ثابت کرده اند که اکسیژن در اتمسفر اولیه زمین در ۳.۵ میلیارد سال پیش وجود داشته است. و در صورت وجود اکسیژن اسید آمینه ها بوجود نخواهد آمد.

ادعای تکامل گراها در دو مورد قابل آزمایش است:

1) در مورد چگونگی تبدیل مواد شیمیایی - مثلا اسیدهای آمینه - به موجودات زنده

2) در مورد چگونگی تبدیل تک سلولی ها به موجودات پر سلولی .

ما در جهان امروز هم مواد شیمیایی تشکیل دهنده موجودات زنده را در اختیار داریم ، هم تک سلولی ها را ؛ همچنین می دانیم که شرایط تبدیل این ترکیبات شیمیایی به تک سلولی ها و شرایط تبدیل تک سلولی ها به پر سلولی ها محدود و قابل مشابیه سازی در آزمایشگاهند. بنابراین ، اگر تکامل داروین درست است ، پس باید بتوان در این دو مورد آن را در آزمایشگاه به اثبات رساند ؛ در حالی که هیچ دانشمندی تا به حال نتوانسته است یک تک سلولی کامل را از ترکیبات شیمیایی بدست آورد ؛ یا نشان دهد که از ترکیب طبیعی چند تک سلولی یک چند سلولی درست می شود.

ساختار سلول بسیار پیشرفته تر از آن چیزی است که تصور می شود! سوال من از تکامل گراها این است که آیا بشر هوشمند قادر است که در آزمایشگاه های پیشرفته یک سلول را از عناصر موجود در کره زمین بسازد؟! چرا وقتی بشر با وجود چنین آزمایشگاه هایی، قادر به انجام چنین کاری نیست ما خلقت گراها، چرا باید باور کنیم که به صورت تصادفی و شانسی و رعد و برق و در کره زمین حیات بوجود آمده باشد... اگر طبیعت کور و بی جان و عناصر موجود در این کره خاکی، قادر هستند که حیات را بوجود بیاورند پس ما از شما می خواهیم که در آزمایشگاه های پیشرفته ، فقط و فقط یک سلول را بوجود بیاورید.

اشتباهات آزمایش میلر را می توان به صورت زیر توضیح داد:

1- در آزمایش میلر، میلر توسط مکانیزمی بنام «تله سرد» آمینو اسیدها را بلافاصله بعد از اینکه بوجود می آید از محیط اطراف عایق بندی میکند. زیرا در غیر اینصورت شرایط محیطی که این آمینواسیدها را بوجود آورد بلافاصله بعد از تشکیل این مولکولها آنها را نابود می ساخت. در حالیکه در شرایط اولیه یک چنین نظم دقیق و آگاهانه ای وجود نداشت. و اگر چنین مکانیزمی وجود نداشته باشد هر نوع از آمینواسیدی که بوجود آید در همان محیط بلافاصله از بین خواهد رفت. همانطوری که کیمیاگر ریچارد بلیس هم بیان کرده اگر این تله سرد نباشد محصولات شیمیایی توسط منبع برق تخریب خواهد شد. چه بسا میلر قبل از این در تمام آزمایشهایی که تله سرد قرار نداده بود حتی یک آمینواسید هم نتوانست فراهم سازد.

2- میلر می خواست در آزمایش خود، شرایط اتمسفر اولیه را فراهم سازد. اما این شرایط واقعی و حقیقی نبود. دانشمندان در دهه 1980 نقطه نظر مشترکشان این بود که **در اتمسفر اولیه بجای متان و آمونیاک بایستی ازت و دي اکسید کربن جایگزین شود** چه بسا بعد از یک مدت طولانی خود میلر سکوت خود را بهم زد و اعتراف کرد که شرایط در نظر گرفته شده در آزمایش حقیقی نبوده است.

پس چرا میلر بر روی این گازها اینقدر تکیه کرده بود؟ جوابش خیلی ساده است: زیرا بدون وجود آمونیاک، سنتز یک آمینواسید امکان ناپذیر نیست. کوبین مک کین در مقاله ای از مجله دیسکاور این موضوع را چنین توضیح میدهد: میلر و اوری اتمسفر قدیمی دنیا را با مخلوط کردن متان و آمونیاک تقلید کردند. ولی آخرین برسیهای انجام گرفته در این مورد، در آن دوران دنیا خیلی گرم بوده و از مخلوط نیکل و آهن ذوب شده بوجود آمده مشخص گردیده است. بهمین خاطر در آن دوران اتمسفر شیمیایی بایستی بیشتر از ازت، دي اکسید کربن و از بخار آب بایستی بوجود آید. در حالیکه اینها برای تشکیل مولکول در شرایط مصنوعی به اندازه آمونیاک و متان مناسب نمی باشند.

دانشمندان آمریکایی بنامهای ژ.پ. فریس و ج.ت. چن با مخلوطی از دي اکسید کربن، هیدروژن، ازت و بخار آب آزمایش میلر را انجام دادند ولی حتی یک مولکول آمینواسید نتوانستند بدست آورند.

3- یکی از دلایل دیگر که آزمایش میلر را نقض میکند آن است که: **در آن دوران که آمینواسیدها بوجود آمده اند در اتمسفر زمین، اکسیژن به اندازه ای بوده است که می توانست تمام آمینو اسیدها را تجزیه کند.** این مورد که از چشم میلر در رفته بود توسط سنگهای 3.5 میلیارد ساله که در آن به آثار اکسید شده آهن و اورانیوم دسترسی گردید مشخص شد. بعضی دیگر از کشفیات در مورد اینکه بر خلاف آنچه که تکامل گرایان مطرح کرده بودند مقدار اکسیژن در آن دوران خیلی بیشتر بود. همچنین تحقیقات در آن دوره نشان می دهد که به سطح کره زمین از آنچه که تکامل گرایان تخمین میزدند ده هزار مرتبه بیشتر نور ماوراء بنفش میرسیده است و این توده غلیظ از ماوراء بنفش بخار آب و دي اکسید کربن اتمسفر را از هم تجزیه کرده و بوجود آمدن زیادی اکسیژن اجتناب ناپذیر بوده است. این مورد که در آزمایش میلر اصلاً مد نظر قرار نگرفته بود این آزمایش را بطور کلی مردود میساخت. اگر در این آزمایش اکسیژن بکار برده میشد متان به دي اکسید کربن و آب، آمونیاک هم به ازت و آب تبدیل میشد. از طرفی دیگر در شرایطی که اکسیژن وجود ندارد و چون هنوز قشر اوزون تشکیل نشده است لذا نورهای ماوراء بنفش باعث تجزیه آمینواسیدها می شوند. بطور خلاصه، **در دنیای اولیه چه وجود اکسیژن و چه نبودنش اثر منفی بر روی آمینواسیدها دارد.**

4- در آزمایش میلر اگر آمینواسیدها از موادّ شیمیایی ایزوله نگردد و در صورتی که اینها در یک محیط قرار گیرند، باهم واکنش شیمیایی انجام داده و تجزیه شدنشان اجتناب ناپذیر میباشد. غیر از این در نتیجه این آزمایش بمقدار فراوان **آمینو اسید دست راست** بوجود آمده بود. وجود همین آمینواسیدها، تکامل را با منطق خود نقض میکرد. **زیرا آمینواسیدهای دست راست، آمینواسیدهایی هستند که در ساختار موجودات زنده استفاده نمی گردد.** در نتیجه آمینواسیدهای حاصل از این آزمایش محیطی که اینها قرار دارند تنها برای زندگانی مساعد نمیشد بلکه بر عکس یک حالتی دارد که مولکولهای ببرد بخور را تجزیه کرده و مخلوطی از یک اسید سوزاننده میباشد. تمام اینها یک حقیقت بارزی را نشان میدهد: آزمایش میلر نمی تواند ایجاد حیات را در شرایط اولیه زمین ثابت کند.

آزمایش، جهت سنتز آمینواسید بطور آگاه و کنترل شده انجام گرفته است. جنس گازهای کاربردی و نسبت مخلوط آنها برای اینکه آمینواسید بوجود بیاید بشکل ایده ال ترین اندازه ها تعیین گردیده است. مقدار انرژی که به محیط داده میشود نه زیاد نه کم درست بهمان شکلی که اینها باید باهم واکنش داشته باشند تنظیم گردیده است. دستگاه آزمایش طوری طراحی گردیده است که از تمام موادّ تخریب کننده و ضرر دهنده عاری گردیده است. آنچه که در اتمسفر دنیای اولیه وجود داشته و سیر واکنشهای شیمیایی را تغییر داده در این دستگاه آزمایش وجود ندارد. اکسیژن فقط یکی از این عناصر است که با اکسیداسیون مانع حیات آمینواسیدها خواهد شد. علی رغم این شرایط ایده آلی که فراهم گردیده اگر مکانیزم تله سرد نباشد آمینواسیدها بدون اینکه تجزیه شوند بهمان شکل نمیتوانند باقی بمانند. در اصل تکامل گرایان با قبولی آزمایش میلر، خودبخود تئوری خودشان را مردود ساختند. زیرا آزمایش، آمینواسیدها را فقط تحت شرایط بخصوص تنظیم شده در یک آزمایشگاه با مداخله های آگاه بوجود می آید را اثبات کرده است. یعنی نیروی بوجود آورنده حیات تصادفات نبوده بلکه نیروی خلق کننده میباشد. قبول نکردن این حقیقت روشن توسط تکامل گرایان، بخاطر داشتن یک سری پیش قضاوتی نسبت به علم میباشد.

هارولد اوری که همراه با شاگردش استنلی میلر این آزمایش را ترتیب داده بود در این مورد این اعتراف را میکند: ما که تحقیق کننده منشأ حیات هستیم، هر چه بیشتر در این مورد تحقیقات انجام دهیم، بیشتر به این نتیجه میرسیم که حیات آنقدر پیچیده میباشد که در هیچ جایی نمیتواند تکامل یافته باشد. همه ما به این باور اعتقاد داریم که مایه حیات از یک ماده پی جان بر روی کره زمین بوجود آمده است. فقط آنقدر پیچیده می باشد که از مرزهای فهم و تصور ما خیلی فراتر می باشد.

اما سوال این است: چگونه تکامل گراها باور دارند، فرایندی که آنقدر پیچیده است و از عهده تصور و فهم ما خارج است در اثر گذر زمان و شانس بوجود آمده است؟!

مدل حباب!

بعد از مردود شناختن نظریه میلر دانشمندان مدلی دیگر به نام مدل حباب را پیشنهاد کردند.

چندی بعد دانشمندان اعلام کردند که فرآیندهای کلیدی که مواد شیمیایی مورد نیاز برای حیات را به وجود آوردند درون حباب های سطح اقیانوس ها انجام شده است. این مدل شامل پنج مرحله اصلی است، آمونیاک ، متان و دیگر گازهای حاصل از انفجار های آتشفشانی زیر دریایی در حباب های زیر دریا محبوس می شدند. متان و آمونیاک های مورد نیاز برای تشکیل آمینو اسید ها درون حباب ها در مقابل صدمات حاصل از اشعه ماورای بنفش محفوظ می ماندند. حباب ها به سطح اقیانوس ها می آمدند و و پس از ترکیدن، ملکول های آلی ساده آزاد می کردند. ملکول های آلی ساده ضمن انتقال توسط باد و حرکت به سمت بالا در معرض اشعه ماورای بنفش نور خورشید و رعد و برق قرار می گرفته اند و در نتیجه نیروی لازم برای واکنش های بعدی برایشان فراهم می شد. باران بسیاری از این ملکول های آلی را که به تازگی تشکیل شده بودند به درون اقیانوس می برد و چرخه دیگری را شروع می کردند.

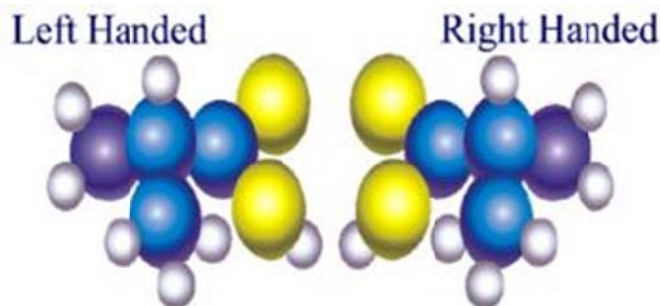
جالب اینجاست که دمای آب حداکثر می تواند 100 درجه سانتیگراد باشد. حال چگونه در این دما امکان ترکیب آنها و بوجود آمدن ملکول های آلی ساده وجود دارد؟! البته گمان می کنم نیازی به بررسی بیشتر این نظریه نباشد توضیح متن میزان تخیلی بودن این نظریه را ثابت می کند.

مدل شهاب!

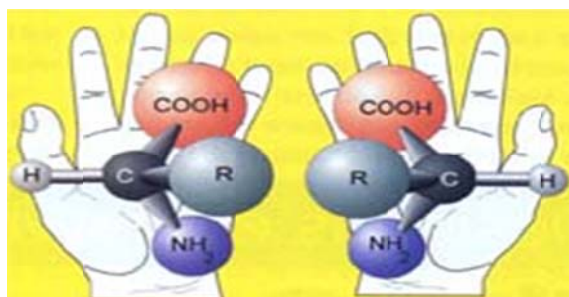
تکامل گراها پس از شکست سختی که در مورد توجیح منشا حیات خوردند و پس این اینکه اشکالات مدل سوپ بنیادین و مدل حباب مشخص شد. بیان کردند که حیات توسط شهاب سنگ ها به زمین آمده است. البته ما خلقت گراها گفته بودیم که منشای حیات فرازمینی است. اما ممکن است وسیله این انتقال نه شهاب سنگ، بلکه وسیله مناسب تر دیگری بوده باشد.

براستی کدامیک از این نظریه ها عقلانی می باشد. در قسمت بعدی و با بیان اینکه تمام آمینو اسیدهای موجودات زنده از نوع آمینو اسیدهای دست چپی هستند به رد این مدل های تخیلی می پردازیم.

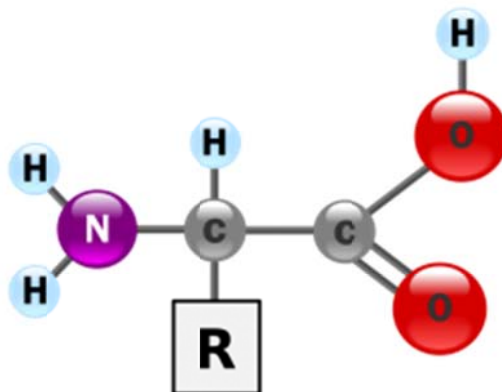
آمینو اسیدهای دست چپی



برای تشکیل یک مولکول پروتئین در موجود زنده فقط قرار گرفتن آمینواسیدهای مناسب با یک نظم خاص کافی نمی باشد. در کنار این 20 نوع آمینواسید موجود در ساختار پروتئین هر کدامشان باید فقط "دست-چپی" باشند. از نظر شیمیایی دو نوع آمینواسید مختلف "دست-راست" و "دست-چپ" وجود دارد. فرق میان آنها این است که زاویه سه بعدی ساختارشان در جهات مختلف یکدیگر قرار دارد. مثل فرق میان دست چپ و دست راست انسان میباشد. هر دو گروه آمینواسیدها براحتی میتوانند با یکدیگر اتصال برقرار کنند. با تحقیقاتی که در این زمینه انجام گرفته، حقیقت شگفت آوری از پرده اسرار بیرون آمد. **از ساده ترین مکانیزمها گرفته تا پیچیده ترین و کاملترین مکانیزمها، تمام پروتئینهای موجودات زنده فقط از آمینواسیدهای دست-چپ شکل گرفته اند.**



کوچکترین آمینواسید دست راستی که بخواهد وارد ساختار پروتئین شود آن پروتئین را از کار میندازد. حتی در برخی از آزمایشات به باکتریها آمینواسیدهای دست راست داده شده، فقط این باکتریها فوری این آمینواسیدها را تجزیه کرده و در برخی موارد این قسمتهای تجزیه شده را بوجود آوردن پروتئینهای دست چپ استفاده کرده اند. بر حسب قانون احتمالات، آمینواسیدها در طبیعت به مقدارهای مساوی از دست چپ و راست باید شکل گرفته باشد. بهمین خاطر در ساختار تمام جانداران آمینواسیدهای دست چپ و راست بایستی به مقدارهای معین و مساوی وجود داشته باشد.



زیرا از نظر شیمیایی ترکیب هر دو گروه از آمینواسیدها براحتی میسر می‌باشد فقط در تمام مکانیزم‌های موجودات زنده پروتئینها فقط از آمینواسیدهای دست چپ بوجود می‌آید. اینکه پروتئینها چطور میشه که از میان اینها فقط دست چپی‌ها را انتخاب کرده و بدون اینکه کوچکترین آمینواسید دست راست میان آنها ادغام شود این عمل صورت می‌گیرد!

بوجود آمدن یک پروتئین فقط با در کنار هم قرار گرفتن تعداد معینی از آمینواسیدها با یک نظم بخصوص کافی نمی‌باشد. در کنار تمام اینها، تمام این آمینواسیدها بایستی از آمینواسیدهای دست چپ انتخاب شده و حتی بایستی یکی از آنها دست راست باشد. زیرا در زنجیر شکل گرفته آمینواسید اگر اشتباهاً یک آمینواسید دست راست تعیین گردد مکانیزمی که بتواند بطور طبیعی آنرا تجزیه کند وجود ندارد.

به‌همین خاطر حتی یک آمینواسید دست راست بایستی قاطعی آمینواسیدهای دست چپ گردد. این وضعیتی است که مفهوم تصادفی بودن را بطور کلی به کنار می‌اندازد. آنسیکلوپدی بریتانیکا که از پشتیبانان تئوری تکامل می‌باشد چنین می‌گوید: **تمام آمینواسیدهای موجود در تمام ارگانیزم‌های زنده بر روی کره زمین همانند پروتئینها کلاً تمامشان دست چپی می‌باشند. این در واقع درست شبیه این است که سگه ای را میلیونها بار به هوا انداخته میشود مداوم شیر بیاید و اصلاً خط نیاید.** آیا پذیرفتن اینکه، سگه ای که مداوم به هوا پرت میشود و مدام شیر می‌آید، دخالت بطور عمدی صورت گرفته منطقی تر نیست؟ جواب مشخص می‌باشد، فقط تکامل گرایان با تمام این حقایق روشن، صرفاً بخاطر نپذیرفتن یک مداخله منطقی یک چنین راهی را می‌پذیرند.

جالب است که همین مسئله دست چپی آمینواسیدها برای نوکلئوتیدها که سنگ بنای د.ن.آ. و ر.ن.آ. می‌باشند نیز مورد قبول واقع می‌باشد. اینها هم بر خلاف تمام آمینواسیدهای موجود در ارگانیزم‌های موجودات زنده، فقط از دست راستی‌ها انتخاب میشود. اینهم وضعیتی است که نمیتوان آن را با تصادفات توضیح داد. در نتیجه منشا زندگانی را نمیتوان به هیچ وجه بر حسب تصادفات و شانس دانست .

پس به طور خلاصه می توان گفت:

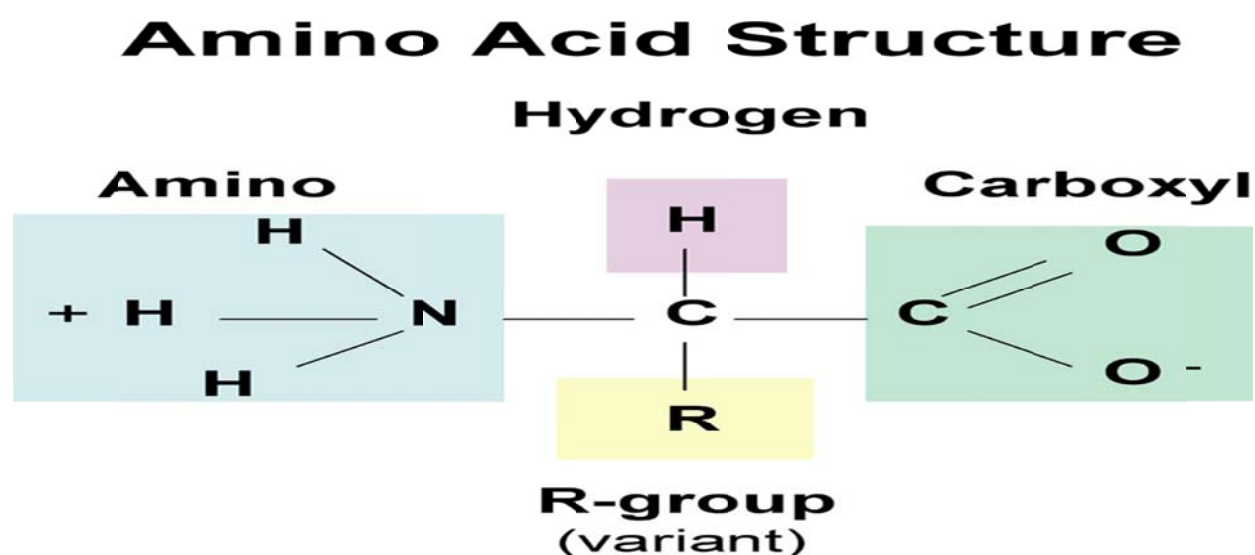
- 1- مخلوط آمینو اسیدهای دست راستی و دست چپی، برای حیات همچون یک زهر بسیار سمی می باشد.
- 2- تمام پروتئین های سازنده حیات از نوع آمینو اسیدهای دست چپی هستند.
- 3- وقتی یک موجود زنده می میرد. تمام آمینو اسیدهای موجود در بدنش، به مخلوطی از آمینو اسیدهای دست راستی و دست چپی تبدیل می شوند.
- 4- دانشمندان تلاش می کنند که حیات را فقط با آمینو اسیدهای دست چپی شروع کند. اما آمینو اسیدها به آرامی به یک مخلوط (50 درصد - 50 درصد) از هر دو آمینو اسید تبدیل می شوند.

در حقیقت از مواد غیر زنده و توسط طبیعت به صورت مساوی (50 درصد- 50 درصد) از هر دو آمینو اسید و به صورت یک مخلوط ایجاد می گردد. لذا لازم است که یک هوش این دو نوع آمینو اسید را از هم جدا کند تا امکان ایجاد پروتئین وجود داشته باشد. همانطور که می بینید امکان انجام چنین چیزی توسط طبیعت و بدون حضور هوشی خارج از ماده، صفر می باشد.

همین موضوع به تنهایی، امکان ایجاد حیات بر اثر گذر زمان و تصادف را به طور کامل رد می کند.

احتمال ایجاد یک پروتئین بصورت تصادفی

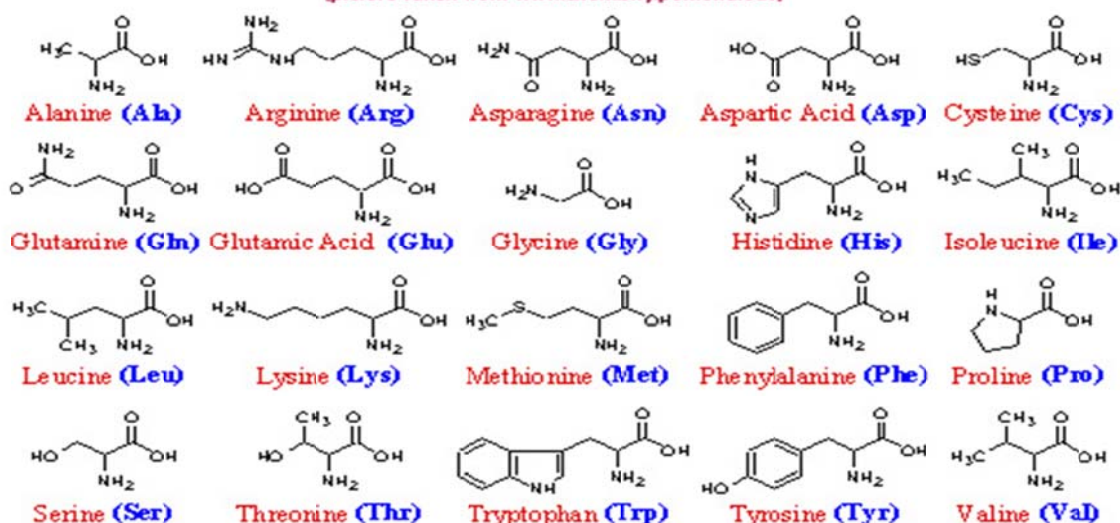
پروتئینها، نقش مهمی را در زندگی ما ایفا می کنند. برای مثال: هموگلوبین، انتقال دهنده اکسیژن در درون بدن و انسولین، کنترل کننده مقدار شکر جذب شده از خون و آمیلاز، هیدرولیز کننده نشاسته به مالتوز می باشد.



۲۰ نوع آمینو اسید، پایه انواع پروتئین ها را تشکیل می دهند.

Schematic diagrams of the 20 amino acids

(picture taken from www.chemistry.pomona.edu)



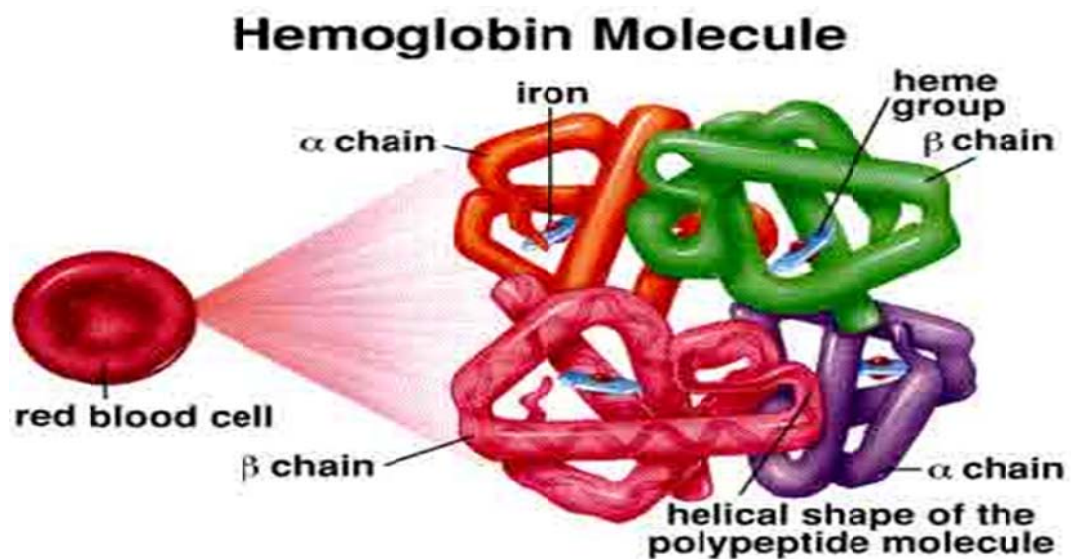
پروتئینها، زنجیره‌های خطی یا پلیمرهایی هستند که از ترکیب اسیدهای آمینه حاصل می‌شوند. اسید آمینه‌ها، حروف الفبایی پروتئینها را تشکیل می‌دهند (۲۰ حرف- ۲۰ نوع اسید آمینه) و چون امکانات بالقوه نامحدودی در طرز توالی و طول زنجیره اسید آمینه‌ها در تولید پروتئینها وجود دارد، از اینرو انواع بی‌شماری از پروتئینها نیز می‌توانند وجود داشته باشند.

پروتئینها از تعداد زیادی اسید آمینه ساخته شده‌اند. این اسیدهای آمینه توسط پیوندهای پپتیدی به یکدیگر اتصال یافته و زنجیر طولی را ایجاد می‌کنند. با توجه به اینکه در جانداران انواع و اقسام پروتئینهای مختلف وجود دارد تعجب آور نیست که در سنتز زنجیره‌های پلی پپتیدی تنها 20 نوع اسید آمینه مختلف شرکت می‌کند. ولی باید توجه داشت اگر یک زنجیره پلی پپتیدی را که دارای 50 اسید آمینه است در نظر بگیریم تنها با تغییر ترتیب قرار گرفتن این اسیدهای آمینه می‌توان سنتز 20^{50} زنجیر پلی پپتیدی را پیش بینی نمود.

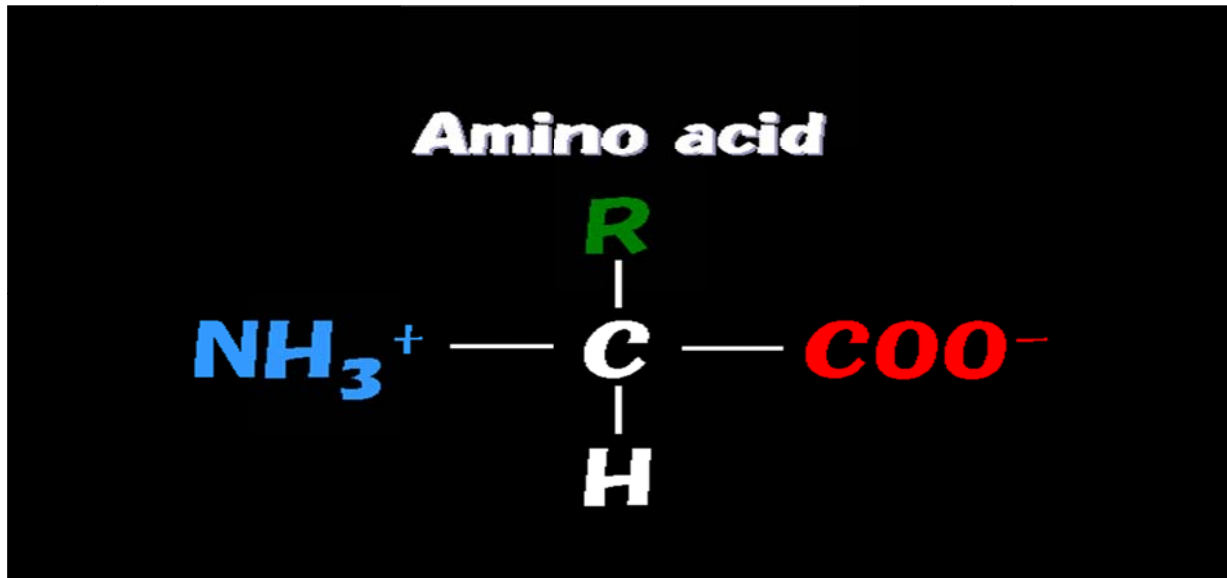
هرگاه چهار اسید آمینه با تمام حالات ممکن بهم بپیوندند، 24 مولکول متفاوت تشکیل می‌شود. و اگر 17 اسید آمینه متفاوت به همین طریق پیوند یابند، فقط عده مولکولهای مرکب از 17 مونومر متفاوت که در نوع خود بی‌نظیرند به **356 تریلیون** می‌رسد. بدیهی است که اگر از هر اسید آمینه بیشتر از یک مولکول به کار رفته باشد، عده حالات ممکن بسیار بیشتر خواهد شد. اما سلول زنده، از پروتئین‌های بسیار متفاوتی که از یک مجموعه اسید آمینه ممکن است ساخته شود فقط تعداد نسبتاً کم و گزینش یافته‌ای را که نیاز دارد، می‌سازد.

احتمال ایجاد یک پروتئین ساده به صورت تصادفی، یک سلول ساده و دی ان ای:

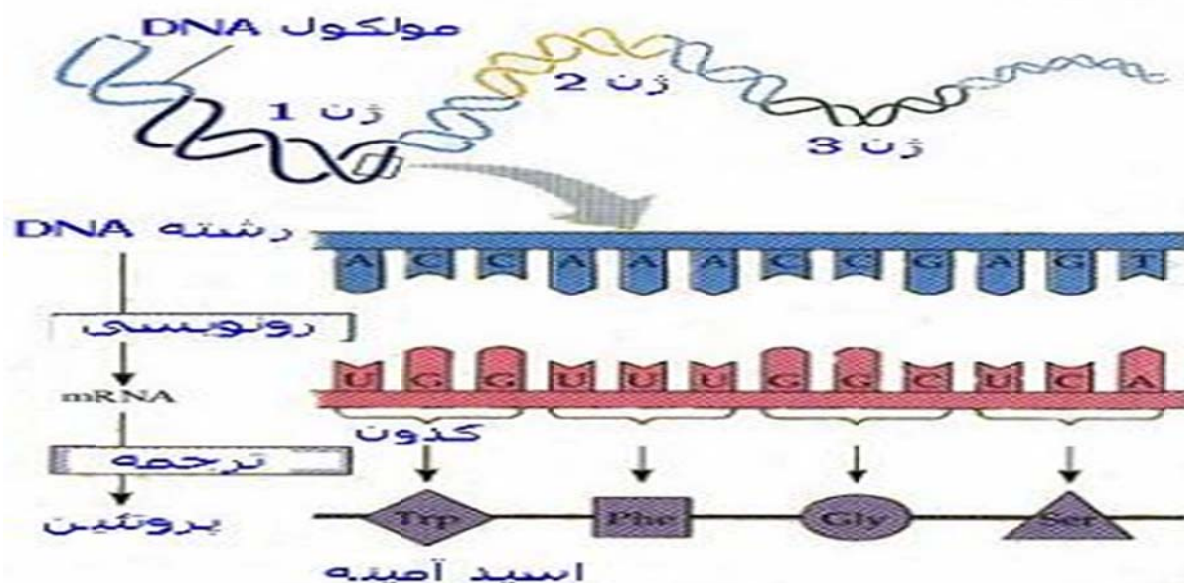
| | |
|---|----------------|
| A single protein forming itself by chance | 10^{191} |
| A single cell | $10^{40,000}$ |
| DNA | $10^{119,000}$ |



برای مثال در هموگلوبین انسان که یک پروتئین کروی با وزن مولکولی 68000 است باید چهار زنجیر اسید آمینه بطور مناسبی تجمع یافته باشد تا هموگلوبین فعالی تشکیل شود. اگر در هموگلوبین یک اسید آمینه نادرست در موضع معین قرار گیرد، نمی تواند اکسیژن را در گردش خون منتقل کند. فقط تغییر یک اسید آمینه خاص از 146 اسید آمینه موجود در یک تک زنجیر هموگلوبین سبب بیماری کم خونی می شود.



پروتئین‌های بدن پی در پی تجدید می‌شوند و این عمل با سنتز مجدد اسید آمینه موجود در بدن صورت می‌گیرد. بررسی عمر متوسط اسیدهای آمینه‌ای که اجزای ساختمانی پروتئین‌ها هستند یا به گفته دیگر، زمانی که طول می‌کشد تا بدن پروتئینی را در یک بافت تعویض کند، با استفاده از اسیدهای آمینه‌ای که ایزوتوپ رادیواکتیو دارند امکان پذیر شده است. برای فرآیندی که باید بسیار پیچیده باشد، تعویض بسیار سریع است. فقط چند دقیقه پس از آنکه اسیدهای آمینه رادیواکتیو در بدن حیوانات تزریق شود، پروتئین رادیواکتیو را می‌توان یافت.



هر موجود زنده انواع پروتئینهای خاص خود را دارد تعداد حالت‌های ممکن قرار گرفتن اسید آمینه‌ها در یک پروتئین به میلیارد میلیارد حالت می‌رسد ، با وجود این ، پروتئین‌های خاص یک موجود زنده معین در حدود چند دقیقه سنتز می‌شود. DNA موجود در سلول ، حامل کد سنتز پروتئین است. یعنی ترتیبی که بازها در مولکول DNA دارند اطلاعات مورد استفاده برای سنتز پروتئین‌ها را فراهم می‌سازد.

فرضیه تکامل، پیدایی حیات را یک تصادف می‌داند. از نظر آماری پیدایی حیات در اثر تصادف امری محال است . مثلاً در مورد پروتئینی که در هموگلوبین وجود دارد، این احتمال که اسیدهای آمینه به طرز درست ترکیب شوند، ۱ در ۱۰ به توان ۱۶۷ می‌باشد، چیزی که از نظر ریاضی غیرممکن است . تازه این فقط در مورد پروتئین موجود در هموگلوبین است .

در طی ۳۰ سال گذشته برخی از دانشمندان ممتاز و برجسته دنیا تلاش‌هایی را در جهت محاسبه احتمال تصادفی بوجود آمدن حیات انجام داده‌اند.

فرد هویل (Fred hoyle) احتمال تصادفی بوجود آمدن پروتئین آمیب توسط شانس را ۱ تقسیم بر ۱۰ به توان ۴۰۰۰۰ دانسته است. همچنین ایشان در کتاب "جهان هوشمند" (Intelligent universe) احتمال تصادفی بوجود آمدن جهان را همانند آن می‌داند که ۱۰ به توان ۵۰ انسان کور، که در دست هریک از آنها یک مکعب روبیک داده شده است بتوانند در یک دقیقه آن را حل کنند.

انفجار کامبرین



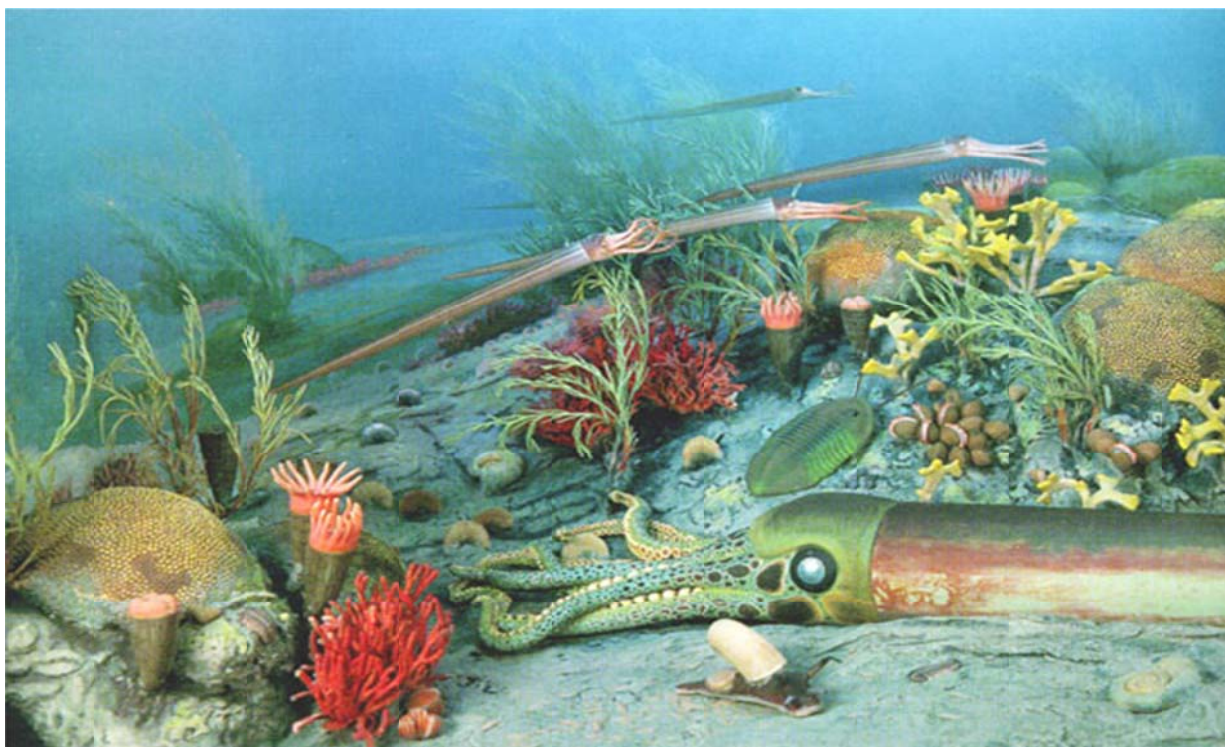
چگونه تکامل گراها می خواهند انفجار کامبرین را توجیح کنند؟

دوره کامبرین نقش اساسی و مهمی در تاریخ حیات بر روی زمین ایفا می‌کند. زمانی که اغلب گروه‌های بزرگ جانوران اولیه در قالب فسیل ظاهر شدند. این حادثه گاهی (انفجار کامبرین) نامیده می‌شود به دلیل اینکه زمان کمی برای ایجاد آن طی شده است. در ابتدا تصور می‌شد که سنگ‌های این دوره حاوی اولین و قدیمی‌ترین فسیل‌های جانوری است.



داروین ریشه نوعها را چنین بیان کرده است: اگر تئوریم درست باشد، تعداد بیشماری از نوعهای گذر میانی که رابطه میانی نوعها می باشند حتماً میبایستی زندگی کرده باشند و دلایل زیستن آنها را هم فقط از میان فسیلها میتوان یافت.

فسیل‌های یافته شده از صخره های کامبرین مربوط به بی مهرگان ساختار پیچیده ای مانند حلزونها، تریلوبیت، اسفنجها، کرمها، شقایق دریایی، ستاره دریایی و غیره می باشد. جالب اینجاست که تمام این نوع‌های مختلف از یکدیگر در آن واحد و بدون اینکه هیچ اجداد مشترکی داشته باشند پدیدار شده اند. بخاطر همین اتفاق از آن به عنوان انفجار کامبرین یاد می شود. چطور ممکن است که دنیا در آن واحد مملو از گروه‌های خیلی متفاوت موجودات زنده شده، و با داشتن ساختارهای خیلی متفاوت بدون اینکه هیچ جد مشترکی داشته باشند بوجود آمده اند؟



این سوالی است که تکامل گرایان تا کنون نتوانسته اند به آن جوابی بدهند. یکی از پشتیبانان فلسفه تکامل در سطح جهان زیست شناس انگلیسی بنام ریچارد داوکینس، در ارتباط با این حقیقت که تزه‌های او را طرد و رد می کند چنین می گوید: قشرهای کامبرین، کهنترین قشرهایی که در آن گروه‌های اصلی بی مهرگان را یافته ایم می باشد. اینها علاوه بر اولین بار پدیدار شدنشان، خیلی تکامل یافته بودند. انگار بدون داشتن گذشته تکامل، به همان صورت، مثل اینکه همانجا بوجود آمده اند. البته این پدیدار شدن آنی، کسانی را که به آفرینش اعتقاد دارند را بسیار خوشحال می سازد.

دوران کامبرین دورانی هست که حتی تکامل گراها هم اذعان دارن پیدایش ناگهانی میلیون ها نوع بی مهره و بدون هیچ پیش زمینه ای تنها یک معجزه می باشد و بعنوان انفجار کامبرین از آن نام برده می شود. در بیشتر این گونه ها چشم، ریه، دستگاه گردش خون و بسیاری سیستم های پیچیده دیگر وجود داشت که هیچ تفاوتی با انواع امروزی خودش ندارد. جاندارانی مثل تریلوبیت ها بوجود آمدند و از چشم آنها بعنوان یک شاهکار خلقت یاد می شود. چشم این جاندار آنقدر پیشرفته و دقیق ساخته شده است که امروزه باعث تعجب تمام دانشمندان شده است.



نخستین بی مهرگان پرسلولی به نام تریلوبیتها در دریاها پدید آمدند که جد بند پایان امروزی به شمار می روند. این جانوران از نظر شکل و اندازه اقسام بسیار گوناگونی دارند و معمولا به عنوان سنگواره راهنما به کار می روند. تریلوبیت ها بیشتر در آب های کم عمق ساکن بوده اند و بر بستر دریاها زندگی می کردند.



در دوران کامبرین پدیدار شدن آنی تریلوبیتها، که دارای ساختار بسیار پیچیده چشمی هستند، بسیار تعجب آور است. این چشم با دارا بودن شبکه چشم مرکب که از صدها تکه بوجود آمده و دارای سیستم جفت عدسی می باشد، فقط توسط یک مهندس اپتیک خوب تعلیم یافته و با استعداد می تواند تشریح گردد.

از دریا به خشکی!



این ماهی به نام کوئلاکانت (coelacanth) توسط تکامل گراها به عنوان حلقه گمشده بین ماهیان و دوزیستان معرفی می شود. تکامل گراها می گویند: روزی این ماهی تصمیم می گیرد که در خشکی با باله های خود راه برود و تبدیل به یک دوزیست می شود.

جالب است که این ماهی در سال 1938 در ماداگاسکار دقیقاً همانند فسیل های باقی مانده از آن پیدا شد و مشخص گردید که این ماهی از باله های منحصر به فرد خود برای حرکت عمودی در دریاچهایی با عمق بالا (همچون اقیانوس هند) استفاده می کند، نه به عنوان وسیله ای برای راه رفتن بر روی خشکی.

همچنین امروزه تعداد زیادی از این ماهی ها در اقیانوس هند زندگی می کنند و جالب اینجاست که در طی 400 میلیون سال، جهش یا انتخاب طبیعی به هیچ وجه نتوانسته است کوچکترین تغییری در این ماهی ایجاد کند و ساختمان بدن آنها دقیقاً مشابه فسیل های بدست آمده از آنها می باشد. در شکل فوق می توانید فسیل و ماهی کوئلاکانت امروزی را مشاهده کنید. همانطور که می بینید این ماهی در طی این مدت طولانی هیچ گونه تغییری نکرده است.



بنابر سناریو تکامل گرایان، ماهیان ابتدا به موجودات دوزیستی تکامل پیدا کرده اند. اما همچنان که شما نیز گمان می کنید هیچ دلیلی که این سناریو را اثبات کند وجود ندارد. حتی یک فسیل که چنین چیزی را نشان بدهد پیدا نشده است. نویسنده کتاب "تکامل و فسیل شناسی مهره داران" تکامل گرای معروف روبرت ال کارول این حقیقت را بیان می کند که ما هیچ گونه فسیلی که بر فرمهای گذر میانی، ماهیان و دوزیستان دلالت کند نیافته ایم.

فسیل شناس تکامل گرا به نام کولبرت و مورالس در مورد قورباغه ها، سمندرها و سسیلینها که سه گروه دوزیستی می باشند این تفسیر را بیان می کنند: تنها دلیلی بر اینکه موجودات دوزیستی دوران پالئوویک صاحب جد مشترک هستند نمی باشد. از قدیمیترین قورباغه ها، سمندرها و سیلینهای شناخته شده هیچ فرقی با نمونه های شناخته شده امروزی ندارند.



یک فسیل ماهی که سن تقریبی آن 410 میلیون سال برآورد شده و نامش را کوئلاکانت گذاشته اند در خیلی از منابع علمی تکامل گرایان قطعا بفرم یک گذر میانی بیان شده است. تکامل گرایان کوئلاکانت را دارای یک ریه ابتدایی ساده، یک مغز تکامل یافته، دارای یک سیستم گردش خون و سیستم هضمی آماده به خشکی در آمدن، حتی دارای یک سیستم راه رفتن ابتدایی که فرم گذر میانی می باشد ادعا می کنند.

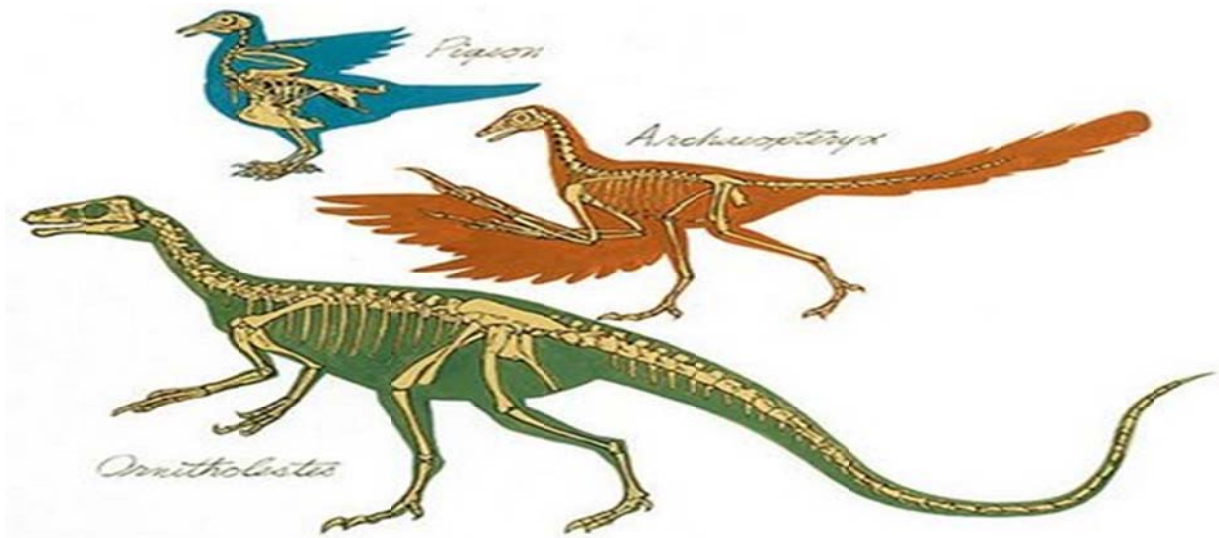
این تفسیرها، بدون تردید تا پایان سال 1930 در میان اهل علم مورد قبول بود. اما در 22 دسامبر سال 1938 یک کشف جالبی در اقیانوس هند انجام شد و یک مورد خانواده کوئلاکانت که به عنوان یک فرم گذر میانی معرفی شده بود و 70 میلیون سال پیش نسلش منقرض شده بود بطور زنده از اقیانوس بدست آمد! بدون تردید یک چنین کشفی از نظر تکامل گرایان تاثیر شک آوری داشت. فسیل شناس تکامل گرا بنام ژ.ل.ب. اسمیت گفته بود: اگر با دایناسور مواجه می شدم اینقدر تعجب نمی کردم.

ممکن است بگوئید که شاید اجداد این ماهی وارد خشکی شده اند و کوئلاکانت های امروزی که در دریا زندگی می کنند، جزء آنهایی هستند که در همان آب باقی مانده اند. اما مشکل جایی دیگر است زیرا: با بودن این ماهی دیگر جایی برای تخیل و توهم باقی نمی ماند و در حقیقت **تکامل گراها می بایست توهم خود را آزمایش کنند.**

در حقیقت یک راهکار ساده و عملی برای تکامل گراها وجود دارد. زیرا با توجه به اینکه این ماهی در دسترس می باشد لذا تکامل گراها می توانند بررسی کنند که آیا این ماهی می تواند در خشکی زنده بماند و برای این کار کافی است به طور عملی این موضوع را بررسی کرده و نتایج آزمایش خود را منتشر کنند. **البته شاید تکامل گراها می دانند که این ماهی خارج از آب، زنده نخواهد ماند!**

پرواز برای چه؟

تکامل گراها می گویند: خزندگان بزرگ خیلی زود از بین رفتند و برخی از آن ها کوشیدند که به پرواز درآیند (شاید به علت فرار از دست رقیبان بزرگ)، سپس خزندگانی پیدا شدند که می توانستند به پاری پر و بال، پرواز کنند. این جانوران به پرندهگان امروزی تبدیل شدند.



اما حشرات اولین موجوداتی بوده اند که بال داشته اند. به هر حال باید تکامل گراها دلیلی برای پرواز پیدا کنند:



1- چیزی در آسمان بوده است و این جانورانی که روزگاری در زمین بوده اند می خواسته اند به چیزی که در آسمان وجود دارد برسند... (اما در لحظه شروع هنوز چیزی در آسمان نیست که بخواهند به آن برسند... حشرات برای چه بال در آوردند و می خواستند که به چه برسند؟!)

2- از دست چیزی که در زمین بوده است به اصطلاح فرار می کرده اند... مثلا مارمولکی برای فرار از دشمنش بال در می آورد و شروع به پرواز می کند... اما آیا این تعقیب و گریز در میان جانوران، زمان مشخصی دارد؟!)



اینکه پاهای جلوی خزندگان چطور در نتیجه موتاسیون تبدیل به بال میشود از سوالاتی است که تا کنون اصلاً توضیحی داده نداشته است. غیر از این فقط داشتن بال برای موجودات خشکی که به پرندگان تبدیل شوند کافی نمی باشد. بعنوان مثال ساختار استخوانی پرندگان خیلی سبکتر از ساختار استخوانی موجودات خشکی می باشد ششهایش خیلی متفاوت می باشد، چه از نظر کارکرد و چه از نظر ساختار، همچنین ساختار اسکلتی و ماهیچه ای متفاوتی دارند و سیستمهای گردش خون و قلب بسیار تخصص یافته دارند. این مکانیزمها یواش یواش یکجا جمع نمی شوند بنابراین تئوری تبدیل موجودات خشکی به پرندگان چیزی جز سفسسته نمی باشد.

اما سوالات زیر بوجود می آید:

۱- آیا نیاز باعث ایجاد عضو جدید می شود؟!

۲- آیا نیاز و آن هم نیاز حیاتی، به یک جاندار فرصت تغییرات را در دوران حیاتش می دهد ؟ آیا امکان انتقال این تغییرات به فرزند وجود دارد و یا قبل از اینکه زادولد کند آن نیاز حیاتی نابودش می کند؟

۳- آیا جهش می تواند یک عضو جدید ایجاد کند؟ (میلیاردها انسان وجود دارد آیا انسان بال دار دیده آید؟ به طور کلی تر آیا انسانی که عضو جدیدی داشته باشد دیده آید؟ ... آیا میلیاردها انسان، احتمال وقوع را نباید افزایش بدهد؟)

۴- آیا فرار از رقیبان و دشمنان ، چیزی است که محدوده زمانی مشخصی داشته باشد؟!

۵- بعد از اینکه پرندگان و حشرات در آسمان پرواز کردند... طبیعتا سایر جانوران از آن زمان می بایست دلیل بیشتری برای پرواز داشته باشند تا بتوانند آنها را شکار بکنند... پس لذا جانوران زیادی در خشکی (در طی این فاصله زمانی) می بایست در حال تلاش برای پرواز باشند. آیا مارمولکی که بال در آورده باشد در طبیعت وجود دارد؟ چرا هیچ جانوری دیگر در حال تلاش برای رفتن به آسمان نیست؟

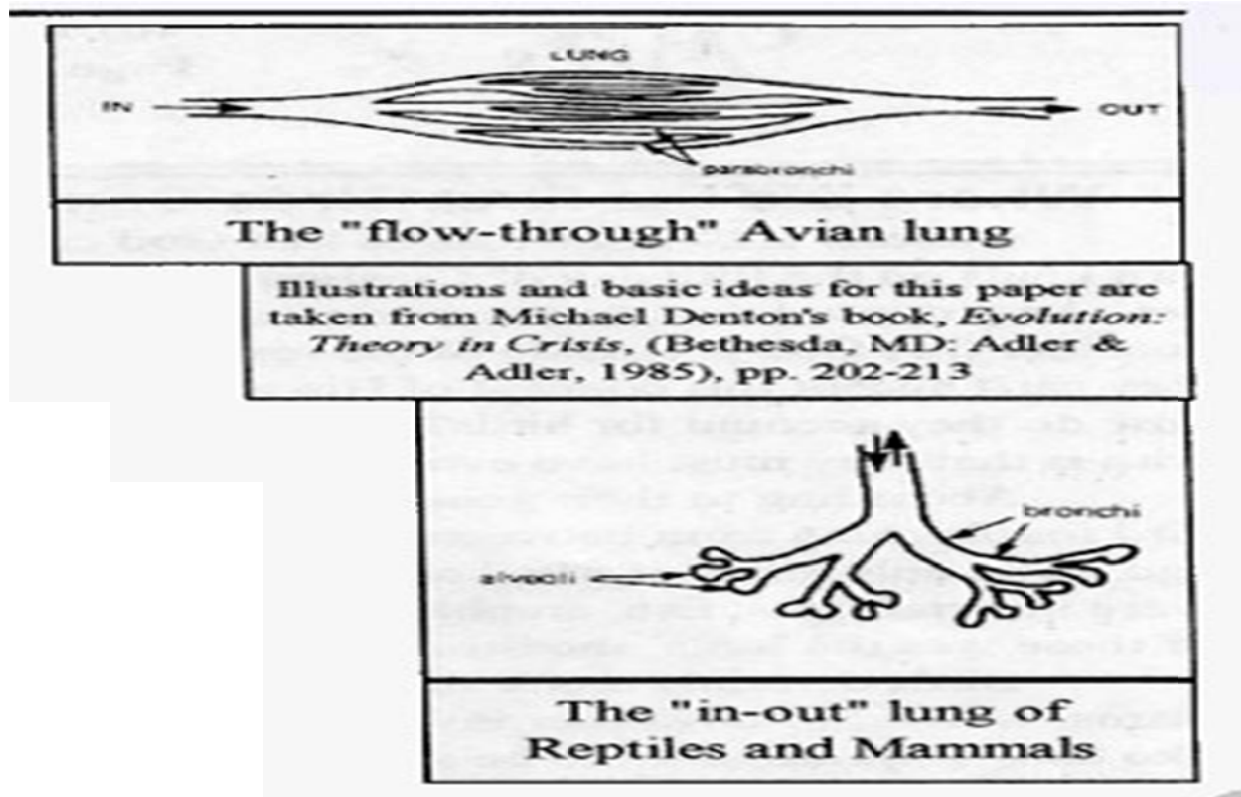
پر پرندگان بزرگترین مشکل دارونیسیم ها می باشد. چرا و چگونه پر پرندگان بوجود آمد؟!



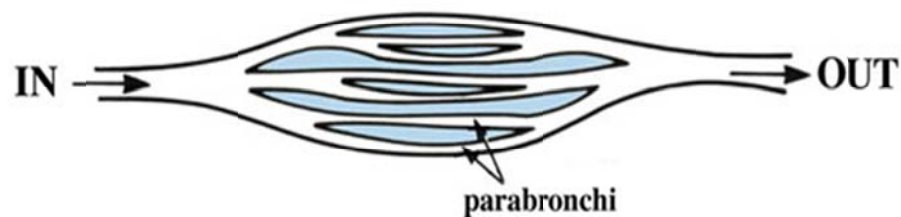
آیا مکانیزم پرواز به این سادگی است؟! پرواز در آسمان یک مکانیزم بسیار پیچیده است که نیازمند یک طراح بینهایت هوشمند می باشد.

شش‌های مخصوص پرندهگان:

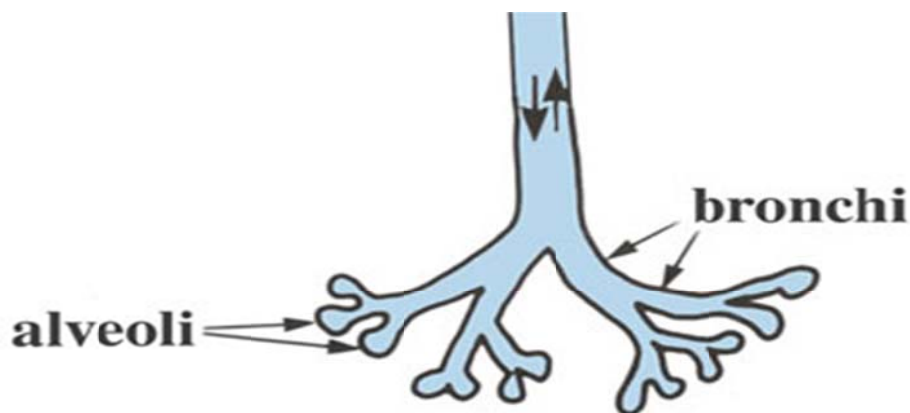
شش‌های پرندهگان دارای ساختاری کاملا متفاوت با خزندگان و پستانداران می باشد. شش‌ها در پرندهگان دارای ساختار "flow-through" می باشد اما در خزندگان ساختار شش‌ها به صورت "in-out" می باشد.



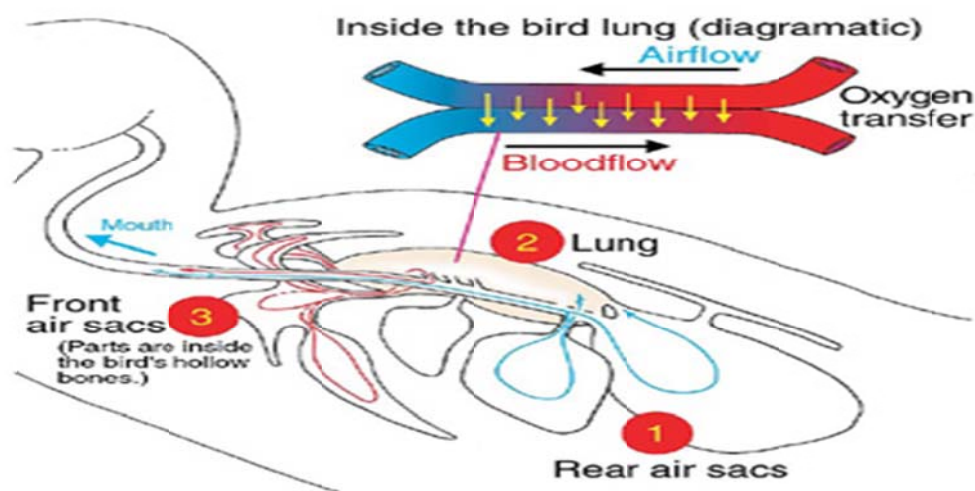
شش‌های پرندهگان به صورتی می باشد که هوا از یک طرف وارد و از طرف دیگر خارج می شود. یعنی مجرای ورودی و خروجی متفاوت می باشد.



اما در خزندگان و پستانداران، شش‌ها به گونه ای است که از همان مجرای ورودی که هوا وارد شش‌ها می شود از همان مجرا نیز خارج می شود. یعنی مجرای ورودی و خروجی یکسان می باشد.



مکانیزم تنفس در پرندگان کاملاً متفاوت با خزندگان و پستانداران است. یک پرنده کوچک می‌تواند در دقیقه نزدیک ۲۵۰ بار تنفس کند. تا عمل اکسیژن‌رسانی به بافت‌های بدن در حین پرواز و در نتیجه مصرف زیاد انرژی تأمین شود. به همین دلیل است که مکانیسم شش‌های آنها نیز مخصوص پرواز طراحی شده است.



آیا تا کنون مرغ یا خروس یا شتر مرغی را دیده‌اید که بتواند پرواز کند. تکامل گراها می‌توانند با به پرواز در آوردن یک مرغ نظریه خود را ثابت کنند:



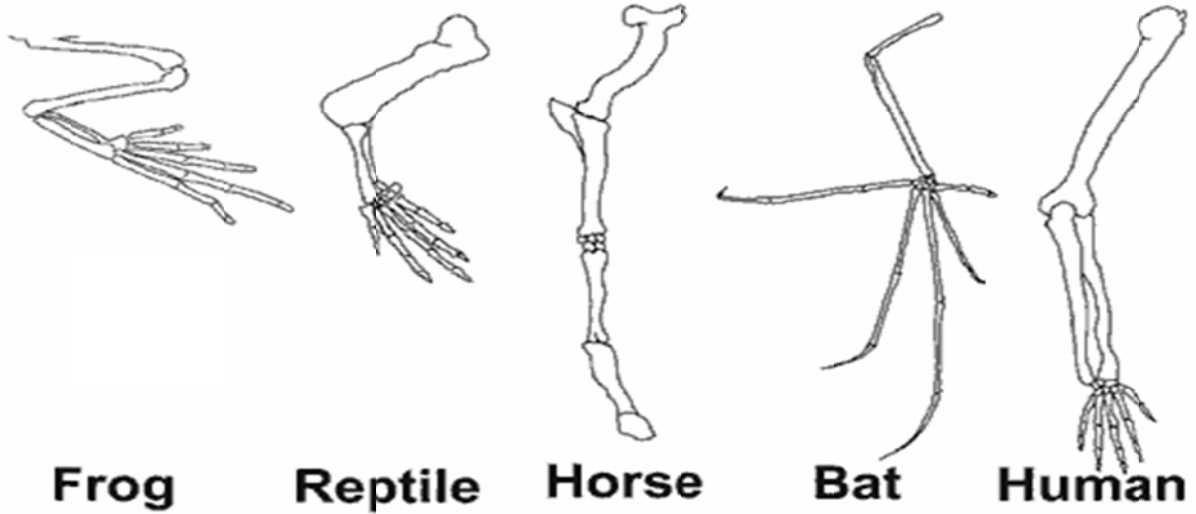
آیا نباید یکی از این جوجه مرغ‌ها، در اثر جهش شرایط لازم برای پرواز را داشته باشد؟! چرا از بین این همه جوجه حتی یکی هم نمی‌تواند پرواز کند؟ سالیانه میلیون‌ها جوجه در مرغداری‌ها پرورش داده می‌شود چرا تا کنون جوجه مرغی، که قادر به پرواز باشد، دیده نشده است؟!

سم و تکامل!

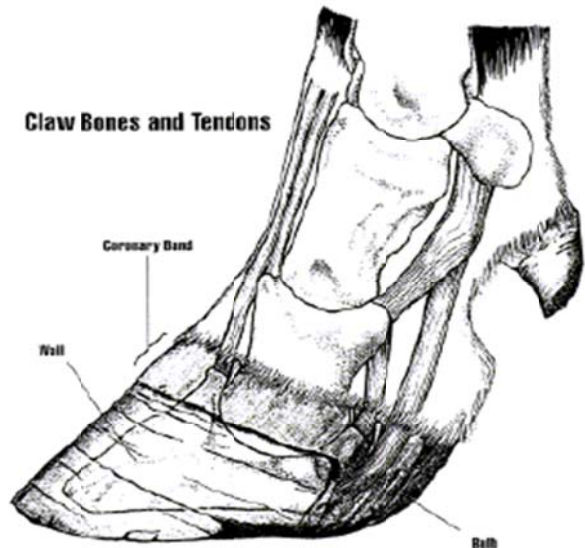


بر اساس ایده داروین، نیای اسب میلیون ها سال پیش شبیه به یک روباه و دارای پاهایی با پنج انگشت بوده است. که در اثر تغییرات رندومی و انتخاب طبیعی و گذر زمان این پنج انگشت با یک انگشت جایگزین شده است.





تکامل گراها ادعا می کنند که قورباغه و خزندگان و پستانداران از یک نیای مشترک منشعب شده اند و علت این موضوع را تشابه در ساختمان دست ها و پاهای آنها می دانند. اما پاهای اسب (horse) به گونه ای است که این توضیح را به هم می زند.



این شکل خاص سم اسب چرا و چگونه ایجاد شده است؟! مطمئنا تکامل گراها نمی توانند گذر زمان را عامل این تغییر بدانند. زیرا اگر گذر زمان و محیط می توانست باعث ایجاد تغییرات شود اکنون می بایست قوس کف پای انسان از بین می رفت. اما چرا چنین نشده است؟!

فسیل های زنده



اگر واقعاً نوعها بطور تدریجی از نوعهای دیگر مشتق شده باشند پس چرا به آثار بی شماری از فرمهای گذر میانی دست نمیایم؟ چرا تمام طبیعت در یک حالت اغتشاش نبوده دقیقاً و بطور کامل سرچای خود میباشد؟ در حقیقت در طبیعت میبایستی تعداد بیشماری از این فرمهای گذر میانی باشند فقط چرا در لایه های بیشمار گره زمین مدفون شده و آنرا نمی یابیم... چرا هر ساختار ژئولوژیک و هر قشر زمین سرشار از چنین اتصالات نمی باشند؟

تنها بیان داروین در مقابل این بن بست بزرگ، اینکه ناکافی بودن دلایل فسیل در آن دوران میباشد. داروین ادعا کرده بود که اگر ثبت فسیلها دقیقاً بررسی شوند مطلقاً به دلایل فرمهای گذر میانی خواهند رسید. تکامل گرایان با باور به پیشگویی داروین، از اواسط قرن نوزدهم بطور چشم گیری برای یافتن فرمهای گذر میانی در چهار گوشه دنیا به بررسیهای فسیل پرداختند. در حالیکه، اصلاً به چنین فرمهای گذر میانی که با یک حرص بزرگ کاری بررسی میشد دسترسی پیدا نشد. تمام یافته های بدست آمده از بررسیها و حفاریها، برخلاف انتظار تکامل گرایان، نشانگر اینست که تمام موجودات یکدفعه و بدون هیچ کم و کاستی و بدون نقص پدیدار شده اند. تکامل گرایان با سعی و کوشش در اثبات تئوری خود با دست خودشان تئوریشان را مردود کرده بودند. فسیل شناس معروف انگلیسی بنام درک ایگر با اینکه یک تکامل گرا میباشد این حقیقت را چنین اعتراف میکند: **مسئله ما اینست که با بررسی دقیق اطلاعات ثبت شده فسیلها چه در سطح انواع و یا گروهها باشند بطور دائم با این حقیقت روبرو میشویم که با رشد تکامل مرحله ای نبوده بلکه یک دفعه بر روی کره زمین تشکیل گروهها را مبینیم.** فسیل شناس دیگری بنام مارک سزارنک چنین تفسیر می کند: بزرگترین مانع در اثبات تئوری تکامل برای همیشه اطلاعات ثبت شده فسیل بوده است... این اطلاعات ثبت شده بهیچ وجه آثار فرمهای گذر میانی داروین را بمیان نگذاشته است. نوعها یک دفعه بوجود می آیند و باز یک دفعه نابود می گردند و این حالت غیر قابل انتظار، حمایت از اینکه نوعها از طرف پروردگار بوجود آمده اند را میکند.

چرا در طبیعت هیچ گونه بینابینی، و فرم های گذر میانی، قابل مشاهده نیست؟! چرا در طبیعت بیشمار گونه بینابینی که در حال تبدیل شدن به نوع دیگر باشند قابل مشاهده نیست؟

چه لزومی دارد که تکامل گراها بدنیاال فسیل باشند؟ آیا در همین مقطع زمانی نایستی فرم های گذر میانی در طبیعت باشند؟ آیا تکامل گراها در فسیل های کشف شد، به فرم های گذر میانی رسیده اند؟

چگونه محیط فقط یک گونه را به نوع دیگر تبدیل می کند ولی گونه های دیگر که در همان زمان در همان طبیعت بوده اند دچار تغییر نمی شوند؟! آیا چنین چیزی امکان پذیر است؟! آیا محیط می تواند به صورت گزینشی فقط بر یک جاندار تغییرات را بوجود بیاورد و سایر جانداران را بدون تغییر بگذارد؟

در حقیقت وقتی به گذشته برمی گردیم به هیچ وجه نباید به فسیل مشابه موجودات امروزی برسیم. زیرا وجود فسیل های زنده، نشان می دهد که این موجودات در طی این زمان طولانی هیچ تغییری نکرده اند و ثابت باقی مانده اند و این با فرضیه تکامل مغایرت دارد.

اگر تئوریم درست باشد، تعداد بیشماری از نوعهای گذر میانی که رابطه میانی نوع ها می باشند حتما می بایستی زندگی کرده باشند و دلایل زیستن آنها را هم فقط از میان فسیل ها می توان یافت. (چالز داروین)

یکی از راه های دستیابی به موجودات در گذشته، فسیل های بجا مانده از آنها می باشد. با کمی دقت متوجه یک حقیقت می شویم، فرق بین دو گونه نیازمند همان تعداد گونه های گذر میانی می باشد. بعنوان مثال ما میگیریم نهنگ از یک پستاندار مثل گاو مشتق شده و فرگشت پیدا کرده، از طرفی فرض هم بشه که بین نهنگ و یک پستاندار هزار تفاوت وجود داشته باشد. پس باید هزار نوع جاندار گذرمیانی و واسط بین آنها وجود داشته باشد که یا هنوز هستن یا اینکه منقرض شده اند. با این حساب وقتی ما می بینیم در این جهان صدها میلیون نوع جاندار مختلف

زندگی میکنند پس باید میلیاردها نوع گذر میانی وجود داشته باشد. با قبول حرف تکامل گرایان که جانداران گذرمیانی از بین رفته اند، پس باید ده ها میلیارد نوع فسیل از آنها بجا مانده باشد.

ادعاهای زیادی در فرضیه تکامل وجود دارد، مثلا ماهی ها به خزنده ها تبدیل شدند و یا خزنده ها به پرنده ها تبدیل شدند. لذا نوع های گذرمیانی بسیار زیادی باید زنده یا مرده وجود داشته باشد. نوع زنده رو که ما هنوز ندیده ایم و این سوال بزرگیه: **چرا میلیاردها نوع گذر میانی همگی از بین رفته اند؟** فکر نکنم جوابی برای این حرف بشه پیدا کرد. اما بر فرض وجود و انقراض این گونه ها، پس باید به فسیل های آنها دسترسی داشته باشیم. جالب این است که که بدانید این فسیل ها هم وجود ندارند.

بعد داروین در ادامه صحبت های بالا در کتاب منشا انواع اینطور توضیح میدهد:

اگر واقعا نوعها بطور تدریجی از نوعهای دیگر مشتق شده باشند پس چرا به آثار بی شماری از فرم های گذر میانی دست نمی یابیم؟ چرا تمام طبیعت در یک حالت اغتشاش نبوده، دقیقا و بطور کامل سر جای خود می باشد؟ می بایستی تعداد بیشماری از این فرم های گذر میانی باشند. فقط چرا در لایه های بیشمار گره زمین مدفون شده و آنها نمی یابیم... چرا هر ساختار ژئولوژیک و هر قشر زمین سرشار از چنین اتصالاتی نمی باشند؟ ژئولوژی یک طیف خوب درجه بندی شده زمان را به میان نمی گذارد و شاید این بزرگترین اعتراضی می تواند باشد که در مقابل تئوری من مطرح کرد. (چالز داروین)

دکتر اکنار درباره این جریان اینطور نقل میکند که: تکامل گرایان با باور به پیشگویی داروین، از او اوسط قرن نوزدهم بطور چشم گیری برای یافتن فرم های گذر میانی در چهار گوشه دنیا به بررسی های فسیل پرداختند. در حالی که، اصلا به چنین فرم های گذر میانی که با یک حرص بزرگ کاری بررسی میشد دسترسی پیدا نشد. تمام یافته های بدست آمده از بررسی ها و حفاری ها برخلاف انتظار تکامل گرایان، نشانگر اینست که تمام موجودات یکباره و بدون هیچ کم و کاستی و بدون نقص پدیدار شده اند. تکامل گرایان با سعی و کوشش در اثبات تئوری خود، با دست خودشان تئوریشان را مردود کرده بودند.

از آنجایی که خیلی ها علاقه به اثبات این نظریه دارند و حقیقت اهمیتی ندارد، به شکل بی وقفه و گسترده حفاری ها و جستجوهای در سراسر جهان برای پیدا کردن این فرم های گذرمیانی شروع شد. اما تکامل گراها هیچوقت به آن چیزی که دنبالش بودند دسترسی پیدا نکردند و دست از پا درازتر برگشتند. حقائق کشف شده بسیار دور از ذهن بود و بسیاری از امید های آنها را از بین برد.

فسیل شناس معروف انگلیسی بنام درک ایگر با اینکه خودش یک تکامل گراست اما این حقیقت رو اینطور اعتراف میکند: "مسئله ما اینست که با بررسی دقیق اطلاعات ثبت شده فسیل ها چه در سطح انواع و یا گروه ها باشند بطور دائم با این حقیقت روبرو میشویم که با رشد تکامل مرحله ای نبوده بلکه یک دفعه بر روی گره زمین تشکیل گروه ها را می بینیم"

فسیل شناس دیگه ای بنام مارک سزارنک اینطور تفسیر میکند: "بزرگترین مانع در اثبات تئوری تکامل برای همیشه، اطلاعات ثبت شده فسیل بوده است. این اطلاعات ثبت شده به هیچ وجه آثار فرم های گذر میانی داروین را باقی نگذاشته است. نوع ها یکباره بوجود می آیند و باز یکباره نابود می گردند و این حالت غیر قابل انتظار، از اینکه نوع ها از طرف پروردگار بوجود آمده اند را تأیید می کند."

برای مثال، گونه 400 میلیون ساله یک کوسه در گذر زمان دچار تغییر نشده، در همین دریای خزر گونه‌هایی از ماهیان خاویار وجود دارند که از 200 میلیون سال پیش تا حالا بدون تغییر مانده‌اند و دچار تکامل نشدند. فسیل 190 ساله تمساح، فسیل 100 میلیون ساله مورچه که امروز هم بهمان شکل به زندگی ادامه می‌دهد. فسیل چهل میلیون ساله ملخ که دچار هیچ تغییری نشده و فسیل 194 میلیون ساله قورباغه که هیچ تغییری نکرده است.

چرا تغییراتی که باید آنقدر قدرت داشته باشد و در طول چند صد میلیون سال میلیاردها نوع جاندار را با طراحی دقیق و بدون اشکال بوجود بیاورد، چطور 450 میلیون سال یک جاندار را هیچ تغییری نداده است؟ آیا جز این هست که تکامل گرایان ادعا میکنند که جانداران از گونه ساده و ابتدایی به سمت گونه‌های پیشرفته تکامل پیدا کردند اما فسیل‌ها خلاف این را ثابت می‌کنند! چطور می‌خواهیم ادعا کنیم این موجودات از 500 میلیون سال پیش تا حالا شروع به تکامل کردند در حالی که گونه‌های پیشرفته‌ای مثل کوسه از 400 میلیون سال پیش وجود داشتند و هنوز هم به همان شکل باقی مانده‌اند و دچار هیچ تغییری نشده‌اند!

فکر می‌کنید تکامل گراها چه جوابی به این سوالات می‌دهند؟ مثل بقیه جواب‌ها با یک سری استدلال‌های بی ارزش و سطحی جواب می‌دهند و می‌گویند که شاید گذشت زمان این جریان رو به نفع ما تغییر بدهد. همانطور که داروین از 150 سال پیش، این صحبت را کرد و گفت که این فسیل‌ها در گذر زمان کشف می‌شوند و بعد از اون فسیل‌شناسان با حرص عجیبی به جستجو پرداختند. اما چه شد؟ جز این که در طول این مدت صد‌ها هزار فسیل پیدا شد و همگی نشان از شکست این فرضیه داشت!

یک فسیل‌شناس آمریکایی بنام ولسون در کتاب چاپ سال 91 به نام «بیوند ناتوران سلکشن» حقیقت و الگوی خلاء موجود در اطلاعات ثبت شده فسیل‌ها رو اینطور بیان کرده است:

"چه بسا که خلاء موجود در اطلاعات ثبت شده فسیل حقیقت دارد. نبودن هیچ گونه‌ای دلیلی در ارتباط با تشکیل نسل (تکامل گرا) بی اندازه‌الگویی می‌باشد. نوع‌ها معمولا در طول زمان ثابت می‌مانند. نوع‌ها و مخصوصا گونه‌ها به یک نوع جدید تکامل نمی‌یابند. بجای تکامل، وقتی تغییرات و ایجاد نوع‌ها رسد میشود تغییرات معمولا آنی می‌باشند."

در ادامه این صحبت‌ها به این جا می‌رسیم که انواع گونه‌های بی مهره چطور پدیدار شدند؟ خوب طبق گفته تکامل گراها این گونه‌ها باید در طول ده‌ها میلیون سال از گونه‌های ابتدایی تک سلولی مثل باکتری‌ها بوجود آمده باشند. پس باید یک حلقه واسط بسیار طولانی وجود داشته باشه و میلیون‌ها نوع جاندار گذرمیانی بین تک سلولی‌ها و بی مهره‌ها وجود داشته باشه. اما حقیقت اینجاست که این گونه‌ها به یکباره و با تنوع فوق العاده زیاد پیدا شدند.

براستی چرا تکامل گرا به دنبال فسیل‌ها برای اثبات فرضیه خود هستند؟ چرا این فرم‌های گذر میانی نمی‌بایست در طبیعت وجود داشته باشند؟ چرا تمام این فرم‌های گذر میانی منقرض شده‌اند؟ جالب اینجاست پذیرش تبدیل یکباره و بدون وجود فرم‌های گذر میانی برای تکامل گراها زیاد خوشایند نیست چرا که نشان از یک جهش هوشمند دارد که این موضوع خوشایند آنها نمی‌باشد.

بدون تغییر! چرا؟!





چرا هیچ گونه جهشی در طی این زمان طولانی در این جانوران اتفاق نیفتاده است؟!

چرا محیط در طی این زمان طولانی هیچ گونه تغییری در این جانوران ایجاد نکرده است؟!

اگر محیط و جهش می تواند ایجاد کننده عضو جدید در یک جاندار باشد، پس چرا موربانه در طی این زمان طولانی همچنان کور و نابیناست؟! آیا موربانه نیازی به حس بینایی و شنوایی ندارد؟! چرا محیط و جهش برای این جاندار این عضوهای حیاتی را نمی تواند بسازد؟ خلقت گراها معتقد هستند که موربانه در ۱۰۰ میلیون سال پیش کور و نابینا بوده است و یکصد میلیون سال دیگر هم که بگذرد محیط و جهش و گذر زمان نخواهد توانست برای این جاندار حس بینایی و شنوایی ایجاد کند.

محیط و تاثیرات گزینشی آن!

چرا محیط به صورت گزینشی عمل می کند. اگر تغییرات قابل توجه در محیط، ایجاد کننده گونه های مختلف است و تغییرات محیطی قابل توجه باعث ایجاد گونه های جدید می شود، چرا این تغییرات بر یک گونه اثر می گذارد و بر گونه های دیگر که در همان زمان زندگی می کرده اند تاثیر نمی گذارد. چرا می بایست عنکبوت در 310 میلیون سال پیش همان ساختمان امروزی را داشته باشد اما در طی همین زمان گونه های دیگر تحت تاثیر همان محیط از گونه ای بگونه دیگر تبدیل شوند ولی یگ گونه ثابت و بدون تغییر باقی بماند. آیا محیط می تواند رفتاری گزینشی داشته باشد؟ در شکل زیر می توانید تصویر بزرگترین عنکبوت را که به تازگی پیدا شده است، مشاهده کنید. این فسیل مربوط به 165 میلیون سال پیش می باشد. البته این فسیل مربوط به بزرگترین عنکبوت می باشد اما قدیمی ترین فسیل عنکبوت مربوط به 310 میلیون سال پیش است.



در شکل زیر تصویر فسیل مورچه ای که ۹۵ میلیون سال پیش زندگی می کرده نشان داده شده است. همانطور که در این شکل می بینید ساختمان بدن این مورچه همانند مورچه های امروزی است و در طی این مدت طولانی، هیچ گونه تغییری نکرده است.



در شکل زیر تصویری از یک سنجاکک نشان داده شده است. این فصل مربوط به ۱۱۴ میلیون سال پیش است. همانطور که می بینید ساختمان بدن سنجاکک در طی این سالها تغییری نکرده است.



همچنین در شکل زیر بالهای یک سنجاکک که میلیون ها سال پیش می زیسته، با بال یک سنجاکک امروزی مقایسه شده است. همانطور که می بینید هیچ گونه تغییری در این بال ایجاد نشده است.



آیا محیط می تواند تاثیرات گزینشی بر روی جانوران بگذارد؟ چگونه محیط به صورت گزینشی، یک گونه را به نوع دیگر تبدیل می کند اما سایر جانوران که در همان محیط قرار دارند، بدون تغییر باقی می مانند؟!

صفات اکتسابی و انتخاب طبیعی و دراز شدن گردن زرافه!

بهرتر است برای یادگیری این بخش ابتدا چند واژه را توضیح بدهم . صفات یا اکتسابی هستند یا ارثی صفات اکتسابی را در اثر گذر زمان خودمان کسب میکنیم اما صفات ارثی از پدر یا مادر به ما به ارث میرسند مانند رنگ پوست و چشم .

داروین به اشتباه فکر می‌کرد که ویژگی‌های به ارث رسیدنی محصولی از استفاده یا عدم استفاده بوده، و اینکه ویژگی‌هایی که توسط یک سیستم حیاتی در طول حیاتش کسب می‌شود به فرزندانش منتقل می‌شود. داروین به دنبال مثالهایی مانند پرنده‌گانی که از روی زمین تغذیه می‌کنند پاها قوی تری به خاطر تمرین بدست می‌آورند، و بال‌های ضعیف تری به دلیل پرواز نکردن بدست می‌آورند تا آنجا که بطور مثال شتر مرغ اصلاً پرواز نمی‌توانست بکند، بود. این اشتباه «به ارث رسیدن ویژگی‌های کسب شده» خوانده می‌شود و بخشی از نظریه قلب ماهیت گونه‌ها بود که در سال ۱۱۱۸ هجری شمسی توسط ژان لامارک ارائه شد. در اواخر قرن ۱۹ میلادی این نظریه به لامارکیسم شهرت یافته بود و بیان می‌کرد که ویژگی‌های کسب شده توسط یک سیستم حیاتی در طول حیاتش قابل به ارث رسیدن هستند. داروین پیشنهاداتی غیر موفق ارائه داد که سعی در توضیح نحوه عملکرد نظریه لامارکیسم داشت . در سال ۱۲۵۹ هجری شمسی، آزمایش‌های آگوست ویسمن نشان داد که تغییراتی که در یک شخص به دلیل استفاده یا عدم استفاده به وجود می‌آیند نمی‌توانند به ارث برسند. این باعث شد که نظریه لامارکیسم طرفدارانش را به تدریج از دست بدهد.



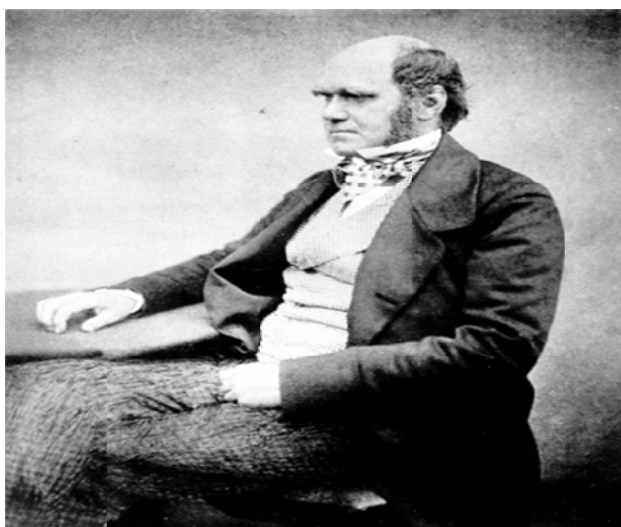
در قرن 19 اندیشه پیوستگی جانداران و پیوستگی تاریخی آنها یعنی نظریه تکامل به فکر معدودی از متفکران رسیده بود. یکی از تئوریهای مهم تکاملی از لامارک زیست شناس فرانسوی است که به سال 1809 به چاپ رسید. لامارک برای بیان چگونگی وقوع تکامل دو نظریه استعمال و عدم استعمال اندامها و ارثی بودن صفات اکتسابی را عنوان کرد. وی مشاهده کرده بود که اگر اندامی از بدن یک جاندار استعمال می‌شود بزرگتر و کارآمدتر می‌شود و اگر عضوی بکار نیفتد کوچک می‌شود و تحلیل می‌رود.

بنابراین جاندار در نتیجه ناهماهنگی در استعمال و عدم استعمال اندامهای مختلف بدن در طول عمر خود ممکن است تا حدی تغییر یابد و بعضی از صفات را کسب کند. لامارک این گونه صفات را وراثتی و قابل انتقال به اخلاق می‌پنداشت. اما سرانجام معلوم شد که نظر لامارک نادرست است. چون هر گونه تغییری که بر اثر استعمال یا عدم استعمال یا به هر علت دیگر در سلولهای

دیگر بدن به غیر از گامتها رخ دهد تاثیری در ژنهای سلولهای زاینده نخواهد داشت و قابل انتقال به نسل بعدی نیست.

نظریه لامارک بیان می کند موجودات زنده از هر عضوی که بیشتر استفاده می کنند آن عضو قویتر میشود و رفته رفته تخصص یافته تر می شود و از هر عضوی که کمتر استفاده شود یا استفاده نشود آن عضو ضعیف شده یا در طول زمان از بدن آن موجود حذف می گردد برای مثال یک بوکسور که از دستهای خود زیاد استفاده می کند دستان قویتر و درشتتری نسبت به دیگران دارد یا پاهای فوتبالیستها قویتر است یا پسگتالیستها قد بلندی دارند به نظر لامارک چون از این اندامها بیشتر استفاده میکنند اندام قویتر شده است. اما سوال اینجاست: اگر دست بوکسور در اثر تمرین، قویتر شد، آیا فرزند این بوکسور نیز با دستانی قوی به دنیا می آید؟! طبیعتا خیر

لامارک مثال میزند که قد زرافه ها اول به بلندی قد زرافه های کنونی نبوده است یعنی به مرور زمان بر اثر بالا کشیدن بدن برای خوردن برگ های بالای درختان نسل به نسل بر قد زرافه افزوده شده است یا مارها نیز مانند موجودات شبیه به خود پا داشته اند اما هیچگاه مار برای حرکت از پاهایش استفاده نکرد و لذا پا از بدن مارها حذف شد. قسمت دوم نظریه لامارک می گوید این صفت اکتسابی قابل انتقال به نسل بعد است.



انتخاب طبیعی فرآیندی است که در طی نسلهای پیاپی، سبب شیوع آن دسته از صفات ارثی می شود که احتمال زنده ماندن و موفقیت زاد و ولد یک ارگانیسم را در یک جمعیت افزایش می دهند. این فرایند از مکانیسمهای کلیدی تکامل محسوب می گردد. درون یک جمعیت از موجودات زنده، تنوع ژنتیکی سبب می شود که در زیستگاه کنونی آن جمعیت، بعضی از افراد گروه برای بقا و زاد و ولد احتمال موفقیت بیشتری نسبت به دیگران داشته باشند. انتخاب طبیعی یکی از بنیانهای اساسی زیست شناسی است. این واژه توسط چالز داروین در کتاب معروفش "اصل انواع" یا "خاستگاه گونه ها" در سال ۱۸۵۹ معرفی شد.

بررسی علت دراز شدن گردن زرافه ها:

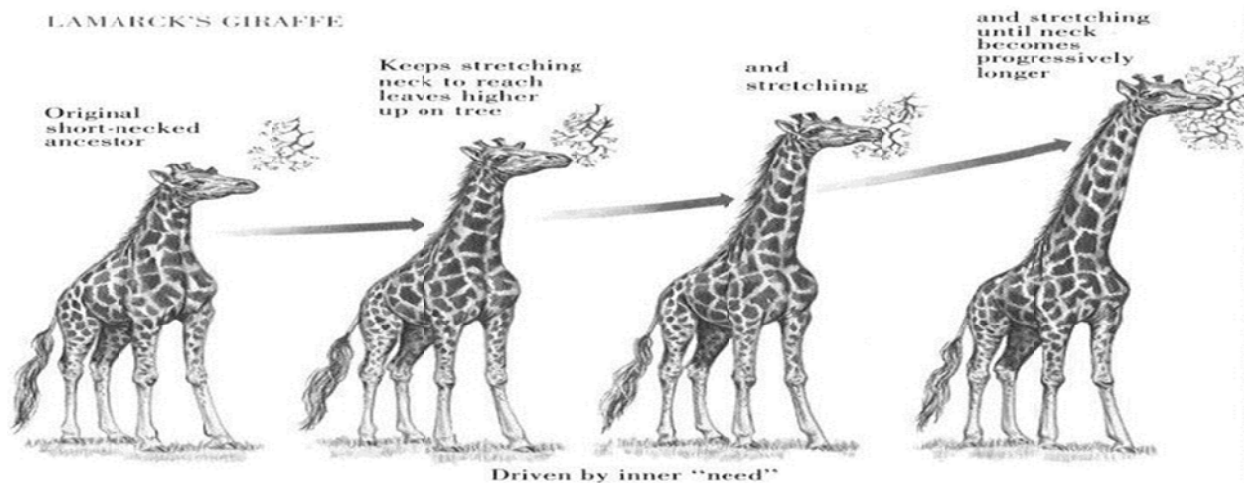


لامارک بر این عقیده بود که صفات اکتسابی می توانند به نسل های بعدی منتقل شوند یعنی اگر زرافه ای در طول عمرش 3 سانتیمتر بر طول قدش (افزایش قد نسبت به والدین خود در سن مساوی) اضافه شود در موقع به دنیا آمدن فرزندش قد فرزند 3 سانتیمتر نسبت به روز اول تولد خودش بلند تر خواهد بود. و این افزایش قد در نسل های بعدی نیز صورت می گیرد و قد زرافه طی سالیان درازی به این حد میرسد. لذا لامارک معتقد است که تغییر گونه ها نتیجه بر هم کنش بین آنها و محیط اطرافشان است .

اصول نظریه لامارک عبارتند از :

- 1- موجودات زنده ذاتاً استعداد سازش با محیط را دارند .
- 2- سازش موجودات زنده در جهت افزایش توان حیاتی و کارایی آنهاست
- 3- صفات اکتسابی تبدیل به صفات ارثی می شوند .

نظریه لامارک در مورد پیدایش زرافه های گردن دراز شامل مراحل زیر است :



1- گردن اجداد زرافه کوتاه بود و آنها برای رسیدن به برگ درختان مرتباً گردن خود را بالا می کشاندند .

2- زرافه های نسل بعدی هم به دلیل کاهش گیاهان سطح زمین مجبور بودند گردن خود را بالاتر بکشند و همین کوشش موجب افزایش طول گردن آنها شده است و این سازش هر بار به نسل بعد منتقل می شد (ارثی شدن صفات اکتسابی) و سرانجام تجمع این سازشها در طول نسل های مکرر موجب پدید آمدن زرافه های کنونی با گردن های دراز شده است .

نظریه داروین در مورد پیدایش زرافه های گردن دراز شامل مراحل زیر است :

1- اجداد زرافه های امروزی در گذشته های دور احتمالاً گردنهایی به طول نامساوی داشتند و این تفاوتها ژنتیکی (ارثی) بوده است یا به عبارتی تفاوتهای فردی بین افراد یک گونه بوده که منشاء ژنتیکی داشته اند . (هر چند داروین نتوانست علت این تفاوتهای فردی را توضیح دهد)

2- رقابت و انتخاب طبیعی سبب پیروزی نسل زرافه های گردن دراز که در استفاده از برگ درختان موفق تر از گردن کوتاه ها بوده اند شد.

3- تا آنکه بالاخره فقط زرافه های گردن دراز باقی ماندند .

لامارک بر این عقیده بود که صفات اکتسابی می توانند به نسل های بعدی منتقل شوند یعنی اگر زرافه ای در طول عمرش 3 سانتیمتر بر طول قدش (افزایش قد نسبت به والدین خود در سن مساوی) اضافه شود در موقع به دنیا آمدن فرزندش قد فرزند 3 سانتیمتر نسبت به روز اول تولد خودش بلندتر خواهد بود. و این افزایش قد در نسل های بعدی نیز صورت می گیرد و قد زرافه طی سالیان درازی به این حد می رسد.

امروزه نظریه لامارک بدلیل ضعف هایی که دارد، رد شده است . ابتدا دانشمندی بنام ویسمن این کار را انجام داد او با آزمایشهای خود بر روی چند نسل موش متوجه شد: **صفات اکتسابی هیچگاه قابل انتقال به نسل بعدی نیستند.**

در حقیقت اشتباه لامارک در این بود که بر خلاف عقیده او صفات اکتسابی به ارث نمی‌رسند. یکی از تلاش‌های آزمایشی مشهور که لامارکسیم را باطل ساخت، به‌وسیله‌ واهیمان، زیست‌شناس قرن ۱۹ صورت گرفت، که نشان داد از تولید مثل موش‌هایی که دمشان را بریده‌اند، موش‌های دارای دم طبیعی ایجاد می‌شود.



البته اینجانب برای رد نظریه لامارک مثال: قوس کف پای انسان، را می‌زنم. انسان‌ها بر اساس نظر تکامل‌گراها: 5.4 میلیون سال است که بر روی پا‌های خود راه می‌روند. با این همه فشاری که بر قوس کف پای انسان در طول زندگی اعمال می‌شود طبیعتاً حتی اگر یک میکرون این قوسی کم شود و این به فرزندان منتقل شود لذا در طی زمان 5.4 میلیون سال انتظار می‌رود که این قوسی به طور کامل از بین برود. اما چرا چنین نشده است؟ چگونه است که تلاش زرافه برای رسیدن به برگ‌های بالایی درختان باعث دراز شدن گردنشان شده است. اما این همه فشاری که بر روی قوس کف پای انسان وارد می‌شود نتوانسته است که قوس کف پای انسان را از بین ببرد؟! چگونه است که نهایتاً چند نسل خشکسالی باعث دراز شدن گردن زرافه می‌شود اما 5.4 میلیون سال راه رفتن بر روی پا، نتوانسته که قوس کف پای انسان را از بین ببرد؟!

در مورد نظریه داروین نیز این سوال مهم پیش می‌آید که تناسب بین اعضای بدن همیشه وجود دارد. یک انسان بلند قد تمام اعضای بدنش به طور متناسب بلندتر است و اینگونه نیست که این تناسب وجود نداشته باشد. آیا در بین میلیاردها انسانی که وجود دارد انسانی که گردنش به طور غیر متناسب بزرگ‌تر باشد دیده شده است. آیا در بین موجودات یک گونه تا کنون دیده‌اید که تعدادی از آن‌ها دارای گردن بلند و تعدادی دیگر با گردن کوتاه متولد بشوند تا در شرایطی که رقابت بوجود بیاید گردن‌بلندها در رقابت برای بقا پیروز شوند؟! چرا فقط گردن‌زرافه‌ها دراز شده است و گردن هیچ حیوان دیگری دراز نشده است. بزها نیز از برگ درختان تغذیه می‌کنند، پس چرا بزهای گردن‌دراز در این رقابت باقی نمانده‌اند؟!

از طرف دیگر، گردن یک عضو است که در طول قد در مقایسه با سایر اعضای بدن نقش بسیار کمی دارد. به این معنا که طبیعتاً زرافه‌هایی که دارای پاهای بلندتر بوده‌اند می‌بایست در این رقابت پیروز می‌شده‌اند، نه آنهایی که دارای گردن کمی بلندتر بوده‌اند.

همانطور که ملاحظه می‌فرمائید: نه نظریه لامارک و نه نظریه داروین، هیچکدام نمی‌تواند حتی دراز شدن گردن زرافه را توجیح کند. براستی وقتی تکامل قادر به پاسخ‌گویی به سوال ساده‌ای همچون علت افزایش گردن زرافه‌ها نیست. چگونه می‌تواند مکانیسم پیچیده حیات را پاسخگو باشد.

استتار و انتخاب طبیعی و انتخاب جنسی!

داروین این‌گونه استدلال می‌کند که در طبیعت جای پرورش‌دهنده به تنازع بقا داده شده‌است. از میان همه انواع موجودات زنده عده زیادی محکوم به فنا هستند و فقط بخشی از آن‌ها که برای بقا اصلح هستند باقی می‌مانند

انتخاب طبیعی فرایندی است که در طی نسل‌های پیاپی، سبب شیوع آن دسته از صفات ارثی می‌شود که احتمال زنده ماندن و موفقیت زاد و ولد یک ارگانیسم را در یک جمعیت افزایش می‌دهند. این فرایند از مکانیسم‌های کلیدی تکامل محسوب می‌گردد

داشتن پوست و پرهای رنگارنگ احتمال زنده ماندن و موفقیت زاد و ولد یک موجود را در یک جمعیت کاهش می‌دهد. و بر عکس هرچه موجود شباهت بیشتری با محیط (استتار) داشته باشد احتمال زنده ماندن آن بیشتر است. در حقیقت استتار عامل مهمی در بقا می‌باشد. اهمیت استتار به اندازه ای است که انسان‌ها در جنگ‌های خود از استتار به عنوان عامل دفاعی در مقابل دشمن استفاده می‌کنند. لذا وقتی به طبیعت می‌نگریم ناپیوستی موجودات رنگارنگ را ببینیم. زیرا بر اساس نظر تکامل گراها می‌بایست این موجودات توسط دشمنانشان شکار شده و نسل آنها منقرض شده باشد. اما چرا اینگونه نیست؟! چرا انتخاب طبیعی کارآمد نبوده و این موجودات در طبیعت زندگی می‌کنند؟!





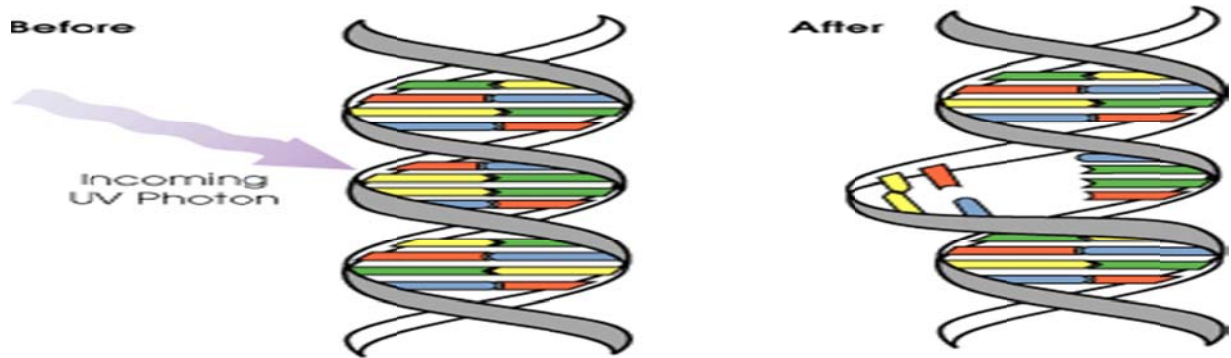
تکامل گراها ادعا می کنند که انتخاب جنسی عامل ادامه حیات این موجودات زیبا و رنگارنگ است. در حقیقت زیبایی آنها عامل بقای آنها شده است. به این معنی که ماده ها؛ نرهایی با پرها و بدن زیبا تر را انتخاب کرده اند.

اما آیا در تمام این جانوران زیبا و رنگارنگ، تنها نرها زیبا هستند؟ چرا ماده هایی که خود انتخاب کننده هستند نیز زیبا می باشند؟

در حقیقت انتخاب طبیعی به قول تکامل گراها در مقابل انتخاب جنسی شکست خورده است. این موضوع نشان می دهد که انتخاب طبیعی آنقدر قوی نمی باشد که بتواند عامل اصلی ایجاد تغییرات در گونه ها و تبدیل شدن آن ها به نوع های دیگر و در نتیجه تکامل باشد. در حقیقت انتخاب طبیعی حتی نتوانسته است که بر روی رنگ حیوانات تاثیر بگذارد. چه برسد که بخواهد تغییرات ساختاری را در بدن آنها ایجاد کند.

جهش یا موتاسیون

تکامل گراها می گویند: منشا تغییرات هستی، تغییراتی است که بر حسب تصادف در ساختار ژنتیکی موجودات بوجود می آید. خصوصیاتِی که توسط این تغییرات بوجود می آید، توسط مکانیزم انتخاب طبیعی انتخاب میشود و بهمین خاطر موجودات تکامل می یابند. با بررسی دقیقتر این داستان، در واقع به نبودن یک چنین مکانیزمی پی خواهیم برد زیرا نه انتخاب طبیعی و نه تغییرات مطرح برای تکامل موجودات کوچکترین تاثیری بر این ادعا که نوعها تکامل یافته اند و تبدیل بیکدیگر شده اند نمیکند.



جهش یا موتاسیون یک تغییر ژنتیکی است که صفات زیستی بعضی از افراد یک گونه را تغییر می دهد. به عبارت دقیق تر، جهشها تغییراتی در توالی DNA هستند. جهشها می توانند در هر ناحیه ای از DNA رخ دهند. در موارد نادر ممکن است تغییر خود بخودی در قسمتی از DNA رخ دهد. این تغییر که جهش نامیده می شود، ممکن است تغییر در رمز ایجاد نموده و به تولید یک پروتئین ناقص منجر شود. **بیشتر جهشها از نظر ارزش بقاء زیان آور یا بی فایده اند، مجموعه کامل ژنهای موجود در یک فرد، باید ترکیب متوازی را بوجود آورده باشند. بنابراین اگر بسیاری از این ژنها جهش پیدا کنند، احتمال اینکه توازن موجود برقرار بماند بسیار اندک خواهد بود.** از این رو به ندرت، جهشها باعث ایجاد تغییرات مفید در ژنها می شوند.



تغییرات ژنتیکی تصادفی در تولید مثل های بعدی بیش از آنکه مفید باشد مضر است. و حتی جهشهایی که در سلول های سوماتیک رخ می دهند و به زاده های بعدی منتقل نمی گردند نیز برای جاندار مضر می باشند. حتی گفته می شود که همانطور که قبلاً تصور می شد، سرطان اغلب ناشی از جهشهایی در سلول های سوماتیک است.

در نتیجه موتاسیون اطلاعات جدیدی به د.ن.آ. افزوده نمی شود بخشهایی که اطلاعات ژنتیکی را در بر دارد این بخشها از جایشان کنده شده، تخریب شده و یا به بخشهای مختلف د.ن.آ. نقل میشوند. **اما به هیچ وجه موتاسیونها به یک موجود زنده یک عضو و یا خصوصیت جدیدی اضافه نمیکند. جهش فقط باعث این می شود که پا از پشت و یا گوش از شکم در آید.**

تکامل گرایان با تشخیص این امر که انتخاب طبیعی هیچ عملکرد تکاملی ندارد، مفهوم جهش را در قرن بیستم وارد فرضیه خود کردند. جهش ها تغییر شکل هایی هستند که در اثر عوامل خارجی همچون تشعشعات ماوراء بنفش، در ژن موجودات زنده به وجود می آیند. تکامل گرایان ادعا می کنند که این تغییر شکل ها باعث تکامل موجود زنده می شوند. اما یافته های علمی این ادعا را رد می کنند، زیرا تمام جهش های قابل مشاهده و مؤثر، فقط اثرات تخریبی بر روی موجودات زنده داشته اند . تمام جهش هایی که در انسان رخ داده، منجر به ناهنجاری های جسمی و روحی مانند منگولیسم ، زالی ، کوتولگی یا بیماری هایی مانند سرطان می شوند . دلیل دیگری که جهش نمی تواند باعث ایجاد موجود زنده ی دیگر شود ، آن است که جهش اطلاعات ژنتیکی به موجودات نمی دهد. جهش ها مانند بر خوردن ورق ها، باعث پخش تصادفی اطلاعات ژنتیکی می شوند . به عبارت دیگر، **هیچ گونه اطلاعات جدید ژنتیکی در پی جهش ها حاصل نمی شود.**

اما تئوری تکامل مدعی است که اطلاعات ژنتیکی موجودات زنده، با گذشت زمان افزایش می یابد. برای مثال در حالی که یک باکتری ساده 2000 نوع مختلف پروتئین دارد ، یک انسان 100000 نوع مختلف پروتئین دارد ، بنابراین یک باکتری دقیقاً باید 98000 پروتئین جدید را کشف کند تا به انسان تبدیل شود. به هیچ وجه امکان ندارد که این ساختار های پروتئینی با جهش به وجود آیند زیرا جهش ها نمی توانند چیزی به DNA اضافه کنند. هیچ تعجیبی وجود ندارد که تا کنون حتی یک جهش هم مشاهده نشده است که باعث تولید اطلاعات ژنتیکی در یک موجود زنده شود. پیرپال گراسه، رئیس سابق آکادمی علوم فرانسه، به رغم آنکه خود نیز یک تکامل گراست اعتراف کرده است که: **اهمیتی ندارد که چه مقدار جهش انجام میگیرد، مهم این است که این جهش ها هیچ نوع تکاملی را به وجود نمی آورند.**



مگس میوه بهترین نمونه آزمایشگاهی برای بررسی تکامل می باشد زیرا در هر روز تولید مثل می کند و لذا در یک سال می توان 365 نسل آن را مورد بررسی قرار داد. ده ها سال بود که تکامل گرایان آزمایش های جهشی را روی مگس های میوه انجام می دادند ، چون این مگس ها به سرعت تکثیر و به سادگی دچار جهش می شدند. این مخلوقات میلیون ها بار و به طرق مختلف جهش می یافتند ، اما حتی یک جهش سودمند هم اتفاق نیفتاد. از امیل گوینو می گوید: **«جهشها زایدی تصادف می باشند ولی چگونه می توان از یک سلسله تصادف، عضوی جدید بدست آورد که با روابط بی شماری که این عضو لازم دارد، هماهنگ باشد.»**

شصت سال است که ژنتیک شناسان در چهار گوشه دنیا برای اثبات تئوری خود مگسهای میوه را پرورش میدهند. اما حتی یک نوع و حتی تغییر یک آنزیم را نیز رسد نکرده اند. یک متحقق بنام مایکل پیتمان، ناموفقی آزمایشات بر روی مگسهای میوه (fly fruit) را چنین توضیح میدهد: ژنتیک شناسان بی شماری مگسهای میوه را نسلهای متمادی تحت موتاسیونهای بی شماری قرار دادند. خوب آیا در نتیجه، یک تکامل ساخت انسان بوجود آمد؟ متأسفانه خیر. تعداد اندکی از این موجوداتی که توسط ژنتیک شناسان بوجود آمده اند، توانست در شرایط معمولی زندگی کنند. در واقع تمام مگسهایی که تحت موتاسیون قرار گرفتند یا مُردند یا سقط و یا نیروی تولید مثل خود را از دست دادند. برای خود انسان هم وضعیتی بهمان شکل است، موتاسیونهای رسد شده بر روی انسانها، تمامشان مُضر بودند.

انواع جهش:

می‌توان جهش‌ها را بسته به این که چه تاثیری بر فنوتیپ موجود زنده وارد می‌کنند، به سه دسته تقسیم نمود:

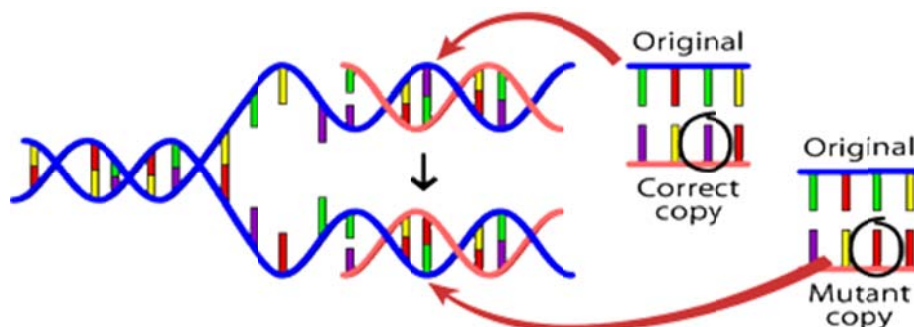
1. جهش‌های مضر (detrimental): به جهش‌هایی گفته می‌شود که شایستگی فرد را کاهش می‌دهند. جهش‌های مضر غالباً از جمعیت حذف می‌شوند زیرا انتخاب طبیعی بر علیه افرادِ واجدِ این گونه جهش‌ها عمل می‌کند.
2. جهش‌های خنثی (neutral): جهش‌های خنثی آنهایی هستند که تاثیرات فنوتیپیک آنها نه سودمند است و نه مضر و معمولاً توسط انتخاب طبیعی تحت تاثیر قرار نمی‌گیرند و به عنوان نتیجه یک شکاف ژنتیکی ممکن است در جمعیت باقی بمانند یا از بین بروند.
3. جهش‌های مفید (beneficial): جهش‌های سودمند آنهایی هستند که آلل‌های حاصله به دلیل اینکه سازگاری فردِ حامل جهش را افزایش می‌دهند، باقی می‌مانند. نهایتاً این جهش‌ها تمایل دارند که در جمعیت تثبیت شوند. طی فرایند تثبیت، یک آلل جایگزین آلل دیگری می‌شود.

بیشتر جهش‌ها از نظر ارزش بقاء زیان آور یا بی فایده‌اند، مجموعه کامل ژن‌های موجود در یک فرد، باید ترکیب متوازی را بوجود آورده باشند. بنابراین اگر بسیاری از این ژن‌ها جهش پیدا کنند، احتمال اینکه توازن موجود برقرار بماند بسیار اندک خواهد بود. از این رو به ندرت، جهش‌ها باعث ایجاد تغییرات مفید در ژن‌ها می‌شوند.

از طرف دیگر برای ایجاد یک عضو جدید برای اولین بار نیاز است که اطلاعات مربوط به ساخت آن وجود داشته باشد و با جهش نمی‌توان اطلاعات جدید را بدست آورد. همانطور که در شکل زیر مشاهده می‌کنید. جهش یا باعث حذف اطلاعات، تکرار اطلاعات، برعکس کردن اطلاعات و جایگزینی اطلاعات می‌شود.

عوامل جهش:

۱- جهش در اثر اشتباه در کپی سازی دی ان ای:



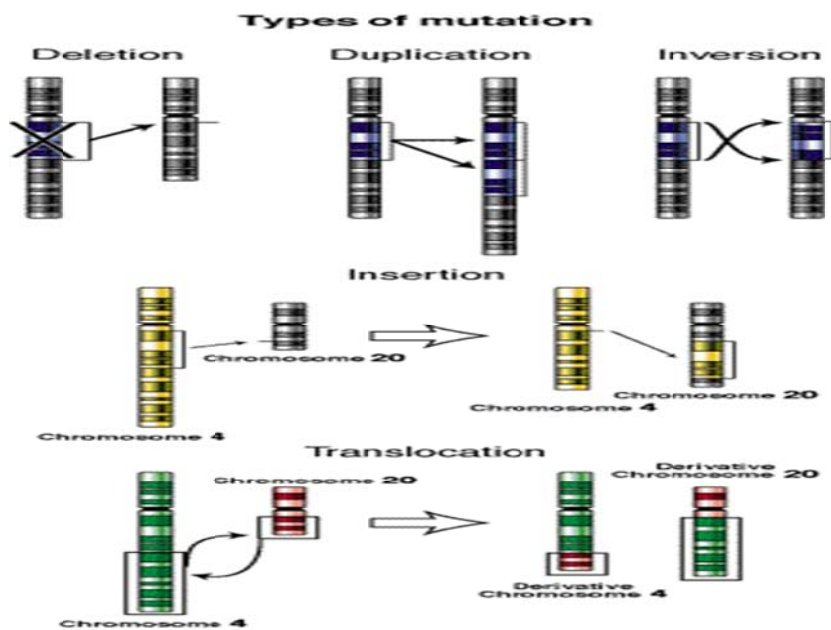
همانطور که از نام این عنوان مشخص است، و در شکل فوق نیز نشان داده شده است ایم جهش در اثر اشتباه در کپی سازی دی ان ای بوجود آمده است. طبیعتا از اشتباه نمی توان ایجاد یک مکانیزم پیچیده را انتظار داشت. آیا کسی می تواند تصور کند که این همه نظم و هارمونی در اثر اشتباه بوجود آمده باشد.

2- جهش در اثر عوامل خارجی:

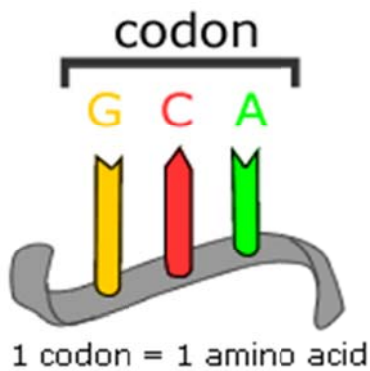
پرتوهای فرابنفش، پرتوهای ایکس و مواد شیمیایی از عامل جهشزا هستند. پرتوهای فرابنفش با طول موج 260 نانومتر بوسیله بازهای DNA به شدت جذب می شوند و این امر به ایجاد تغییرات شیمیایی در رشته DNA می انجامد معروفترین و شناخته شده ترین اثر پرتو فرابنفش بر روی بازهای رشته DNA این است که موجب ایجاد پیوندهای دو تایی (دیمر) بین مولکول تیمین مجاور هم می شود نسخه برداری غیر طبیعی از این قسمتها که حاوی تیمین دیمر است موجب جهش خواهد شد.

بسیاری از ارگانیسرها دارای آنزیمهای ترمیم کننده ای هستند که می توانند آسیبهای ناشی از پرتو را ترمیم کنند علاوه بر این ، پرتو فرابنفش می تواند موجب تغییرات دیگر در رشته DNA شود ولی چگونگی وقوع این اثر گذاری مشخص نیست. پرتوهای یونیزه کننده ، مانند پرتو ایکس و پرتو اتمی، نیز جهشزا هستند و چگونگی عمل آنها متفاوت است این پرتوها می توانند در بازهای رشته DNA موجب تغییرات شیمیایی شوند و یا باعث شکسته شدن رشته DNA یا حذف یک یا چند باز، از رشته گردند.

این جهش در اثر عوامل خارجی همچون: امواج ماوراء بنفش و پرتو ایکس و پرتوهای اتمی و حرارت بوجود می آیند. طبیعتا از این عوامل فاقد هوش، هیچ گونه تغییرات مفیدی را نمی توان انتظار داشت. از طرف دیگر این عوامل به هیچ وجه نمی توانند به صورت اختصاصی و گزینشی بر روی یک موجود تاثیر بگذارند ولی بر سایر موجودات، که در همان زمان و در همان محیط زندگی می کنند هیچ گونه تاثیری نگذارند. اکنون این سوال پیش می آید: در طبیعت، موجوداتی هستند که کاملا شبیه فسیل هایشان می باشند، و در طی میلیون ها سال هیچ گونه تغییر نکرده اند، محیط چگونه این موجودات را ایزوله کرده و از سایر موجودات جدا کرده است تا این موجودات بتوانند بدون تغییر باقی بمانند و در عین حال، موجودات دیگر در اثر جهش ناشی از عوامل خارجی به نوع دیگر تبدیل بشوند. برآستی این جداسازی چگونه توسط طبیعت انجام شده است!



اگر اطلاعات موجود در دی ان ای را در نظر بگیرید:



انواع جهش را می توان به صورت زیر در نظر گرفت:

۱- جایگزینی (substitution):

CTGGAG
CTGGGG

۲- حذف (Deletion):

~~CTGGAG~~
CTAG

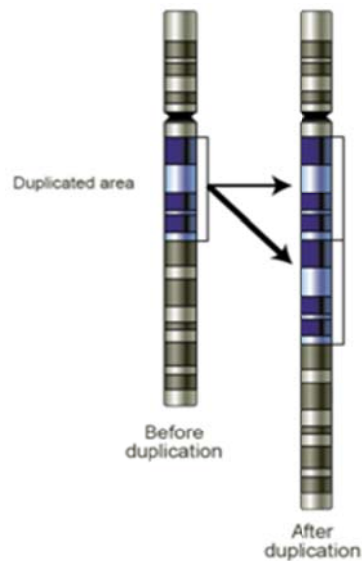
۳- وارد کردن (Insertion):

CTGGAG
CTGGTGGAG

۴- فریم شیفت (frameshift):

~~h~~he fat cat sat
hef atc ats at

۵- دو برابر شدن (duplication):



جهش همانند تیری است که در تاریکی رها می شود و این امری تصادفی است که مشخص می کند این تیر به کجا اصابت خواهد کرد و چگونه يك ژن را تغییر می دهد.

براستی آیا می توان از جهش انتظار ایجاد قوس کف پا را داشت؟! برای ایجاد این قوسی کدام اطلاعات و چگونه می بایست تغییر کنند؟! آیا از مواد شیمیایی و پرتوهای بنفش می توان انتظار داشت که این تغییر را بوجود بیاورند؟! اگر می توان از این امواج چنین انتظاری داشت پس لابد می توان در آزمایشگاه نیز پای انسانی را از نسل شامپانزه ها بوجود آورد. آیا چنین جهشی در طبیعت و یا در آزمایشگاه دیده شده است؟!

آیا می توان از جهش ایجاد مکانیزم های پیچیده ای همچون مغز و قلب و چشم و ... را انتظار داشت؟! دقت در مکانیزم های ایجاد کننده جهش از جمله: مواد شیمیایی و پرتوهای ماوراء بنفش و پرتو ایکس نشان دهنده میزان انتظاری است که می توان از جهش داشت. جهش همانند غلط های املائی یک تایپيست و یا تکرار دوباره یک پاراگراف و یا جابجایی مطالب یک فصل با فصل دیگر است که تنها نمی تواند ایجاد کننده اطلاعات باشد، بلکه نابود کننده اطلاعات نیز می باشد. لذا از جهش می توان حذف یک عضو یا جابجا در آمدن یک عضو را انتظار داشت.

همچنین جهش ها برای بقا می بایست هماهنگ باشند. مثلاً جهش نمی تواند باعث دراز شدن گردن زرافه شود زیرا اگر این جهش به تنهایی اتفاق بیفتد زرافه به علت نرسیدن خون به مغزش نمی تواند زنده بماند و لذا این جهش می بایست همراه با جهش بزرگ شدن قلب این جاندار هم باشد. یعنی چندین جهش می بایست به صورت هماهنگ اتفاق بیفتد. تا آن جهش بتواند سودمند باشد. پس سوالی که پیش می آید این است: آیا اول گردن زرافه دچار جهش شد یا اول قلبش دچار جهش شده است؟ پس کدام یک بر دیگری مقدم بوده است؟!

در حقیقت موتاسیون، تغییراتی است که بر اثر تأثیرات شیمیایی یا تابشی در DNA رخ می دهد. پرتو رادیواکتیو می تواند در برخی از موارد بر زنجیره DNA تأثیر بگذارد و در نتیجه، یک یا چند حلقه از این زنجیره را دچار اختلال عملکرد کند. موتاسیون، به شکلی ترسناک برای ساختار موجودات زنده زیان آور است. موتاسیون بیشتر از این که به گسترش منجر شود، تخریب می کند و هیچ نمونه ای از موتاسیون سودمند تا امروز مشاهده نشده است. با این حال، براساس تخیلات و توسعه طلبانه داروینيست ها، موجودات زنده، شرایط عالی امروز خود را به عنوان حاصل موتاسیون و به عبارت دیگر، حوادث رخ داده در یک DNA خاص می بینند. باور داشتن به چنین عقیده ای تقریباً غیرممکن است.

اگر ما DNA را یک کتاب محسوب کنیم، موتاسیون همانند اشتباهات تایپی به هنگام حروفچینی خواهد بود که با ادامه یافتن کار تایپ کتاب، اضافه می شوند. مشخصاً این اشتباهات در هنگام طی شدن فرایند حروفچینی کتاب، هرگز اصلاح نمی شوند و یا اضافه شدن بخش های جدیدی به کتاب را هم به دنبال نمی آورند. خسارت تنها چیزی است که در پی اشتباهات به دنبال می آید. برای مثال اگر شما یک بخش قطور و حجیم از تاریخ جهان را به شخصی بسپارید تا تایپ و بر روی یک رایانه ذخیره کند، و در هنگام کار او چندین بار اختلال ایجاد کنید، از او بخواهید چشمانش را ببندد و به صورت تصادفی کلیدهایی را فشار دهد، از میان صفحات متن او بخش هایی را بردارید و به شخص دیگری بدهید تا هم زمان تایپ کند، آیا شما فکر می کنید هیچ پیشرفتی در فرایند آماده سازی این کتاب اتفاق می افتد؟ آیا مثلاً بخش های مربوط به "تاریخچه چین باستان" که از میان صفحات او برداشته شده، در بین تایپ شده هایش یافت خواهد شد؟ هر چقدر ما بیشتر در فرایند کاری او اختلال ایجاد کنیم، حاصل نیز ناقص تر خواهد بود. اما براساس نظریه داروینيست ها، "اشتباهات تایپی باعث بهبود کار کتاب می شوند." براساس نظریه تکوین،

موتاسیون در DNA اتفاق می افتد تا نتایج مطلوب و سودمند را ایجاد کند، مانند افزودن اعضای کامل همچون چشم ها، گوش ها، دست ها، بال ها و یا ویژگی هایی که به هوشیاری نیازمند هستند، مانند تفکر، یادگیری یا تحلیل. همه توجیهاتی که نظریه تکامل تلاش می کند آنها را بیاورد، حول این محور است که منشأ حیات با چنین ادعاهای غیر منطقی و عجیبی گره خورده است. به صورت خلاصه، موتاسیون فرآیندی نیست که موجودات زنده را براساس ادعای تکامل گرایان، ارتقا و بهبود ببخشد. اثر خالص موتاسیون، تنها ضرر و زیان است. تأثیرات ایجاد شده توسط موتاسیون را می توان در مردم هیروشیما، ناکازاکی و چرنوبیل و به عبارت دیگر، در میان موجودات مرده، دفرمه شده و زمین گیر شده یافت.

چرا و چگونه محیط فقط یک گونه را به نوع دیگر تبدیل می کند ولی گونه های دیگر که در همان زمان در همان طبیعت بوده اند دچار تغییر نمی شوند؟! آیا چنین چیزی امکان پذیر است؟! آیا محیط می تواند به صورت گزینشی فقط بر یک جاندار تغییرات را بوجود بیاورد و سایر جانداران را بدون تغییر بگذارد؟ عوامل جهش مگر امواج ماورائ بنفش و امواج ایکس و مواد شیمیایی و رادیواکتو نیستند؟ پس چگونه است که این امواج به صورت گزینشی عمل کرده اند و باعث جهش از یک موجود به موجود دیگر شده اند اما سایر موجودات را که در همان زمان و همان محیط زندگی می کرده اند را بدون تغییر گذاشته اند!

تکامل در مقیاس میکرونی

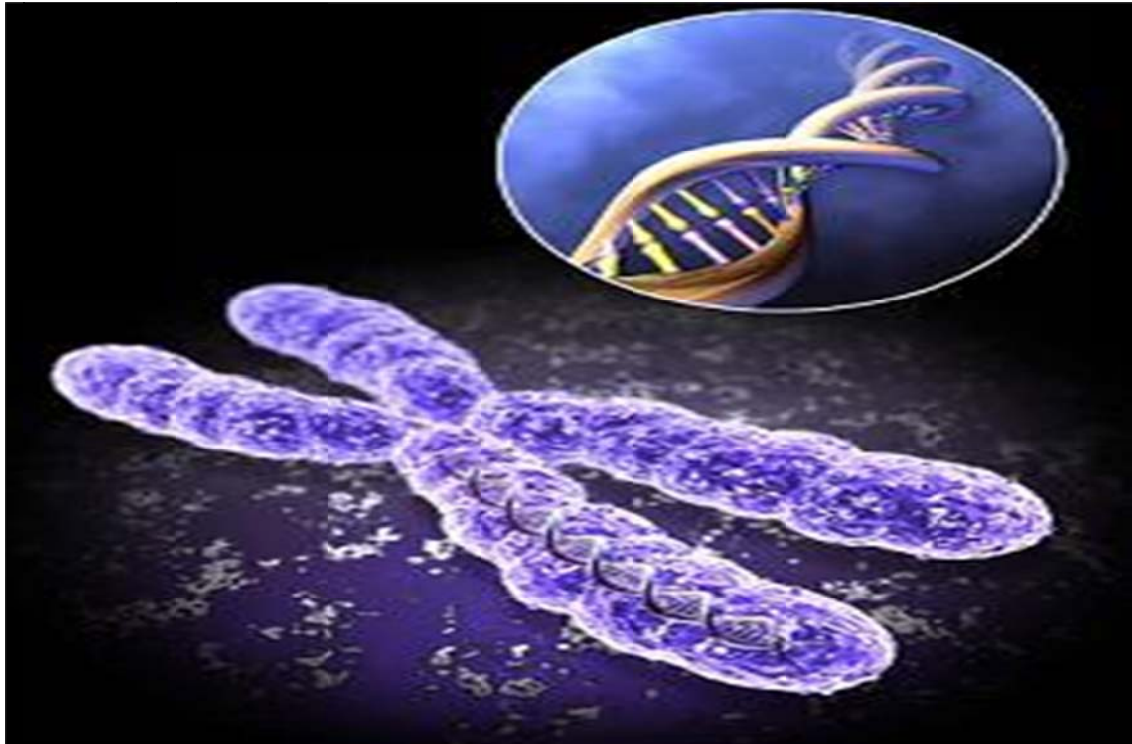
امروزه بشر به پیشرفت های بسیار بزرگی رسیده است. سوالی که وجود دارد این است که : آیا **نابایستی تکامل در مقیاس های بسیار کوچک قابل مشاهده و اندازه گیری باشد؟** آیا با پیشرفت هایی که در علم صورت گرفته است نمی توان تغییرات ژنتیکی کوچک در گونه ها را به ثبت رساند؟! آیا تکامل گراها تاکنون توانسته اند، تغییرات بسیار کوچک در یک نوع را که علامت و نشانه ای برای تبدیل شدن به نوع دیگر باشد، به ثبت برسانند!!!

آنچه سوال برانگیز است این است که با پیشرفت های صورت گرفته، انتظار می رود که تغییرات کوچک در یک گونه قابل اندازه گیری و ثبت شدن باشد. یعنی این فرایند تبدیل شدن از یک نوع به نوع دیگر در مقیاس میکرونی قابل اندازه گیری باشد تا تکامل گراها بتوانند نمونه ای عملی برای ادعایشان داشته باشند!!! آیا نابایستی از بین میلیون گونه موجود حداقل یک نوع، علائم و نشانه هایی از تبدیل شدن به نوع دیگر را در مقیاس میکرونی (micro evolution) داشته باشد؟! و نشان دهنده ایجاد یک تغییرات بزرگ (macro evolution) در یک گونه و تبدیل شدن آن به نوع دیگر باشد.

در کره زمین میلیون ها گونه مختلف وجود دارد. با توجه به اینکه تکامل مختص به یک گونه خاص نمی باشد و از طرف دیگر تکامل مربوط به زمان خاصی نیز نمی باشد لذا طبیعتا می بایست در هر مقطع زمانی، شاهد نشانه هایی از فرایند تکامل در یکی از گونه ها باشیم. آیا تکامل گراها توانسته اند نشانه ای هرچند کوچک از تغییرات در یکی از این میلیون گونه، را پیدا کنند. به عبارت دیگر در یکی از میلیارد عضو از میلیون گونه مختلف، نشانه هایی از ایجاد تغییرات بسیار کوچک و تبدیل شدن از یک نوع به نوع دیگر را به ثبت برسانند!!! در حقیقت وجود میلیون ها گونه مختلف، احتمال در حال وقوع بودن تکامل را در یکی از گونه افزایش می دهد!! لذا اگر بر اساس قانون احتمالات بخواهیم در نظر بگیریم، در هر مقطعی از زمان می بایست شاهد وجود گونه های بینابینی باشیم!!! مثلا: شامپانزه هایی که انگشت شست آنها در حال جابجا شدن است و قوسی کف پا در حال ایجاد شدن است. و خرس هایی که در حال تبدیل شدن به گونه هایی شبیه به وال هستند و

مغلطه ای که تکامل گراها به عنوان دستاویزی برای خود استفاده می کنند: **زمان** است. به این معنی که می گویند: میلیون ها زمان لازم است که یک گونه به نوع دیگر تبدیل شود. اما وقتی صحبت از میلیون ها گونه مختلف است طبیعتا در هر مقطعی از زمان می بایست شاهد نشانه هایی (هرچند کوچک) در یکی از نوع ها برای تبدیل شدن به نوع دیگر باشیم. آیا در این مقطع زمانی حتی یک نوع، در حال تکامل نیست تا بتوانید نشانه هایی از آن را به ثبت برسانند! خلقت گراها، تغییرات میکرونی را قبول دارند. مثلا تغییراتی که می تواند در منقار یک پرنده ایجاد شود. اما آیا تا کنون تغییرات میکرونی که نشان بدهد یک نوع در حال تبدیل شدن به نوع دیگر است مشاهده شده است؟ سگ ها به مرور زمان به شکل ها و نژادهای مختلف تبدیل می شوند، اما یک سگ برای همیشه یک سگ باقی خواهد ماند. گرگ نیز از خانواده سگ سانان می باشد و نوعی از سگ آنقدر شبیه گرگ است که نمی توان به راحتی اختلاف بین آنها را تشخیص داد و این ما هستیم که بر یک موجود نام های مختلف گذاشته ایم. و همچنین یک میمون برای همیشه یک میمون باقی خواهد ماند، آیا تا کنون میمونی مشاهده شده است که در حال ایجاد تغییرات میکرونی برای تبدیل شدن به یک انسان باشد؟!

تفاوت در تعداد کروموزوم ها!



بدن یک حیوان از میلیون‌ها واحد به نام سلول ساخته شده است. هر سلول داری یک هسته است که جنس آن از پروتوپلاسم است و دور هسته را سیتوپلاسم فرا گرفته و سیتوپلاسم به وسیله دیواره سلول احاطه شده است. زندگی هر حیوانی از یک سلول شروع می‌شود، این سلول تقسیم شده و دو سلول ایجاد می‌کند و تقسیمات ادامه پیدا می‌کند تا اینکه گروهی از سلول‌ها را که بافت‌ها و ارگان‌های مختلف بدن از آنها به وجود می‌آیند، تشکیل می‌دهد.

در داخل هسته اجسام نواری شکلی وجود دارند که کروموزوم نامیده می‌شود کروموزوم‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند کروموزوم‌های جنسی (Sexchromosome) و کروموزوم‌های بدنی (Autosome)، کروموزوم‌ها در سلول‌ها به صورت جفت بوده (به جز در سلول‌های جنسی) و تعداد آنها در یک سلول بدنی یک گونه عدد ثابتی است. در جدول زیر تعداد کروموزوم‌های حیوانات مختلف، گیاهان و انسان نشان داده شده است.

THE HAPLOID NUMBER OF CHROMOSOMES FOR A VARIETY OF ORGANISMS

| Common Name | Scientific Name | Haploid Number | Common Name | Scientific Name | Haploid Number |
|------------------|----------------------------------|----------------|-----------------|---------------------------------|----------------|
| Black bread mold | <i>Aspergillus nidulans</i> | 8 | House mouse | <i>Mus musculus</i> | 20 |
| Broad bean | <i>Vicia faba</i> | 6 | Human | <i>Homo sapiens</i> | 23 |
| Cat | <i>Felis domesticus</i> | 19 | Jimson weed | <i>Datura stramonium</i> | 12 |
| Cattle | <i>Bos taurus</i> | 30 | Mosquito | <i>Culex pipiens</i> | 3 |
| Chicken | <i>Gallus domesticus</i> | 39 | Mustard plant | <i>Arabidopsis thaliana</i> | 5 |
| Chimpanzee | <i>Pan troglodytes</i> | 24 | Pink bread mold | <i>Neurospora crassa</i> | 7 |
| Corn | <i>Zea mays</i> | 10 | Potato | <i>Solanum tuberosum</i> | 24 |
| Cotton | <i>Gossypium hirsutum</i> | 26 | Rhesus monkey | <i>Macaca mulatta</i> | 21 |
| Dog | <i>Canis familiaris</i> | 39 | Roundworm | <i>Caenorhabditis elegans</i> | 6 |
| Evening primrose | <i>Oenothera biennis</i> | 7 | Silkworm | <i>Bombyx mori</i> | 28 |
| Frog | <i>Rana pipiens</i> | 13 | Slime mold | <i>Dictyostelium discoideum</i> | 7 |
| Fruit fly | <i>Drosophila melanogaster</i> | 4 | Snapdragon | <i>Antirrhinum majus</i> | 8 |
| Garden onion | <i>Allium cepa</i> | 8 | Tobacco | <i>Nicotiana tabacum</i> | 24 |
| Garden pea | <i>Pisum sativum</i> | 7 | Tomato | <i>Lycopersicon esculentum</i> | 12 |
| Grasshopper | <i>Melanoplus differentialis</i> | 12 | Water fly | <i>Nymphaea alba</i> | 80 |
| Green alga | <i>Chlamydomonas reinhardtii</i> | 18 | Wheat | <i>Triticum aestivum</i> | 21 |
| Horse | <i>Equus caballus</i> | 32 | Yeast | <i>Saccharomyces cerevisiae</i> | 16 |
| House fly | <i>Musca domestica</i> | 6 | Zebrafish | <i>Danio rerio</i> | 25 |

کروموزوم‌ها دوبه‌دو لنگه و نظیر یکدیگر هستند، یعنی هر کروموزوم صاحب یک لنگه همتای خود است که به آن جفت همولوگ گفته می‌شود کروموزوم‌ها در فعالیت حیاتی و مخصوصاً در انتقال صفات ارثی اهمیت به‌سزائی دارند.

در روی هر کروموزوم تعداد زیادی برجستگی‌های کوچک قرار داد که ژن نامیده می‌شود و این ژن‌ها مسؤل انتقال صفات از والدین به فرزندان می‌باشد. هر ژن در روی کروموزوم محل معینی را اشغال می‌کند که در اصطلاح به آن جایگاه ژن یا لوکوس (LOCUS) گویند. به فرم‌های مختلف یک ژن یک در روی کروموزوم‌های همولوگ نقاط مشابهی را اشغال می‌نمایند آل (Allele) گویند.

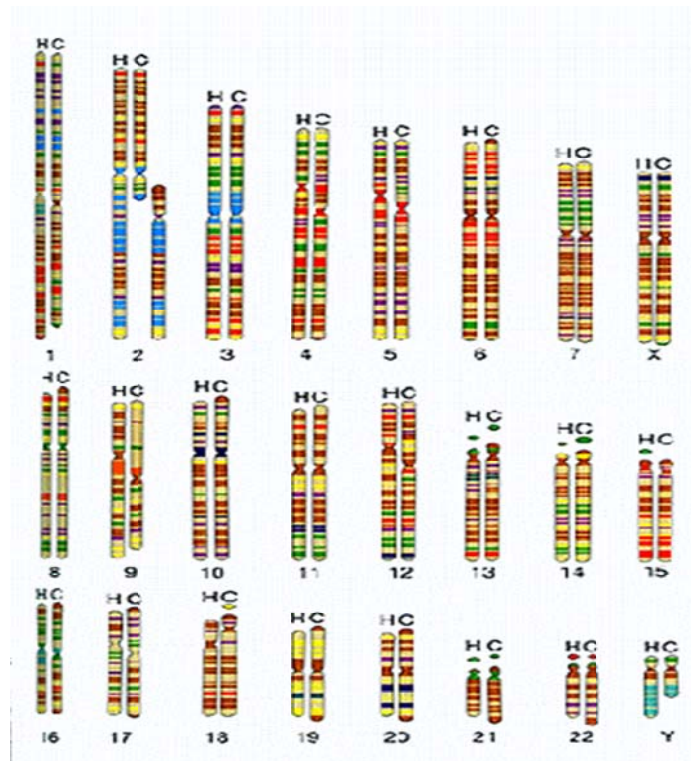
هر حیوانی دارای صفات متعددی است، رنگ، اندازه بدن، شاخدار و یا بی‌شاخ بودن، اینها تعداد کمی از صفاتی هستند که از والدین به اولاد منتقل می‌شوند. این صفات به‌وسیله ژن‌ها کنترل می‌شوند. ژن‌ها مولکول‌های بسیار ریز و پیچیده‌ای هستند که در روی کروموزوم‌ها قرار دارند و هر حیوانی حاوی هزاران جفت ژن است که نصف آن از پدر و نصف دیگر آن از مادر به ارث رسیده است و مجموعاً ژنوتیپ حیوان را تشکیل می‌دهد.

ژنوتیپ مشخص‌کننده حدود قابلیت عملکرد حیوان در صفات مختلف است. هر جفت ژن تعدادی از صفات را کنترل می‌کند. بعضی از صفات توارث‌پذیری زیادی دارد ولی در بعضی

دیگر توارث‌پذیری کم است.

اگر صفتی توارث‌پذیری زیادی داشته باشد اصلاح آن صفت در حیوان به‌سرعت انجام خواهد گرفت و برعکس برای صفاتی با توارث‌پذیری کم اصلاح به‌کندی پیشرفت خواهد داشت؛ به‌عبارت دیگر، برای بهبود چنین صفاتی احتیاج به تولید نسل‌های زیادی است تا یک صفت به‌صورت قوی درآید.

در شکل زیر کروموزوم انسان (HUMAM=H) و شامپانزه (CHIMPANZEE=C) در کنار هم نشان داده شده و با هم مقایسه شده‌اند.

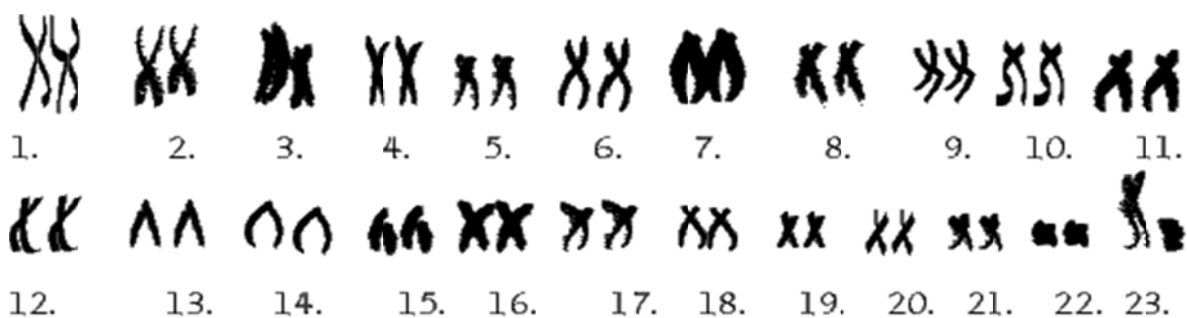


همه خانواده میمونها ۲۴ جفت کروموزوم دارند و انسانها ۲ تا کمتر دارند. بنابر این فرضیه وجود دارد که اجداد این خانواده، ۲۴ کروموزوم داشته‌اند و در انسانها ۲ تا از کروموزومها ادغام شده و انسانها ۴۶ کروموزوم به جای ۴۸ تا دارند.

یکی از دلایل ارائه شده برای اثبات این فرضیه این است که اگر کروموزومهای شماره ۲ میمونها را کنار هم بگذاریم کاملا شبیه کروموزوم شماره ۲ انسان است. در صفحات بعدی این موضوع را مورد بررسی قرار می‌دهیم، که آیا این فرضیه درست است یا خیر و آیا این ادغام به یکباره صورت گرفته و یا بصورت تدریجی صورت گرفته است. در حقیقت ثابت می‌کنیم که این فرضیه چقدر بی پایه و اساس است.

تکامل گراها با بیان این سناریو، قصد دارند علت تفاوت در تعداد کروموزوم‌های انسان و خانواده میمونها را ثابت کنند. اما این اتصال که البته کاملا اجباری است، آیا الزاما مفید هم می‌تواند باشد؟!

اما چرا می بایست این ادغام صورت گرفته باشد؟! چه عاملی محیطی باعث این ادغام شده است؟! مگر کروموزوم ها حاوی اطلاعات و نقشه بدن جانوران نیستند؟ پس این اتصال و ادغام مانند آن است که مطالب قسمتی از یک متن کتابی را برداشته و در ادامه متن دیگر قرار بدهیم. آیا در نتیجه این جابجایی، بازهم اطلاعات موجود در آن کروموزوم معنی و مفهومی خواهد داشت؟ خروجی این تغییر در اطلاعات، که به صورت اتفاقی و البته اجباری بوده است در بدن آن جاندار چه تغییرات ناپهنجاری را بوجود خواهد آورد. بیایید فرض کنیم که چنین ادغامی اساسا امکان پذیر باشد، اما آیا این ادغام تصادفی و البته اجباری، می تواند مفید هم باشد؟! و یا فقط یک سناریو تخیلی برای توجیه اختلاف بین تعداد کروموزوم ها می باشد. البته جالب اینجاست که این اتفاق می بایست در دو کروموزوم به وقوع بپیوندد، زیرا تمام کروموزوم ها بصورت جفتی هستند.



اگر محیط و زمان باعث این ادغام شده است پس حتما می توان این دو کروموزوم را در آزمایشگاه نیز با هم ادغام کرد؟ آیا تا کنون تحقیقاتی در این خصوص انجام شده است. بر اساس نتایج این تحقیقات آیا دانشمندان این ادغام را امکان پذیر می دانند؟

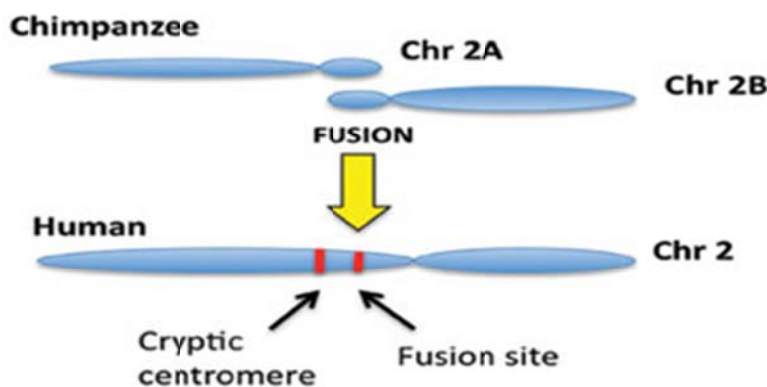


Figure 1. Depiction of a hypothetical scenario in which chimpanzee chromosomes 2A and 2B fuse to form human chromosome 2. The two sites showing where the fusion supposedly occurred and an inactivated cryptic centromere are depicted.

بر اساس آخرین تحقیقات پرفسور جری برگمن که در آپریل 2011 صورت گرفته است و در نشریه کریشن منتشر شده است (April 2011 Journal of Creation.) نشان می دهد که این سناریو امکان پذیر نمی باشد.

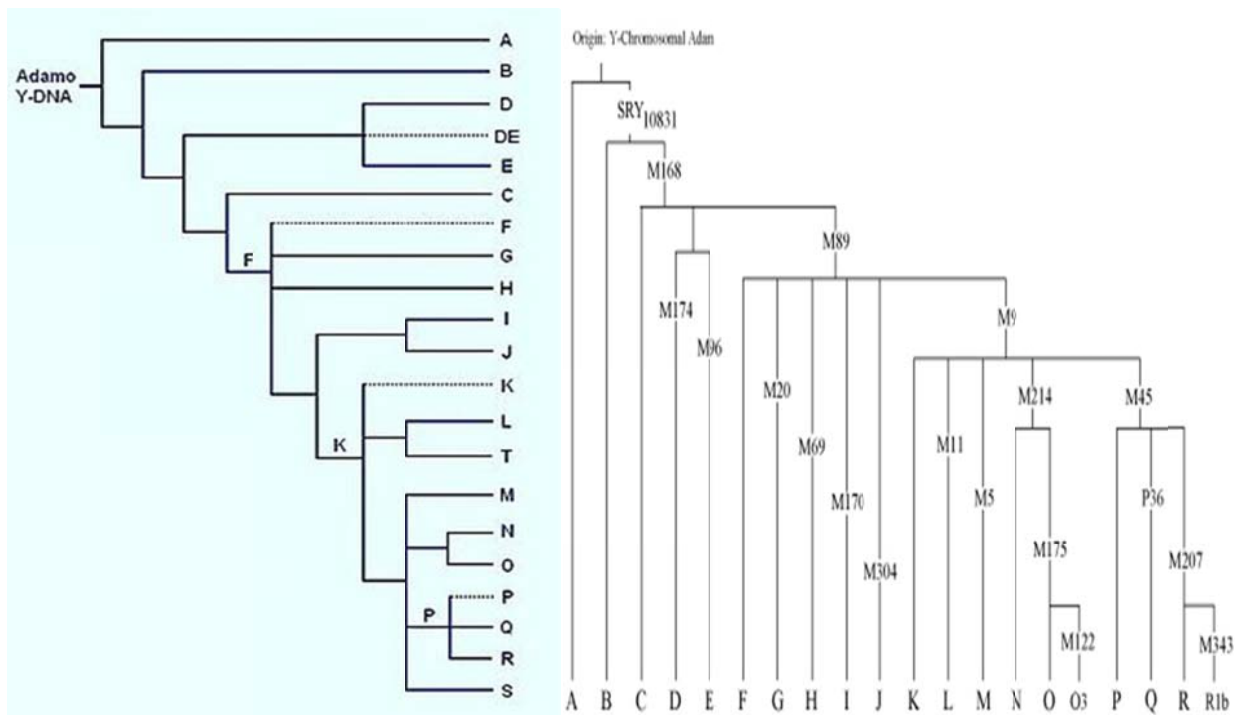
انشعاب از یک فرد و کروموزم آدم یا کروموزم نوح!

اسپنسر ولز متولد سال 1969 در جورجیا ایالات متحده آمریکا می باشد. ولز دکترایش را در زمینه بیولوژی در سال 1994 از دانشگاه هاروارد گرفته است. ایشان مدیر پروژه ژنوگرافیک می باشد که در زمینه مهاجرت انسانها کار می کند بر اساس اطلاعات موجود در دی ان ای روند مهاجرت انسان در نقاط مختلف جهان را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهند.



populated southern India and According to Wells, one group took a southern route and accounting for 90% of the world's non- ,southeast Asia, then Australia. The other group as of late 2006), took a northern route, African population (some 5 billion people largely displacing the aboriginals in southern India,) eventually peopling most of Eurasia Asia in the process), North Africa and the Americas. Wells also Sri Lanka and Southeast presented the PBS/National Geographic documentary of the same name. By wrote and DNA from people in all regions of the world, Wells has concluded that all analyzing Africa around who lived in **a single man** alive today are descended from humans **known as Y-chromosomal Adam a man also ,years ago 90,000 - 60,000**

ولز با آنالیز دی ان ای انسانهای مختلفی که در نقاط مختلف زندگی می کنند نشان داده است که تمام انسانهایی امروزی از نسل یک فرد (man) که حدود 60 تا 90 هزار سال پیش در آفریقا زندگی می کرده است می باشند. این فرد را کروموزوم Y آدم، می شناسند. در نمودار زیر می توانید انشعاب شدن کروموزوم های جنسی تمام انسان های امروزی را از این فرد (آدم) ببینید. کروموزوم جنسی تمام مردم نقاط دنیا که زیر شاخه هایی از y-cocromosom adam هستند در نمودار درختی نشان داده شده است. یعنی چیزی که خلقت گراها ادعا می کنند.



چگونه است که تکامل گراها 5.4 میلیون سال پیش از انشعاب انسان از نیای مشترکش سخن می گویند اما تمام افراد این انشعاب در طی فاصله زمانی 5.4 میلیون سال تا 90 هزار سال به طور کامل از بین رفته است. (یعنی تمام افرادی که در این انشعاب که قرار است انسان های امروزی را بسازند مرده اند و فقط یکی باقی مانده است!) . در حقیقت می بایست : تنها و تنها یک نفر از این انشعاب به صورت کاملا گزینشی باقی مانده باشد تا تمام انسان های امروزی از آن منشعب شوند؟ آیا این شبیه به یک جوک خنده دار نمی باشد؟!



وقتی کروموزم جنسی تمام انسان های امروزی از یک کروموزوم منشعب شده است نشان می دهد که تمام انسانهای امروزی می توانند بدون هیچ محدودیت ژنتیکی خاصی آمیزش کنند. یعنی اسکیموها می توانند با سیاه پوستان آفریقایی و سرخ پوستان آمریکایی با ژاپنی ها و ... آمیزش کنند. این یعنی اگر تمام این انسان ها از 5.4 میلیون سال پیش منشعب شده اند لذا تمام شرایط محیطی در این فاصله زمانی نتوانسته است بر آمیزش تاثیر بگذارد. لذا این عدم

امکان آمیزش میان انسان و شامپانزه می بایست در نقطه انشعاب بوجود آمده باشد. یعنی از یک مادر دو گونه متفاوت زائیده شده باشد که نتنها خودشان بلکه نسل های بعد از آنها نمی توانند با هم آمیزش کنند که این چیزی غیر ممکن است.

اینکه تمام انسان های کره زمین از یک فرد منشعب شده اند نکته بسیار با اهمیتی می باشد... در حقیقت این سوال پیش می آید: که چگونه است از تمام انسان هایی که در فاصله زمانی 5.4 میلیون سال تا 90 هزار سال قبل زندگی می کرده اند تنها یک نفر باقی می ماند؟! (دقت کنید حتی انشعاب تمام انسان ها از یک کروموزوم نیز بزرگ ترین چالش برای تکامل گرایان خواهد بود. چرا که در فاصله 90 هزار ساله انشعاب های مختلفی از کروموزوم در نقاط مختلف زمین بوجود آمده است. پس چرا در فاصله 5.4 میلیون سال قبل تا 90 هزار سال قبل هیچ انشعابی اتفاق نیفتاده است؟! و یا انشعاب ایجاد شده و تمام آنها مقطوع نسل شده اند و همه انسان های امروزی از یکی از این انشعاب ها و البته فقط از یک فرد بوجود آمده اند؟!)

در ژنتیک انسانی **آدم رنگین تن Y** جدیدترین نیای مشترک (ج.ن.م) تمامی انسان ها از طرف پدری است (بدین معنی که اگر تنها در امتداد خط پدری در درخت خانوادگی به گذشته برگردیم، ج.ن.م نقطه ایی است که تمامی این خطوط به هم می رسند). آدم رنگین تن Y احتمالاً در آفریقا بین ۹۰،۰۰۰ و ۶۰،۰۰۰ سال پیش زندگی می کرد و هم تاقی مذکر حوای میتوکندری است، اگر چه آدم رنگین تن Y خیلی بعد از حوای میتوکندری، احتمالاً 140 هزار سال بعد، زندگی می کرده است.

آیا این فرد واقعا حضرت آدم بوده است؟ اگر اینگونه باشد خلقت گراها پیروز شده اند. اما مشکل کجاست؟ مشکلی که وجود دارد این است که میتو کندری حوا در همان زمان زندگی نمی کرده است. بلکه سالیان سال قبل تر زندگی می کرده است؟ چگونه ممکن است که حوا قبل از آدم بوده باشد؟ آیا قبل از حضرت آدم انسان های دیگر بوده اند و همه مردان آنها مرده اند و نسل آنها منقرض شده است؟! راز این معما چیست؟ چگونه حوا سالیان سال قبل از آدم زندگی کرده است؟ چگونه چنین چیزی ممکن است؟

نام آدم رنگین تن Y از حضرت آدم که در کتب مقدس ادیان ابراهیمی نام برده شده است اقتباس شده است. البته این تنها یک هم اسمی استعاره آمیز است. این نام گذاری ممکن است منجر به این تصور غلط شود که آدم رنگین تن Y تنها مرد زنده زمان خود بوده است اما در واقع او با بسیاری از مردمان دیگر (زن و مرد) هم زمان بوده است. البته، هیچیک از مردان معاصران آدم رنگین تن Y قادر به تولید خطی ناگسسته و مستقیم تنها از طرف پدری به مردمان امروزی نبوده اند. **رنگین تن Y** در این نام به این موضوع اشاره دارد که این **رنگین تن** یا کروموزوم خاص (Y) تنها از طرف پدری به فرزندان انتقال پیدا می کند.

همچنین توجه کنید که آدم رنگین تن Y تغییر می کند. ج.ن.م تمامی انسان های امروزی ج.ن.م تمامی انسان های تمام دوران گذشته نبوده است و در آینده یکی از نوادگان ج.ن.م امروزی ممکن است ج.ن.م تمام انسان های موجود شود. به عنوان مثال اگر تمام فرزندان یکی از خطوط در شکل نمایش داده شده از بین بروند، ج.ن.م مردمان روی زمین تغییر می کند. لازمه چنین چیزی آن است که نسل تمام مرد های امروزی منقرض شود و نسل بعدی تنها فرزندان یک نفر باشند.

MRCA) from whom) [common ancestor most recent](#) is the theoretical (**Y-MRCA**) **Adam** back along the paternal lines of tracing) [patrilineally](#) all living people are descended [Mitochondrial](#) from [matrilineally](#) descended their family tree only). All living humans are is thought to have lived about 200,000 years ago. Y-chromosomal Adam and who [Eve](#) Y- Mitochondrial Eve need not have lived at the same time. Many studies report that years chromosomal Adam lived sometime later than Mitochondrial Eve, around 142,000 .and possibly as recently as 60,000 years ago ^[1] ago

اما می بایست حضرت آدم و حوا (eve) در یک زمان زندگی می کرده باشند. اما حوای میتو کندریایی حدود 142 هزار سال قبل از کروموزوم Y آدم زندگی می کرده است. اما این چطور امکان پذیر است؟ پاسخ ساده است: ما فرزند حضرت نوح (ابوالبشر ثانی) هستیم ولی طبیعتاً همسر نوح از دختران حضرت حوا می باشد و به همین دلیل است که حوای میتو کندریایی سالیان سال قبل از کروموزوم Y آدم زندگی می کرده است. در حقیقت نسل مردان امروزی به حضرت نوح و نسل زنان امروزی به حوا می رسد. در حقیقت به همین خاطر است که حوای میتوکندریایی سال ها قبل از کروموزوم آدم (حضرت نوح) زندگی می کرده است.

در حقیقت حضرت نوح پدر تمام انسان های روی زمین می باشد و مادر ما از دختران حوا می باشد که سالیان سال قبل زندگی می کرده است. لذا به همین دلیل است که کروموزوم Y آدم و میتوکندری حوا در یک زمان زندگی نمی کرده اند و میتوکندری حوا قبل از کروموزوم آدم بوده است. در حقیقت بهتر است برای اینکه اشتباه نشود Y کروموزوم آدم، به Y کروموزوم نوح، تغییر کند تا مشخص باشد که چرا حوای میتوکندریایی سالیان سال قبل زندگی می کرده است

دو حالت زیر را می توان در نظر گرفت:

- 1- طوفان نوح منطقه ای بوده است اما با توجه به اینکه در زمان نوح انسان ها هنوز در سطح زمین توزیع نشده اند یک طوفان منطقه ای باعث نابودی تمام انسان ها بغیر از افرادی شده است که در کشتی نوح قرار گرفته اند. به همین خاطر است که تمام انسان های امروزی فرزندان حضرت نوح هستند.
- 2- طوفان نوح جهانی بوده است. اما یک طوفان جهانی می بایست شواهد زمین شناسی مناسبی که چنین طوفانی را تأیید کند داشته باشد. همچنین در این حالت می بایست مقادیر مربوط به ساعت مولکولی و ژنی درست نباشد. (عددهای بیان شده برای حضور حوای میتوکندریایی و آدم رنگین تن)

اما در مورد زمان های ارائه شده در این تحقیق دو حالت را می توان در نظر گرفت:

1- فرض کنیم که این زمان ها درست هستند:

از دید تکامل گرا:

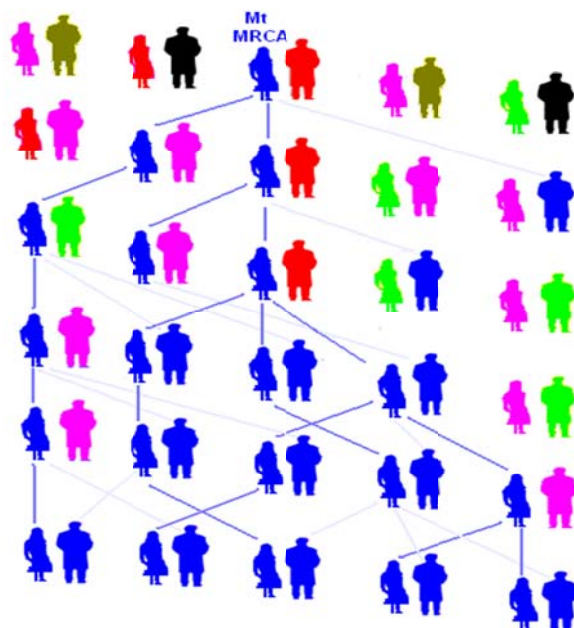
این موضوع تکامل گراها را با یک مشکل بزرگ روبرو می کند. زیرا از نظر تکامل گراها انسان ها از 5.4 میلیون سال پیش از نیای مشترک منشعب شده اند. حال این سوال پیش می آید که چه اتفاقی افتاده است که تمام زن هایی که در طی فاصله زمانی بسیار طولانی (از 5.4 میلیون سال پیش تا 200 هزار سال پیش زندگی می کرده اند) همه نسلشان منقرض می شود و تمام زن های امروزی فرزندان زنی هستند که تنها در 200 هزار سال پیش زندگی می کرده است؟! این اتفاق چه بوده است که تمام زنها در طی این فاصله زمانی نتوانسته اند دارای فرزندان در عصر حاضر باشند و تنها یک زن که در 200 هزار سال پیش زندگی می کرده است، مادر تمام زن های امروزی می باشد. این اتفاق که به صورت گزینش تنها یک زن را انتخاب کرده، چه بوده است؟

5.4 میلیون سال پیش و انشعاب انسان از نیای مشترک

...

..

200 هزار سال پیش و وجود حوای میتوکندریایی



این زن (حوای میتوکندریایی) در شکل فوق به رنگ آبی و در ردیف اول نشان داده شده است. همانطور که می بینید تمام زن های امروزی در عصر حاضر فرزندان این زن هستند (همه زنها در ردیف آخر به رنگ آبی هستند). طبیعتا از نظر تکامل گراها می

بایست هم عصر حوای میتوکندریایی زن های مختلفی باشند. مطمئناً تعداد این زن ها بسیار زیاد می باشد (تمام زن هایی که در طی 5.4 میلیون سال پیش تا 200 هزار سال قبل زندگی می کرده اند)، سوال این است که چه اتفاقی می افتد که تمام این زنها نسلشان منقرض شده است و تنها یک زن ، مادر تمام زن های امروزی می باشد.

مثل این است که تمام زن هایی که در عصر حاضر زندگی می کنند نسلشان منقرض بشود و میلیون ها سال دیگر همه زن ها فرزندان تنها یک زن باشند که هم اکنون زندگی می کند. لحظه ای تصور کنید که احتمال وقوع چنین چیزی چقدر پائین می باشد.

حال همین حوای میتوکندریایی را در نظر بگیرید: طبیعتاً 142 هزار سال بعد این مادر دارای فرزندان ذکور زیادی می باشد که زیر مجموعه ایشان هستند. (البته فرزندان ذکور زن های دیگر هم وجود دارند) ، باز همان اتفاق می افتد و تمام مردها نسلشان منقرض می شود و تمام مردان امروزی تنها فرزندان مردی هستند که 60 هزار سال قبل زندگی می کرده است.

در حقیقت در شکل فوق بین ردیف اول و ردیف دوم 142 هزار سال فاصله می باشد و از ردیف دوم تا عصر حاضر، 60 هزار سال فاصله می باشد. در ردیف دوم مردی به رنگ آبی وجود دارد که فرزند همان حوای میتوکندریایی است و آدم رنگین تن (Y-chromosomal Adam) نامیده می شود. همانطور که در شکل فوق می بینید تمام مردان امروزی تنها فرزندان این مرد هستند (تمام مردان ردیف آخر به رنگ آبی هستند). سوال این است که چه اتفاقی افتاده است که تمام مردانی که در طی 142 هزار سال قبل تا 60 هزار سال قبل (در مدت 82 هزار سال) زندگی می کرده اند نسلشان منقرض می شود و تمام مردان امروزی فرزند تنها یک فرد هستند که 60 هزار سال پیش زندگی می کرده است؟! این اتفاق چه بوده است که تمام این انسان ها را کشته و یا نسلشان را منقرض کرده است؟!

در حقیقت تکامل گراها باید پاسخ بگویند که چگونه است که محیط یگ بار از بین تمام زنها فقط یک زن را انتخاب می کند و هزاران سال بعد نیز از بین تمام مردان فقط یک مرد را به صورت گزینشی انتخاب کرده است. چه عاملی باعث این انتخاب شده است؟!

از دید خلقت گرا:

در صورت درست بودن زمان های ارائه شده در تحقیق اسپنسر ولز، پاسخ به سوالات مطرح شده از دید یک خلقت گرا بسیار ساده می باشد. زیرا حوای میتوکندریایی همان حوای کتب آسمانی است که همسر حضرت آدم بوده است. و اگر انسان هایی قبل از 200 هزار سال پیش زندگی می کرده اند انسان هایی هستند که قبل از حضرت آدم بوده اند و نسلشان منقرض شده است. (بقره/30)

و در طی سالیان سال نسل فرزندان حضرت آدم و حوا افزایش یافته است و یک طوفان منطقه ای باعث نابودی تمام مردان می شود و تنها حضرت نوح و فرزندان ایشان باقی می ماندند (صافات آیه 77) و در حقیقت آدم رنگین تن همان حضرت نوح می باشد. و برای اینکه اشتباه نشود بهتر است که: (Y-chromosomal Adam) به (Y-chromosomal Noah) تغییر کند تا مشخص باشد که چرا حوای میتوکندریایی قبل از آدم رنگین تن بوده است.

2- فرض کنیم که زمان ها درست نیستند:

از نظر تکامل گراها:

در این حالت فرض می کنیم که اصل موضوع ارائه شده درست می باشد ولی فقط زمان ها درست نمی باشد. در این حالت نیز برای تکامل گراها همان سوالات قبلی بوجود می آورد.

در حقیقت اگر فرض کنیم حوای میتوکندریایی، همان اولین زنی است که از نیای مشترک در 5.4 میلیون سال پیش منشعب شده است در حقیقت این بار این سوال پیش می آید: که چه اتفاقی می افتد که تمام مردان امروزی از نسل مردی هستند که مادر بزرگ آن انسان، سالیان سال قبل زندگی می کرده است و طبیعتا افراد زیادی هم عصر این فرد زندگی می کرده اند و لذا چه اتفاقی می افتد که تمام مردان هم عصر این مرد (آدم رنگین تن) می میرند و یا نسل آنها منقرض می شود و تمام مردان امروزی از نسل یک مرد هستند؟! چه اتفاقی برای تمام مردانی که در طی 5.2 میلیون سال در سطح زمین پخش شده اند افتاده است؟

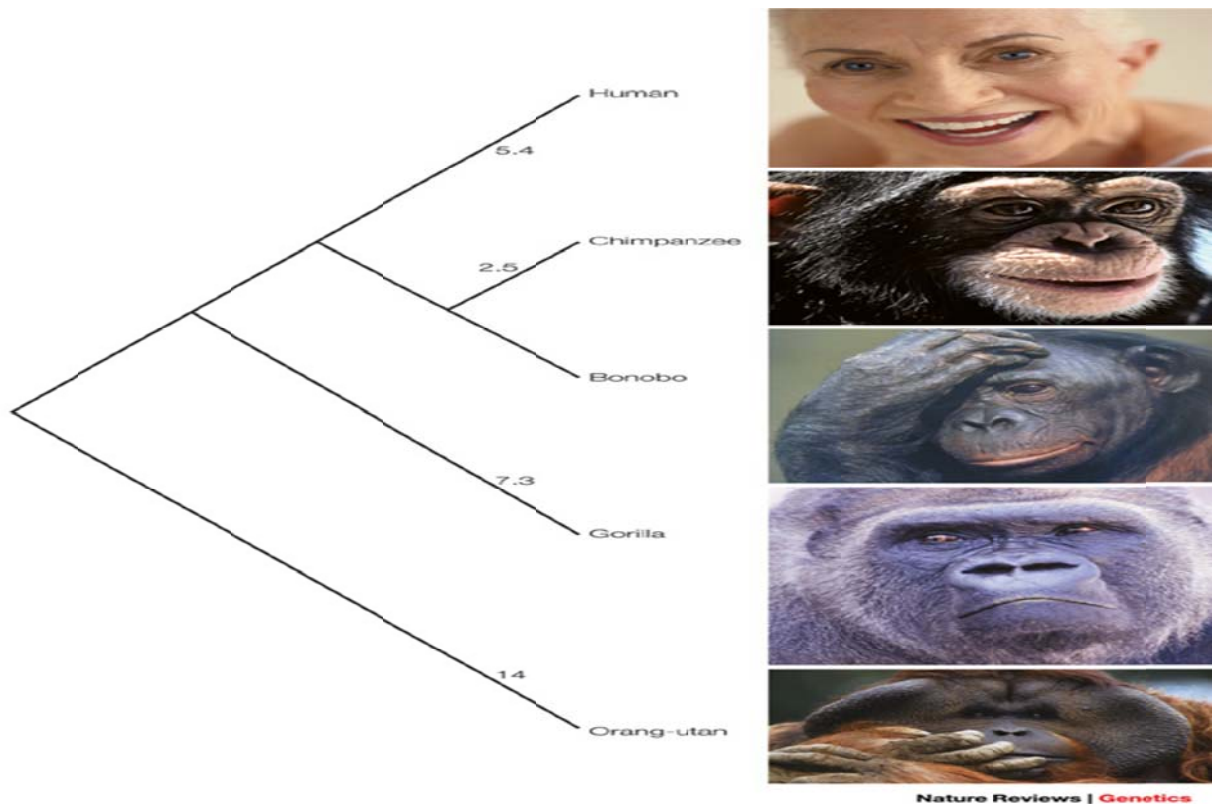
توجه داشته باشید که تکامل گراها نمی توانند ادعا کنند که در اثر جهشی در یک مرد (آدم رنگین تن) کروموزومش دچار تغییراتی شده است. زیرا این موضوع نمی تواند بر روی انسانهای دیگر تاثیری بگذارد. در حقیقت تمام مردهایی که هم عصر آدم رنگین تن بوده اند می توانسته اند با زن ها آمیزش کنند و نسل خود را ادامه بدهند. اما چرا چنین نشده است و تمام مردان امروزی از نسل یک مرد هستند!

از نظر خلقت گراها:

فرض می کنیم که اصل موضوع ارائه شده درست می باشد ولی فقط زمان ها درست نمی باشد. در این حالت، خلقت گراها ضمن پاسخ دادن به سوالات مطرح شده به همان روش قبلی، فرصت جدیدی را خواهند داشت: و آن این است که زمان حضور حوای میتوکندریایی و در نتیجه حوا و حضرت آدم، می تواند بسیار قبل تر از آن چیزی باشد که در گذشته تصور می شده است. در این حالت اگر زمان حضور حضرت آدم، بسیار قبل تر باشد امکان وقوع طوفان جهانی نوح بیشتر می باشد. (در فصل دوم به بررسی این موضوع و ارائه نظریه : انقراض دایناسورها توسط طوفان نوح می پردازیم)

همانطور که می بینید در هر دو حالت مطرح شده، تکامل با یک چالش بزرگ مواجه می شود. اما نظریه خلقت بر اساس کتب آسمانی، به راحتی به سوالات مطرح شده پاسخ می گوید. همین موضوع به تنهایی برای فروپاشی نظریه تکامل داروینی کفایت می کند.

عدم امکان آمیزش! چرا!؟



نقل قولی از یک پروفیسور تکامل گرا:

فرض کنید شما در ساحل اقیانوس هند در جنوب سومالی رو به سمت شمال بایستید و با دست چپ، دست راست مادرتان را بگیرید. به همین شکل مادرتان هم دست مادرش یعنی دست مادربزرگ شما را بگیرد. مادربزرگ شما هم دست مادرش را بگیرید و این زنجیره همینطور به سمت غرب امتداد یابد. این زنجیره راهش را از کرانه اقیانوس هند به سوی بوته زارهای نواحی مرزی کنیا ادامه می‌دهد. فکر می‌کنید چه قدر باید به راهمان ادامه دهیم تا به جد مشترکمان با شامپانزه‌ها برسیم؟ این مسیر به طرز شگفت آوری کوتاه است. اگر برای هر شخص یک متر جا در نظر بگیریم، ما در کمتر از پانصد کیلومتری ساحل به **جد مشترکمان با شامپانزه‌ها** می‌رسیم.

بر طبق سخن شما هر نسلی می‌بایست با نسل قبلی بتواند آمیزش کند، تا امکان ایجاد نسل جدید وجود داشته باشد. و البته که این زنجیر می‌بایست پیوسته و فاقد هرگونه انفصال و جدایی باشد. مطمئناً در انتهای این زنجیر به یک مادر بزرگ مشترک می‌رسیم که از این مادر بزرگ، دو فرزند کاملاً متفاوت بوجود آمده است که تنها خودشان بلکه نسل‌های بعد از آنها نیز نمی‌توانند با هم آمیزش کنند!!! اما چطور این مادر بزرگ مشترک، دوکاره(انسان ساز و شامپانزه ساز) شده است و در طی این مدت طولانی ۵.۴ میلیون سال، هیچ کدام از این مادر بزرگ‌ها دیگر دوکاره نبوده‌اند تا شاهد دهها گروه انسان مختلف باشیم که هر گروه تنها بتواند با افراد همان گروه، آمیزش کند! و اگر علت این عدم آمیزش مربوط به محیط و گذر زمان طولانی می‌باشد، پس چرا فرزندان اولین فرد که در زیر شاخه انسانی فرار داشته است آنها از هم جدا

نشده اند ، چرا که زمان برای فرزندان اولین فرد زیر شاخه انسانی همان محیط و زمان نیز برای اولین فرد زیر شاخه انسانی و اولین فرد زیر شاخه شامپانزه می باشد.

تکامل گرا ها می گویند در 5.4 میلیون سال پیش ، انشعابی در نیای مشترک اتفاق می افتد و یکی از این انشعاب ها به شامپانزه امروزی و یکی از آنها به انسان امروزی ختم شده است. مفهوم این سخن این است که اگر ما نسل انسان و شامپانزه را به عقب ببریم به یک نقطه مشترک (نیای مشترک) می رسیم. طبیعتا می بایست این نقطه مشترک یک عضو (پدر و مادر یا حداقل مادر) باشد. به همین دلیل تکامل گراها می گویند انسان و شامپانزه پسر عموهای هم هستند.

وقتی گفته می شود که انسان و شامپانزه دارای نیای مشترک هستند این بدان معنی است که اگر: نسل انسان و نسل شامپانزه را به عقب ببریم نهایتا این دوشاخه به یک نقطه مشترک (جد مشترک-نیای مشترک) می رسند. که به این نقطه مشترک: " انشعاب بزرگ" می گویند. این نقطه مشترک نهایتا یک عضو(یا اعضائی) است که می بایست دارای اولاد(progeny) و فرزندی باشد که یکی از این فرزندان به شامپانزه امروزی و فرزند دیگر به انسان امروزی ختم می شود. یعنی نهایتا انسان و شامپانزه می بایست در این عضو (پدر و مادر(parent) یا حداقل مادر) اشتراک داشته باشند و در این حالت باید بپذیریم که این عضو ، دارای فرزندی است که این فرزندان آنقدر با هم اختلاف ژنتیکی دارند که امکان آمیزش میان آنها و نسل های بعد از آنها وجود ندارد و این موضوعی کاملا غیر ممکن است.



سوال این است : آیا انسان و شامپانزه می توانند با هم آمیزش بکنند؟ اگر می توانند به صورت آزمایشگاهی یا طبیعی آمیزش بکنند، نام این گونه بینابینی چیست؟ اگر نمی توانند آمیزش بکنند دلیل این موضوع چیست؟

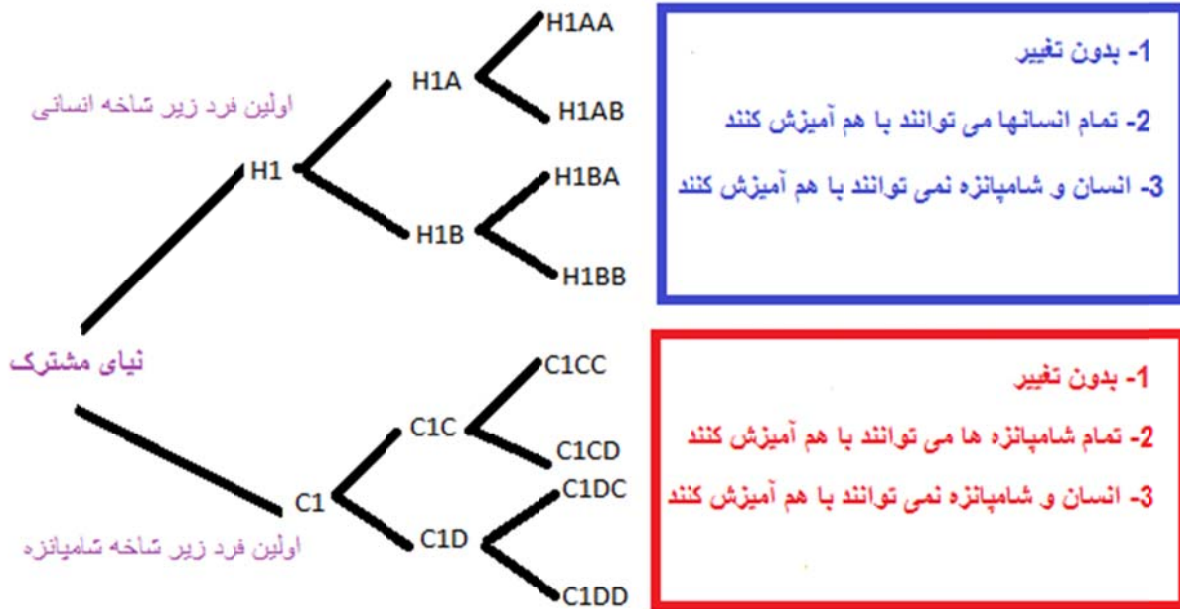
مطمئناً تکامل گراها نمی توانند دلایل محیطی را عامل این عدم آمیزش بدانند، زیرا در طی این زمان (5.4 میلیون سال از نقطه انشعاب) هیچ گونه تغییری در انسان ها بوجود نیامده است. و تمام انسان های روی زمین می توانند با هم آمیزش کنند(گذر زمان و محیط های مختلف)... مثلاً یک ایرانی می تواند با سرخ پوست آمریکایی و یک ژاپنی می تواند با سیاه پوستان و یک اروپایی می تواند با یک هندی آمیزش کند، و دارای فرزند شوند.

در حقیقت تمام انسان های روی زمین که در نقاط مختلف زندگی می کنند به قول تکامل گراها، اعضای انشعابی هستند که در ۵.۴ میلیون سال پیش ایجاد شده است. و این انسان ها که در شرایط مختلف محیطی قرار داشته اند و علاوه بر گذر زمان ۵.۴ میلیون سال از نقطه انشعاب، محیط به هیچ وجه نتوانسته است کوچکترین تاثیری بر روی آمیزش بگذارد و اکنون تمام این انسان ها می توانند با هم آمیزش کنند. چرا؟! شامپانزه ها نیز در همان فاصله زمانی و در همان طبیعت و محیط بوده اند و امروزه همه شامپانزه ها می توانند با هم آمیزش کنند و دارای فرزند شوند، لذا محیط در این فاصله زمانی نتوانسته است بر آمیزش شامپانزه ها تاثیری ایجاد کند. بنابراین وقتی انسان و شامپانزه نمی توانند با هم آمیزش کنند و گونه بینابینی را بسازند لذا این عدم آمیزش می بایست در نقطه انشعاب بوجود آمده باشد، یعنی از یک عضو (مادر) دو فرزند کاملاً متفاوت زائیده شود که تنها خودشان بلکه نسل های بعد از آن ها هم نتوانند با هم آمیزش کنند، که این موضوعی کاملاً غیر ممکن است.

اگر عامل محیطی باعث این تغییر نیست و این تغییر در نقطه انشعاب بوجود آمده است(مثلاً در اثر یک جهش)، این موضوع چگونه امکان پذیر است که از یک مادر دو فرزند(نسل انسان و نسل شامپانزه) بوجود بیاید که تنها این فرزندان نمی توانند با هم آمیزش کنند بلکه امکان آمیزش نسل های بعدی هم وجود نداشته باشد. آیا امکان پذیر است که از یک عضو (مادر) ، دو فرزند متفاوت بوجود بیاید؟ و چرا این اتفاق فقط و فقط یک بار اتفاق افتاده است. چرا انسان و شامپانزه مانند جدشان (نیای مشترک) دوکاره (انسان ساز و شامپانزه ساز) نبوده اند. چرا نباید این انشعاب بارها و بارها و در نقاط مختلف کره زمین اتفاق بیفتد تا ما شاهد وجود گونه های بینابینی در طبیعت باشیم. چرا این اتفاق فقط یک بار افتاده است؟

هرچند موضوع بسیار ساده می باشد. اما اجازه بدهید که تمام جوانب را مورد بررسی بیشتر قرار بدهیم:

برای ساده سازی در نظر می گیریم که نیای مشترک دارای دو فرزند با نام های زیر می باشد و برای اختصار از علائم زیر استفاده می کنیم:



H1: اولین فرد زیر شاخه انسانی (H=HUMAN) (فرزندی که انسان های امروزی از آن منشعب شده اند).

C1: اولین فرد زیر شاخه شامپانزه (C=CHIMPANZEE) (فرزندی که شامپانزه های امروزی از آن منشعب شده اند)

اگر اولین فرد زیر شاخه انسانی (H1) دارای دو فرزند با نام های زیر باشد: (A,B)

H1A

H1B

اگر اولین فرد زیر شاخه شامپانزه (C1) دارای دو فرزند با نام های زیر باشد: (C,D)

C1C

C1D

حالت های زیر را برای علت عدم آمیزش انسان و شامپانزه می توان در نظر گرفت:

الف) بررسی تاثیر گذر زمان و محیط:

این تاثیر قابل قبول نیست زیرا همین مدت زمان برای فرزندان H1B , H1A نیز گذشته و این دو از هم جدا نشده اند و ما اکنون دو گروه انسان مختلف نداریم. زیرا پس از 5.4 میلیون سال داریم :

H1A=H1B (تمام انسان ها می توانند با هم آمیزش کنند)

همچنین همین مدت زمان برای فرزندان C1C, C1D نیز گذشته و این دو از هم جدا نشده اند و ما اکنون دو گروه شامپانزه مختلف که نتوانند با هم آمیزش کنند نداریم. زیرا پس از 5.4 میلیون سال داریم:

C1C=C1D (تمام شامپانزه ها می توانند با هم آمیزش کنند)

اگر اولین فرد زیر شاخه انسانی H1 می توانسته با اولین فرد زیر شاخه شامپانزه (C1) آمیزش کند ولی با گذر زمان اینها از هم جدا شده اند. سوالی که پیش می آید این است که چرا H1A, H1B در طی همین زمان و همین محیط از هم جدا نشده اند!!!

جالب اینجاست که این سوال در مورد فرزندان آنها هم وجود دارد.... و البته در مورد نوه های آنها و همچنین نوبه ها و (زیرا این زمان بسیار طولانی است و نوه و نوبه و ... هم تقریباً همان زمان برایشان گذشته و از هم جدا نشده اند)

برای اختصار از علائم زیر استفاده کنیم: فرزندان H1A را با نام های زیر می خوانیم: (دو فرزند A,B)

H1AA

H1AB

و فرزندان H1B را با نام های زیر می خوانیم: (دو فرزند A,B)

H1BA

H1BB

چرا H1AA , H1AB در طی همان زمان و همان محیط از هم جدا نشده اند؟!
چرا H1BA , H1BB در طی همان زمان و همان محیط از هم جدا نشده اند?!

....

در حقیقت این سوال را درباره فرزندان آنها و همچنین فرزندان فرزندان آنها و ... نیز می باید پرسید. همانطور که می بینید، گویا زمان و محیط، فقط و فقط به صورت کاملاً اختصاصی بر روی $H1$ ، $C1$ تاثیر گذاشته است و آنها را از هم جدا کرده است که چیزی کاملاً غیر ممکن است.

برای ساده سازی فرض کنید اولین فرد زیر شاخه انسانی دارای دو فرزند: a, b باشد. و اولین فرد زیر شاخه شامپانزه دارای دو فرزند c, d باشد. اگر محیط و زمان بر روی آمیزش تاثیر می گذاشت. لذا این تاثیر می بایست بر روی دو فرزند a, b متعلق به اولین فرد زیر شاخه انسانی نیز موثر بوده و اکنون به دو گروه مختلف انسانی: گروه a و گروه b می رسیدیم (group a , group b) زیرا که محیط و زمان برای فرزندان a, b (تمام انسانها) دقیقاً همان محیط و زمان برای فرزندان a, c می باشد. لذا محیط و زمان نمی تواند دلیل عدم آمیزش فرزندان a, b (انسانهای امروزی) با فرزندان c, d (شامپانزه های امروزی) باشد. و این عدم آمیزش می بایست در نقطه انشعاب اتفاق افتاده باشد که این هم، مردود است. (با توضیحات بیان شده)

(ب) بررسی تاثیر جهش در نقطه انشعاب:

معنی این جهش این است که از آن مادر بزرگ مشترک دو موجود متفاوت زائیده شود. اما این موضوع امکان پذیر نیست. زیرا می بایست این جهش در طی 5.4 میلیون سال گذشته تنها و تنها یک بار اتفاق افتاده باشد.

در حقیقت می بایست تمام مادر بزرگ هایی که در طی این مدت طولانی در دو شاخه انسانی و شاخه شامپانزه بوده اند همانند نیای مشترکشان دوکاره نبوده باشند. چون اگر تنها و تنها یکی از این مادر بزرگها همانند نیای مشترک، دوکاره می بود (یکی از فرزندهایش دچار جهش می شد) می بایست حداقل به دو شاخه مختلف در انسان و یا شامپانزه می رسیدیم. می توان احتمال چنین چیزی را از لحاظ ریاضی حساب کرد که نزدیک صفر است.

برای اینکه به خوبی درک کنید که احتمال وقوع چنین چیزی چقدر کم است، کافی است که تعداد کل مادر بزرگ هایی که در طی این مدت زمان طولانی (5.4 میلیون سال) وجود داشته اند را در ذهن خود متصور بشوید. در حقیقت تمام این مادر بزرگها نیایستی دچار چنین جهشی شده باشد، زیرا اگر فقط و فقط یکی از آنها دچار این جهش می شد، اکنون می بایست دوگروه مختلف انسانی می داشتیم، ولی چنین نشده است.

ج) بررسی جهش های کوچک و تصادفی و تدریجی در هر شاخه:

فرض کنیم که در هر نسل تغییراتی کوچک ایجاد شده باشد. طبیعتاً این جهش ها در شاخه اولین فرد انسانی (H1) نیز می بایست اتفاق افتاده باشد. اگر دوره زمانی هر نسل را 100 سال در نظر بگیریم به 540.000 نسل مختلف می رسیم و برای هر نسل یک تغییر بسیار کوچک (اپسیلون) در نظر می گیریم:

جهش های E_i برای H1A و جهش های E_{ii} برای شاخه: H1B در نظر می گیریم. لذا:

$$H1A+E1+E2+E3+E4+E5+E6+E7+ \dots E_i$$

$$H1B+E11+E22+E33+E44+E55+E66+E77+\dots+E_{ii}$$

مجموع این تغییرات بینهایت کوچک که به صورت تصادفی و در هر نسل ایجاد شده می بایست دقیقاً با هم برابر باشند تا پس از گذشت 5.4 میلیون سال افراد هر دو شاخه مربوط به زیر شاخه انسانی، بتوانند با هم آمیزش کنند.

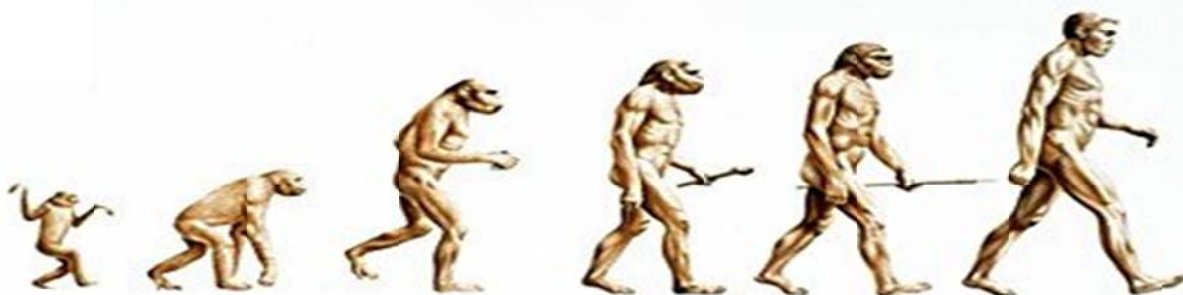
$$E1+E2+E3+E4+E5+E6+E7+\dots+E_i = E11+E22+E33+E44+E55+E66+E77+ \dots+E_{ii}$$

درحقیقت می بایست مجموع تمام این جهش ها، دقیقاً و دقیقاً در هر دو شاخه یکسان باشد. برآستی این احتمال چقدر می تواند پائین باشد. جالب اینجاست که این موضوع در شاخه اولین فرد زیر شاخه شامپانزه نیز می بایست اتفاق افتاده باشد تا تمام شامپانزه ها در طی زمان 5.4 بتوانند با هم آمیزش کنند.

جالب اینجاست که توسط آن مادربزرگ یا مادر بزرگ های مشترک، می بایست هم مذکر و هم مونث در زیر شاخه های انسانی و شامپانزه ای بوجود آمده باشد تا امکان ادامه نسل وجود داشته باشد و البته مهمتر از همه می بایست آن اتفاق، فقط و فقط در همان برهه زمانی اتفاق افتاده باشد. زیرا اگر این اتفاق تنها و تنها یک بار دیگر به وقوع می پیوست، می بایست، امروزه به دو گروه انسانی می رسیدیم، که چنین نشده است.

این موضوع نظریه تکامل را با یک بن بست بزرگ مواجه می سازد. و البته با فروپاشی تکامل در مورد انسان، کل نظریه تکامل داروینی فروخواهد پاشید.

علت انقراض نسل های بینابینی به صورت گزینشی توسط محیط



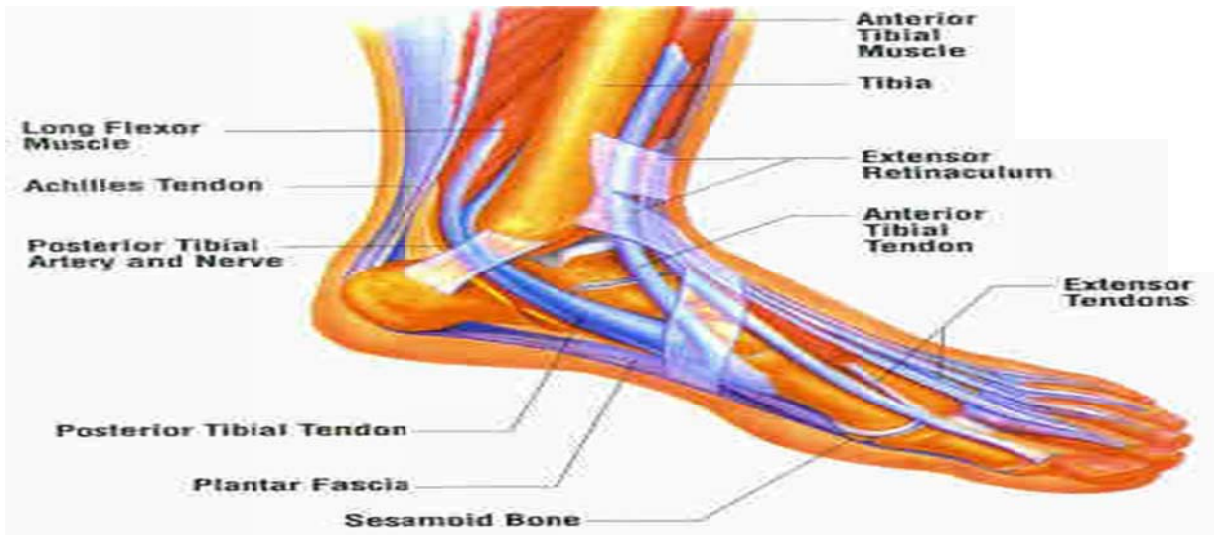
محیط به هیچ وجه نمی تواند به صورت گزینشی عمل کرده و فقط نسل های بینابینی را منقرض کند. و از طرف دیگر اگر ایجاد گونه های جدید در اثر سازگاری بیشتر با محیط بوده است، پس چرا همین محیط : نسل های سازگار تر را، آن هم به صورت **گزینشی**، از بین برده است؟! به عبارت دیگر: آیا محیط چیزی را که خود آفریده ، منقرض می کند و آن هم به صورت گزینشی!!!

تکامل و تغییر در موجودات برای سازگاری بیشتر بوده است و یا برای انقراض بوده است!!! اگر این تغییر در جهت افزایش سازگاری بیشتر بوده است، پس چرا گونه هایی که در جهت سازگاری بیشتر با محیط از شامپانزه منشعب شده اند از خود شامپانزه قدرت سازگاری کمتری داشته اند؟! می پرسیم: چرا گونه ها تغییر کرده اند؟ می گویند: برای سازگاری با محیط و تحت تاثیر محیط!!! می پرسیم: پس چرا منقرض شده اند؟! مگر نه اینکه تحت تاثیر همین محیط، و در جهت سازگاری بیشتر ، تغییر کرده اند!!!

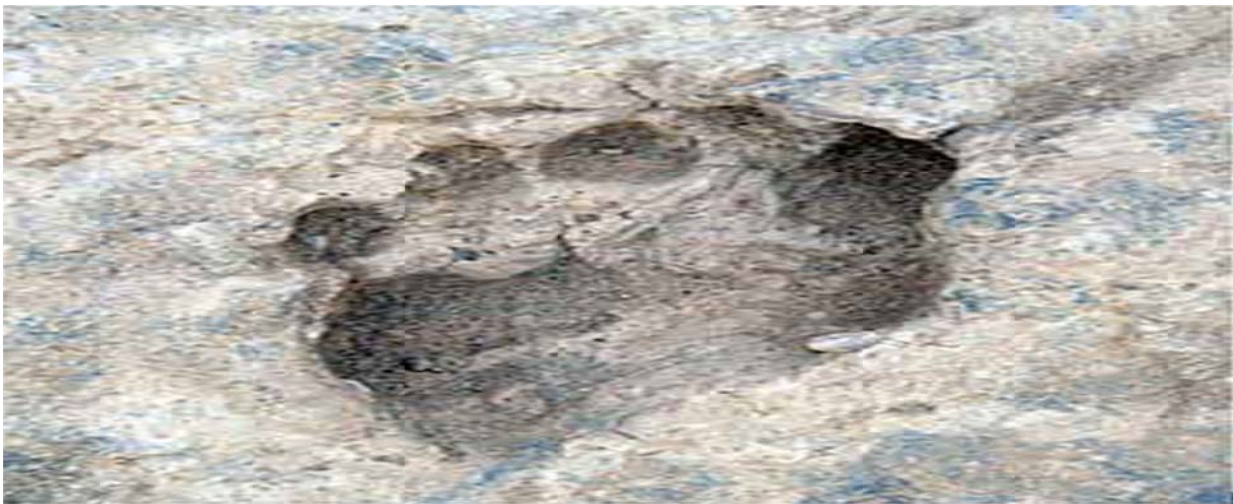
چرا موجوداتی که از شامپانزه باهوش تر بوده اند منقرض شده اند!!! مگر هوش باعث افزایش سازگاری با محیط و بقا نمی شود؟؟؟ پس چرا شامپانزه ای که هوش کمتری داشته اند باقی مانده است و آن موجودات باهوش تر منقرض شده است؟

چرا موجوداتی که از شامپانزه متکامل تر (باهوش تر و ...) بوده اند به صورت گزینشی، منقرض شده اند!!! مگر آن موجودات بینابینی، متکامل تر و سازگار تر با محیط نبوده اند؟! پس چرا شامپانزه ای که نسبت به آنها از تکامل پائین تری برخوردار بوده، باقی مانده است ولی موجودات سازگارتر (باهوش تر و ...)، منقرض شده اند؟ آن هم به صورت گزینشی؟ براستی چرا تکامل گراها به دنبال فسیل های بینابینی هستند؟ چرا این گونه های و نسل های بینابینی ناپیستی در طبیعت وجود داشته باشند؟

قوس کف پای انسان و تبدیل شدن خرس به وال!

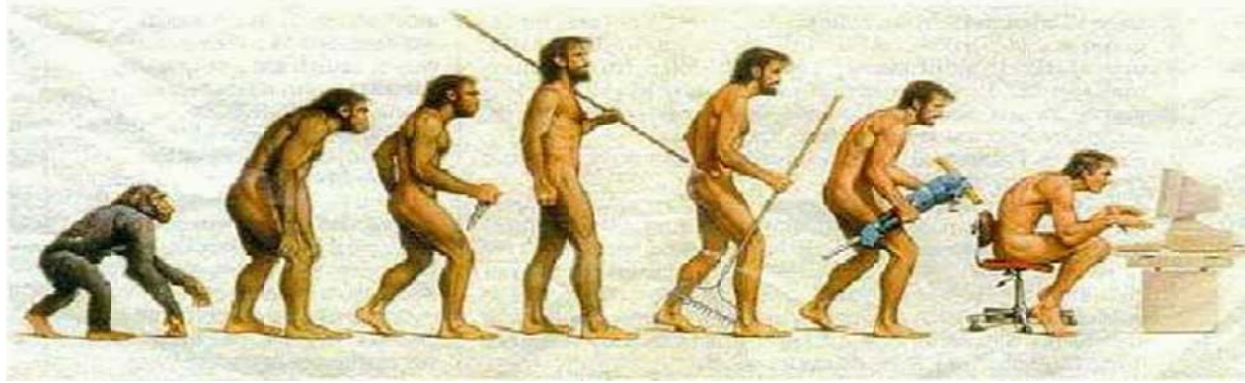


قوس کف پا نقش بسیار مهمی در راست قامتی انسان دارد. طبیعتاً از زمانی که تکامل گزاه معتقدند، انسان راست قامت بوجود آمده است می بایست این قوسی هم وجود داشته باشد. در شکل زیر ردپای انسانی که ۱.۵ میلیون سال پیش زندگی می کرده قابل مشاهده است. این تصویر نشان می دهد که ساختار پای انسان ها در طی این فاصله زمانی هیچ گونه تغییری نکرده است.



چرا قوسی کف پا در انسان در طی این مدت طولانی (1.5 میلیون سال)، از بین نرفته است؟! آیا این همه زمان، برای ایجاد این تغییرات کافی نیست؟!

طبیعتاً هر عامل محیطی که باعث ایجاد تغییرات می شود می بایست بازگشت پذیر باشد، اما چرا تکامل بازگشت پذیر نیست. برای مثال هر عاملی که باعث ایجاد قوسی در کف پا شده است و در راست قامتی انسان تاثیر گذاشته است می بایست به مرور زمان و تحت تاثیر همان محیط و با از بین رفتن عوامل موثر بر آن ، دوباره به حالت اول برگردد.



انسان مدت مدیدی است که بر روی دو پا راه می رود چرا این فشار های محیطی، (وزن بدن انسان) این قوسی را در طی این مدت از بین نبرده است؟! آیا همین عامل محیطی دستاویز تکامل گراها برای ایجاد تغییرات در گونه ها نیست؟! آیا همین عوامل نیست که تکامل گراها به واسطه آن تغییرات باور نکردنی را توجیح می کنند و حتی تبدیل شدن از گونه به نوع دیگر را امکان پذیر می دانند و برای مثال می گویند: وال، خرسی بوده که برای شکار در آب به این شکل در آمده است؟!

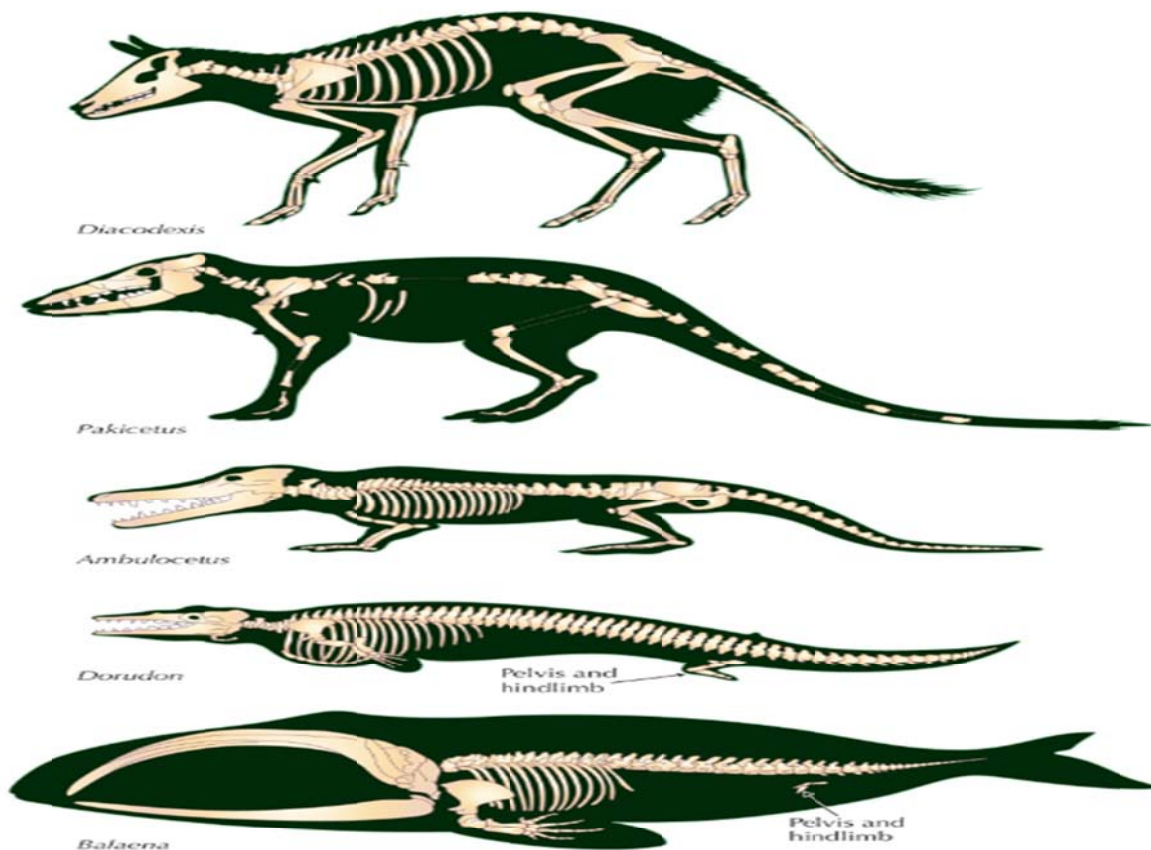


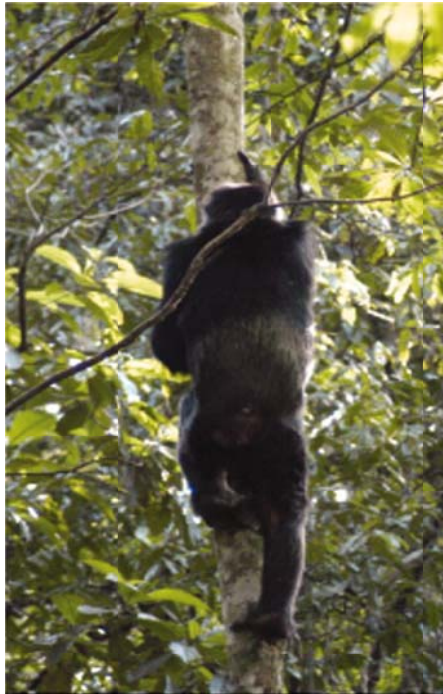
FIGURE 3.18. A series of fossils from the Eocene (~50 Mya) hippo-like artiodactyl (*Diacodexis*, top) to a skeleton of the modern whale (e.g., *Balaena*, bottom) shows how mammals adapted to life in the sea. Among the most important changes, the pelvis and hindlimbs were reduced, the tail was lengthened for swimming, and the jaws were modified for feeding on plankton.

3.18, redrawn from de Muizon C., *Nature* 413: 259–260, © 2001 Macmillan, www.nature.com

Evolution © 2007 Cold Spring Harbor Laboratory Press

این همه تغییرات در ساختمان یک جاندار را باور کنیم پس چرا این تغییرات در پای انسان ایجاد نشد؟! چرا با آن همه فشاری که به قوس کف پا وارد می شود این قوس از بین نرفته است؟ این خرس در درون آب چه حرکات خاصی را انجام داده است که اینگونه ساختمان و اسکلت بدنش دچار تغییر شده است؟! آیا 5.4 میلیون سال برای ایجاد تغییر در قوس کف پا کم می باشد؟! پس اگر بخواهید چنین زمان طولانی را برای ایجاد تغییرات در نظر بگیرید چگونه می خواهید این همه تغییرات را در گونه ها بوجود بیاورید؟

تفاوت در ساختار پای انسان و شامپانزه!



Pan



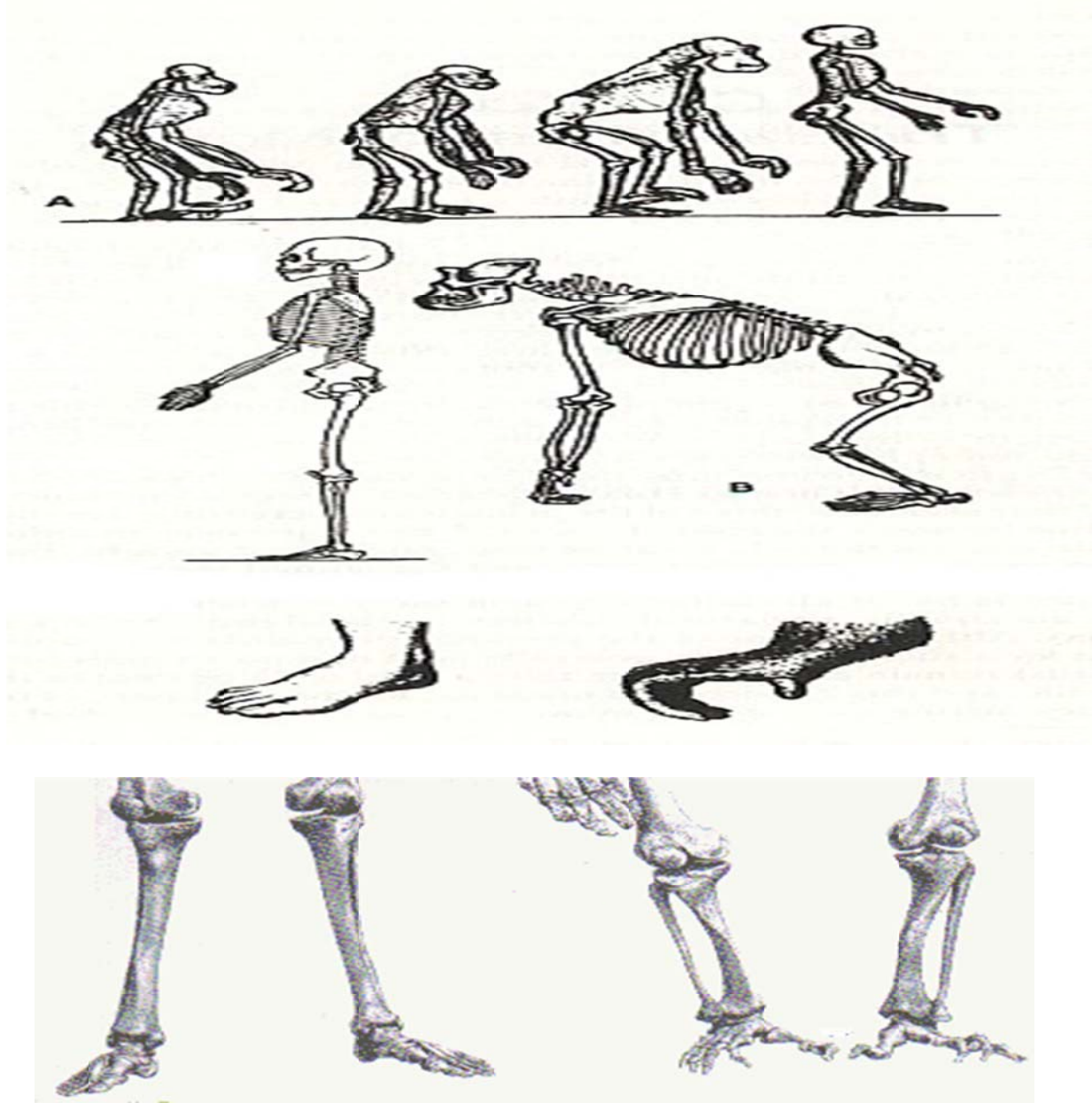
Homo



Ardipithecus ramidus



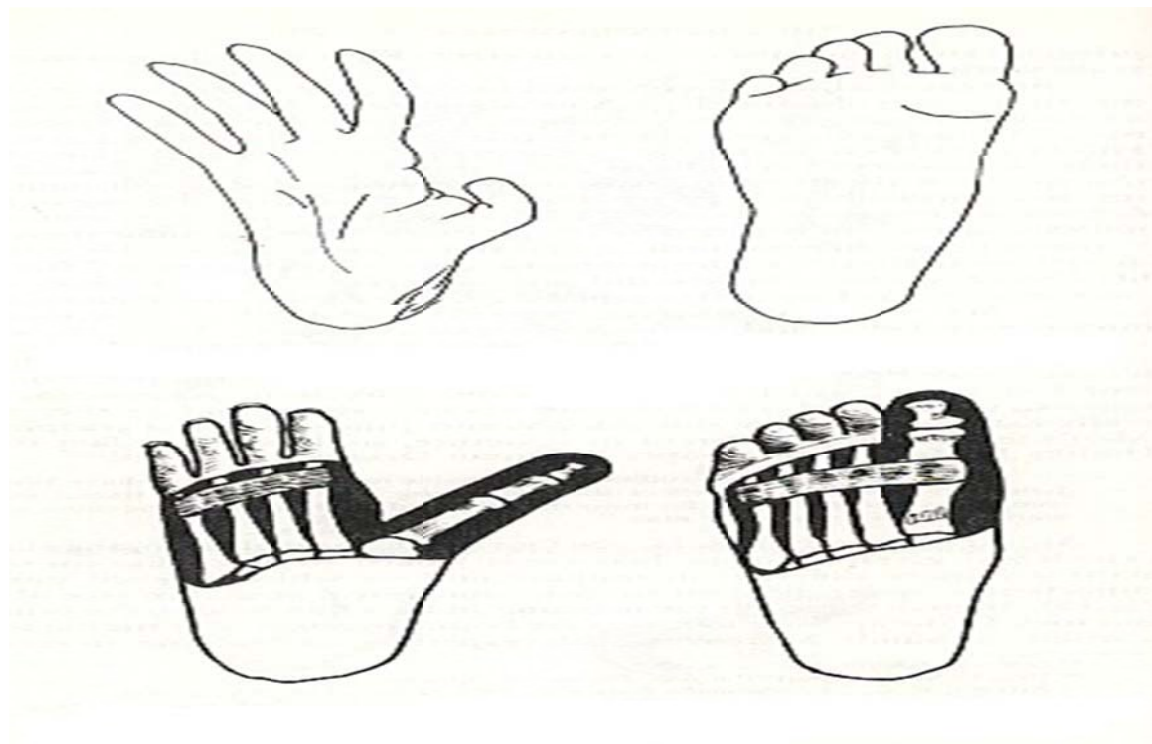
ساختار کف پای شامپانزه به گونه ای است که شبیه به دست می باشد و این حیوان از پای خود همچون دستانش برای بالا رفتن از درختان استفاده می کند.



اما چرا ساختار پا تغییر کرده است؟! تکامل گراها می گویند:

محیط عامل این تغییر می باشد: و در نتیجه راه رفتن بر روی دوپا، دست های انسان نسبت به پاهایش بتدریج کوتاه تر گشته و در پاها نیز تغییرات بزرگی بوقوع پیوسته است. در میمون ها، کف پا هموار(فاعد قوسی) و انگشتان پا بسیار دراز است و انگشت شست پا مانند انگشت شست دست در کنار قرار دارد. در اجداد قدیمی ما، بتدریج در زیر پا قوسی، بوجود آمد، که این قوسی اهمیت بزرگی در وضع قائم انسان داشته است و انگشت شست پا نیز در بین سایر انگشتان کلفت تر گردیده و با انگشتان دیگر در یک صف قرار گرفته است.

سوال این است که اول قوس کف پا بوجود آمد و به وضع قائم انسان کمک کرد. و یا راه رفتن بر روی دوپا باعث ایجاد تغییرات شده است؟! پس کدام یک مقدم بر دیگری بوده است؟!



چه عامل محیطی باعث ایجاد قوسی در کف پای انسان شده است؟ آیا انسان های اولیه پایشان را بر روی یک سنگ گرد گذاشته و مدام به آن فشار آورده اند؟! چه عامل محیطی باعث شده است که انگشت شست کلفت تر شود؟! چه عامل محیطی باعث شده که انگشت شست پا ، حرکت نکند و با سایر انگشتان در یک ردیف قرار بگیرد.

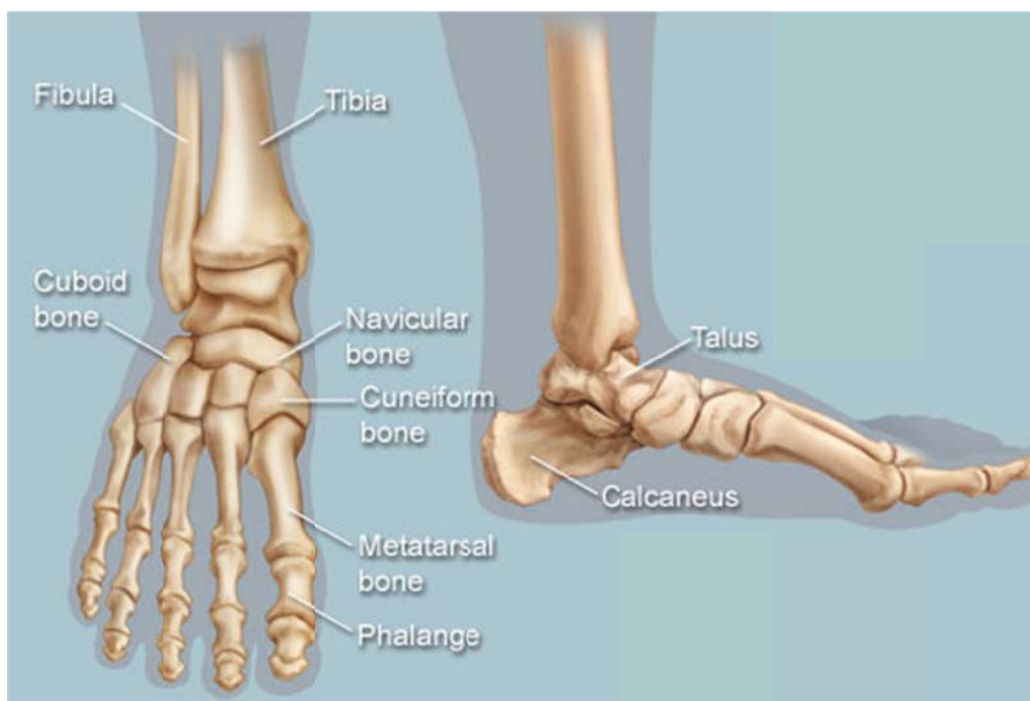


به انگشت سبابه (انگشت مجاور انگشت شست-شماره 2) در پای انسان (H) دقت کنید. که دارای بیشترین طول می باشد و این درحالی است که این انگشت در شامپانزه (C) کوچک تر از انگشت مجاورش می باشد. چه عوامل محیطی باعث رشد این انگشت نسبت به انگشت های دیگر شده است؟!

انگشتان پا در انسان بسیار کوتاه تر از شامپانزه می باشد، چه عاملی باعث شدن اندازه انگشتان پا شده است؟ آیا عدم استفاده، این کوتاه شدن را به همراه داشته است؟ پس چرا انگشت شماره 2 بزرگتر شده است؟!



انسان روزگار مدیدی است که بر روی دوپای خود راه می رود. لذا می بایست این وزن بدن مهم ترین عامل در از بین بردن این قوسی باشد. زیرا با فشاری که بدن به پا وارد می کند طبیعتاً می بایست، این قوسی از بین برود. سوال این است: چرا در طی این مدت، این قوسی از بین نرفته است؟! یعنی همان عواملی که قوس را بوجود آورد و باعث راه رفتن شامپانزه بر روی دو پایش شد همان عوامل می بایست از آن موقع تا حالا این قوسی را از بین ببرد. آیا ممکن است که محیط ایجاد کننده قوسی باشد اما وقتی این قوسی ایجاد شد دیگر محیط نتواند قوسی را از بین ببرد.



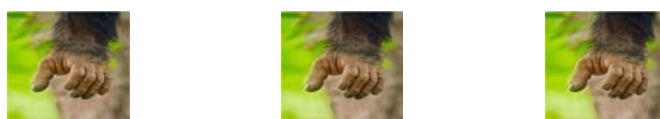
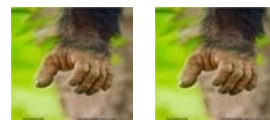
اگر جهش عامل ایجاد این تغییر شکل بوده است، چگونه است که دیگر مشابه این جهش، در هیچ شامپانزه ای اتفاق نیفتاده تا ما شاهد شامپانزه هایی باشیم که پاهایی شبیه به انسان دارند. و از طرف دیگر میلیاردها انسان وجود دارند چرا جهشی باعث نمی شود که یکی از این میلیاردها انسان پای شبیه به یک شامپانزه داشته باشد. آیا میلیاردها انسان احتمال وقوع را افزایش نمی دهد؟! از طرفی دیگر محیط چگونه تشخیص داده است که ایجاد قوسی برای حرکت و راست قامتی مفید است؟! آیا نبودن قوس کف پا باعث نابودی نسلی می شود که قوس کف پا ندارد؟

در حقیقت در طی 5.4 میلیون سال پیش، اگر و تنها اگر یک جهش در یکی از اعضای انسانی اتفاق می افتاد و دچار پای همچون شامپانزه می شد اکنون ما می بایست به زیر شاخه هایی از انساها می رسیدیم که کاملاً شبیه انسان باشند اما پاهایی شبیه به شامپانزه داشته باشند.

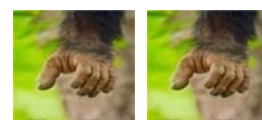
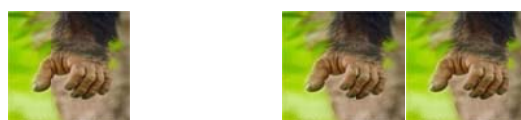
و در نقطه مقابل اگر این جهش در یکی از اعضای شامپانزه ها در طی 5.4 میلیون سال پیش اتفاق می افتاد می بایست اکنون می بایست به شاخه از شامپانزه ها می رسیدیم که پای شبیه انسان داشته باشند اما مغزشان در حد همان شامپانزه باشد. اما چرا چنین اتفاقی نیفتاده است؟!

آیا انسانی وجود دارد که پای شبیه به شامپانزه داشته باشد؟ خیر... در حقیقت این بدین معنی است که در طی 5.4 میلیون سال پیش هیچ عضوی از زیر شاخه انسانی دچار جهشی نشده است که پای او را به پای شبیه به شامپانزه تبدیل کند. زیرا اگر این اتفاق فقط در یک عضو از میلیاردها عضوی که در طی این مدت زندگی می کرده اند اتفاق افتاده بود اکنون باید به زیر شاخه هایی از انسان ها برسیم که پای شبیه شامپانزه اما بدنی شبیه انسان داشته باشند. اما چرا چنین نشده است؟! همین موضوع در مورد شامپانزه نیز صدق می کند. آیا شامپانزه ای وجود دارد که در اثر جهش دارای پای شبیه به انسان باشد؟ خیر... این بدین معنی است که در طی 5.4 میلیون سال پیش هیچ عضوی وجود نداشته است که بدنی شبیه شامپانزه ولی پای شبیه انسان داشته باشد. زیرا اگر این جهش فقط و فقط یک بار، در یکی از اعضای خانواده شامپانزه ها اتفاق می افتاد اکنون می بایست زیر شاخه ای از شامپانزه ها وجود داشته باشند که پای شبیه انسان و بدنی شبیه شامپانزه داشته باشند. اما چرا چنین نشده است؟!

برای مثال در شاخه شامپانزه ها، تمام پای شامپانزه ها در عصر حاضر، مشابه هم می باشد. این بدین معنی است که در طی 5.4 میلیون سال پیش، هیچ شامپانزه ای دچار جهش نشده و پایی شبیه انسان نداشته است. زیرا اگر چنین اتفاقی می افتاد اکنون می بایست شامپانزه هایی وجود داشته باشند که بدنی شبیه شامپانزه و پایی شبیه انسان داشته باشند. یعنی انگشت شصت بجای اینکه در کنار باشد در ردیف سایر انگشتان باشد. اما چرا چنین نشده است؟!

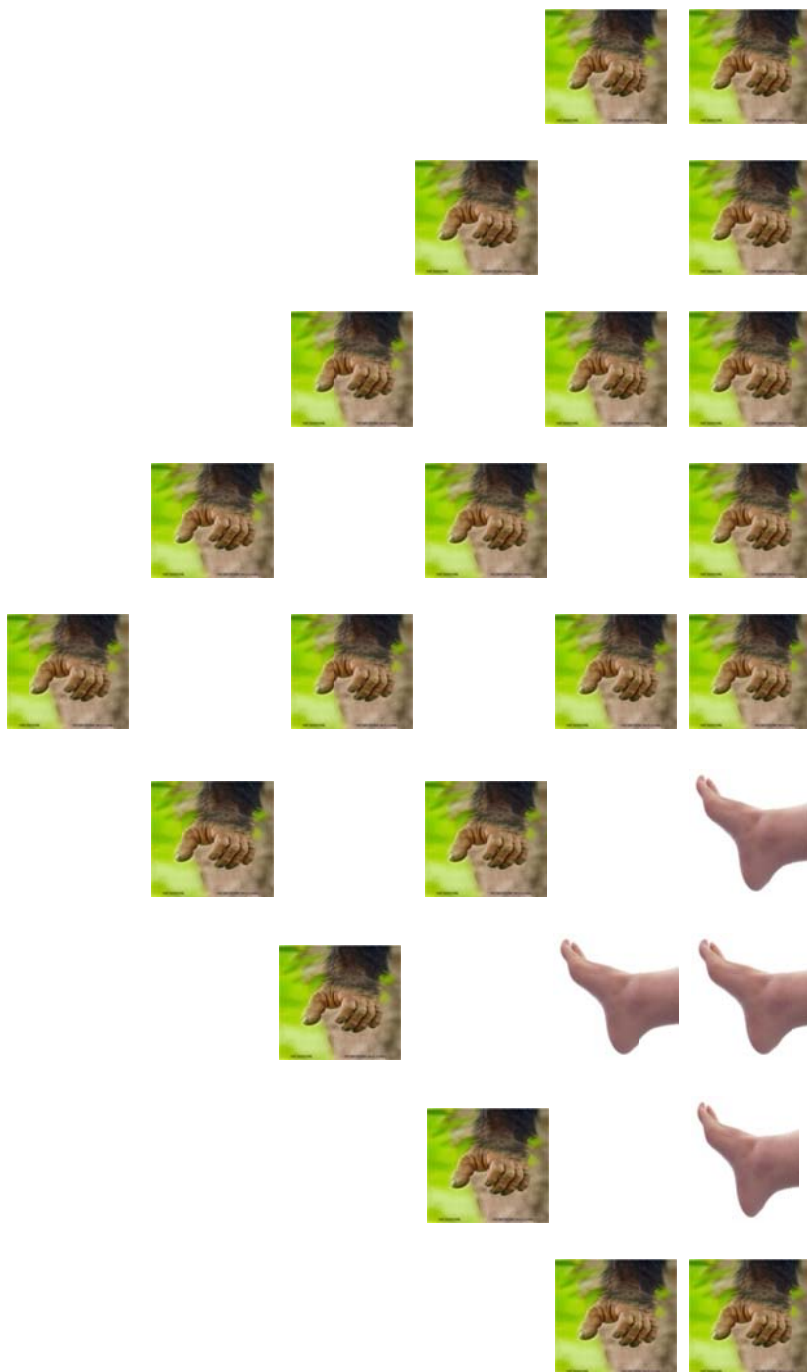


شاخه شامپانزه ها در 5.4 میلیون سال پیش

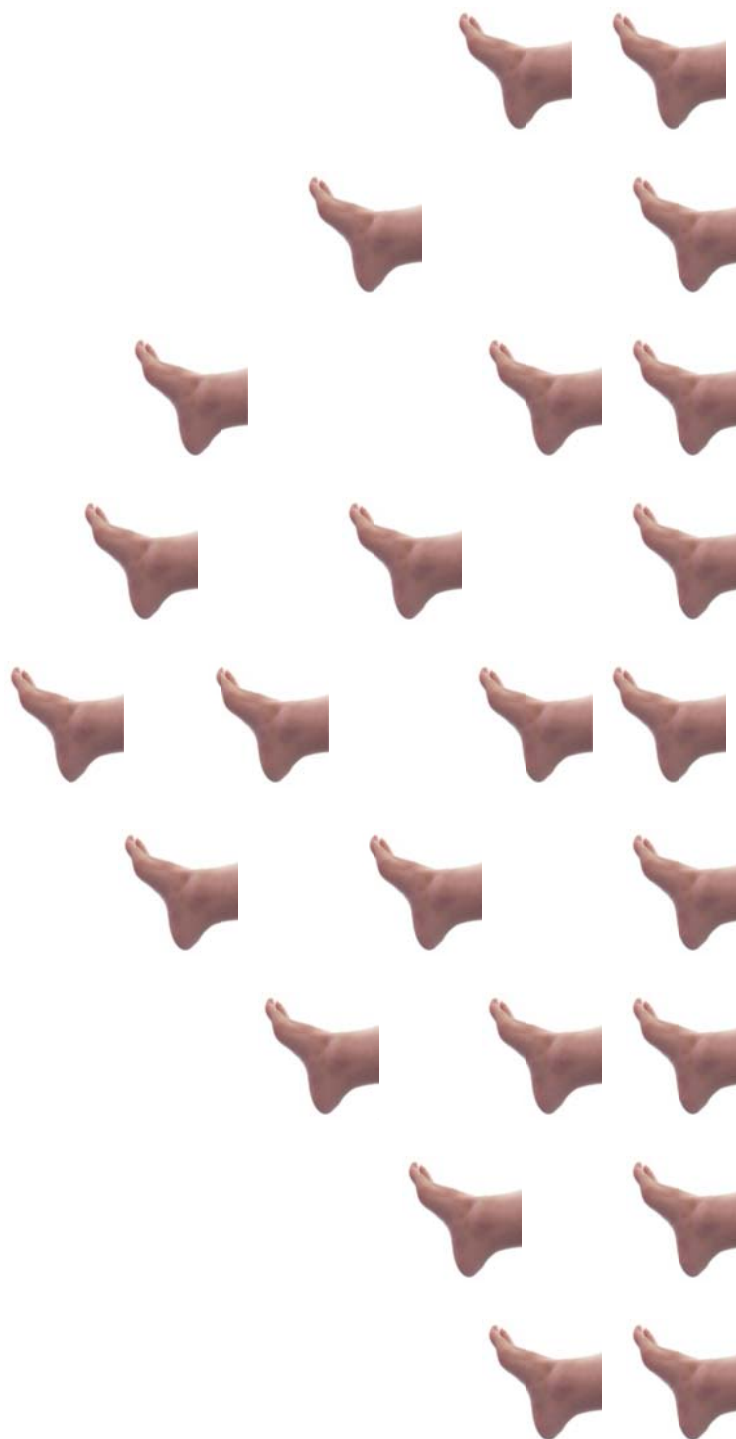


اکنون فرض کنید در طی 5.4 میلیون سال پیش یکی از شامپانزه ها دچار جهش شده و پایی شبیه به انسان داشته است. لذا اکنون می بایست زیر شاخه هایی از آن شامپانزه ها وجود داشته باشند که بدنی شبیه شامپانزه و پایی شبیه انسان داشته باشند. اما اکنون چنین شامپانزه ای وجود ندارد، لذا در طی 5.4 میلیون سال پیش چنین جهشی اتفاق نیفتاده است. چرا؟!

شاخه شامپانزه در 5.4 میلیون سال پیش



همچنین برای مثال در شاخه انسان ها، تمام پای انسانها در عصر حاضر، مشابه هم می باشد. این بدین معنی است که در طی 5.4 میلیون سال پیش، هیچ انسانی دچار جهش نشده و پایی شبیه شامپانزه نداشته است. زیرا اگر چنین اتفاقی می افتاد اکنون می بایست انسان هایی وجود داشته باشند که بدنی شبیه انسان و پایی شبیه شامپانزه داشته باشند. یعنی انگشت شصت بجای اینکه در ردیف سایر انگشتان باشد در کنار سایر انگشتان باشد. اما چرا چنین نشده است؟!



شاخه انسانی در 5.4 میلیون سال پیش

اکنون فرض کنید در طی 5.4 میلیون سال پیش یکی از انسان ها دچار جهش شده و پایی شبیه به شامپانزه داشته است. لذا اکنون می بایست زیر شاخه هایی از آن انسان وجود داشته باشند که بدنی شبیه انسان و پای شبیه شامپانزه داشته باشند. اما اکنون چنین انسانی وجود ندارد لذا در طی 5.4 میلیون سال پیش چنین جهشی اتفاق نیفتاده است. چرا؟!



شاخه انسانی در 5.4 میلیون سال پیش

چند سوال در مورد پای انسانها:

ممکن است پرسیده شود: شما از کجا می دانی که هیچ انسانی که پای شبیه شامپانزه داشته باشد وجود ندارد؟! آیا پای تمام هفت میلیارد انسان را دیده اید؟ پاسخ: چنین انسانی وجود ندارد زیرا اگر چنین انسانی وجود داشت مطمئنا تکامل گرا ها آن را به عنوان سندی برای اثبات ادعای خود مطرح می کردند و در کتاب های خود آن را بیان می نمودند.

ممکن است گفته شود که انتخاب طبیعی باعث شده است که انسان هایی که پاهایشان دچار جهش شده و شبیه پاهای شامپانزه شده است از بین بروند و تنها انسان هایی باقی بماند که پاهایی شبیه به انسان امروزی دارند. پاسخ: در حال حاضر شامپانزه ها در زمین وجود دارند و با همین پاهای خود در طبیعت زندگی می کنند. لذا پای شبیه شامپانزه داشتن نمی تواند باعث انقراض نسل انسان هایی شود که پای شبیه شامپانزه داشته اند.

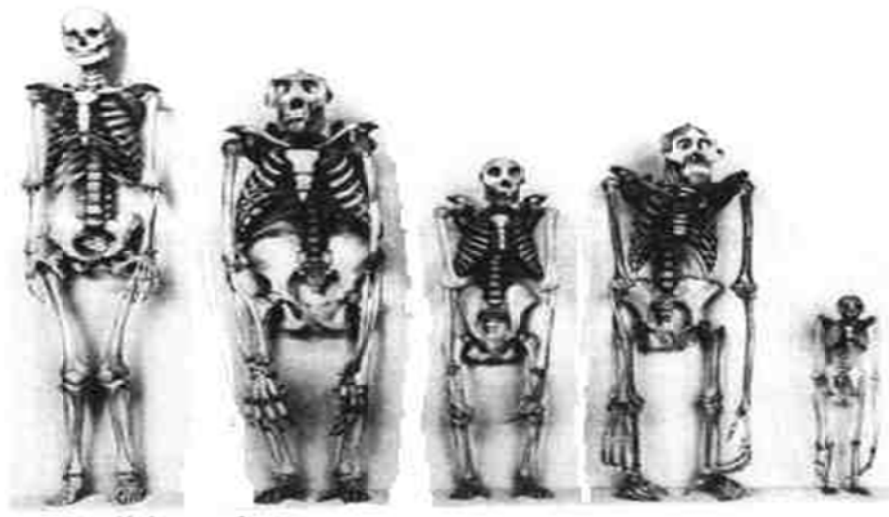
ممکن است گفته شود که این شکل خاص پای انسان در اثر جهش بوجود نیامده است بلکه در اثر شرایط محیطی و تلاش برای راست قامتی و دوری از درختان و جنگل، و به مرور زمان، ایجاد شده است. پاسخ: انسان ها مدت مدیدی است که بر روی پاهای خود راه می روند و دارای همین شکل پا هستند (با توجه به جاپا های پیدا شده) اما با گذشت این همه زمان، و در اثر شرایط مختلف محیطی، قوس کف پا را از بین برد. سوال این است که: این چه شرایط محیطی بوده است که این قوسی را بوجود آورده است اما اکنون با آن همه فشاری که به قوس کف پا اعمال می شود، این قوسی از بین نمی رود؟! چگونه محیط ایجاد کننده این قوسی بوده اما نمی تواند این قوسی را از بین ببرد!

چند سوال در مورد پای شامپانزه ها:

ممکن است پرسیده شود: شما از کجا می دانی که هیچ شامپانزه ای که پای شبیه انسان داشته باشد در حال حاضر وجود ندارد؟! آیا پای تمام شامپانزه ها را دیده اید؟ پاسخ: چنین شامپانزه ای وجود ندارد زیرا اگر چنین شامپانزه ای وجود داشت مطمئنا تکامل گرا ها، آن را به عنوان سندی برای اثبات ادعای خود مطرح می کردند و در کتاب های خود آن را بیان می نمودند.

ممکن است گفته شود که انتخاب طبیعی باعث شده است که شامپانزه هایی که پاهایشان دچار جهش شده و شبیه پاهای انسانها شده است از بین بروند و تنها شامپانزه هایی باقی بماند که پاهایی شبیه به شامپانزه های امروزی دارند. پاسخ: در حال حاضر انسانها وجود دارند و با همین پاهای خود زندگی می کنند. لذا پای شبیه انسان داشتن نمی تواند باعث انقراض نسل شامپانزه هایی شود که پای شبیه انسانها داشته اند.

تفاوت در ساختار دست انسان و شامپانزه!



نقل قولی از کتاب : پیدایش انسان و عقاید داروین:

مناطق زندگی میمون های انسانی شکل، که جنگلهای محصور از درخت بود، در نتیجه تغییرات زمین شناسی و جغرافیایی، رفته رفته کوچک شده و شروع به از بین رفتن کرد. یک دسته از اجداد میمونهای انسانی شکل ما، مجبور شدند که به تدریج از زندگی جنگل دور شده و در روی زمین بسر ببرند. اینها زمانی که بر روی درختان زندگی می کردند از دست های خود برای بالا رفتن از درخت و چیدن میوه استفاده می کردند.... بعد از اینکه این میمونها زندگی در بیابانها را شروع کردند مانند پستانداران چهارپا راه نمی رفتند و در اثر خصوصیت هایی که در موقع زندگی بر روی درختان بدست آورده بودند، لازم می آمد که بر روی زمین بطور دیگری راه بروند. این اجداد انسانی شکل ما، در عرض صدها هزار سال، رفته رفته دست های جلویی را بتدریج از روی زمین بلند کرده و شروع کردند که بطور قائم و بر روی دو پا راه بروند.... در جریان زندگی بر روی درختان، دست های میمون ها از پاهایشان درازتر بود و پاهایشان نیز مانند دستها قابلیت گرفتن، و از درخت بالا رفتن را داشت. در نتیجه راه رفتن بر روی دوپا، دست های انسان نسبت به پاهایش بتدریج کوتاه گشت... در اجداد قدیمی ما، بتدریج در زیر پا قوس کف پا بوجود آمد، که این قوسی نقش مهمی در راست قامتی انسان دارد و انگشت شست پا نیز در بین سایر انگشتان نیز درشت تر گردیده و با انگشتان دیگر در یک صف قرار گرفته است... در جریان کار و زحمت، دستها و تمام بدن انسان تغییر شکل یافته و با میمون ها اختلاف فاحشی پیدا کرده است، و در عرض سالهای متمادی ، دست های اجداد قدیمی ما، که آلات کار می ساختند، رفته رفته دارای ساختمان دیگری گردیده و به شکل امروزی در آمده است.... انگشتان دست شامپانزه از انگشتان دست انسان درازتر است ، انگشت دست انسان تکامل بیشتری نموده و برای خود مهارت زیادی اخذ کرده است و انگشت شست با آزادی در مقابل تمام انگشتان قرار می گیرد. انگشت شست در کارهای بسیار ظریف به انسان کمک بزرگی می نماید. در برداشتن سوزن و سایر آلات ظریف از زمین، نقش انگشت شست را همه ما می شناسیم.... انسان موقعی که به تربیت میمونها میپردازد، هر اندازه در تعلیم آنها کوشش بخرج دهد و دست های آنها هر اندازه کار بزرگی انجام بدهد ، ولی نمی تواند قابلیت دست انسان را پیدا کند، دستهای انسان شگفتی بوجود می آورد. از جمله: عمل های ظریفی که دست جراحان بزرگ انجام می دهد و آثار گرانبهایی که دست نقاشان بزرگ می سازد.

معنی این سخن این است که شامپانزه ها چون با دستان خود از درخت آویزان می شده اند لذا دستانشان به مرور زمان دراز شده است و چون انسان راست قامت شده و از درختان دور شده است لذا دیگر به کمک دستانش به شاخه های درختان آویزان نمی شده است و در نتیجه دستانش نسبت به سایر میمون ها و شامپانزه ها کوتاه تر می باشد. (در شکل فوق می توانید میزان بلند بودن دستان شامپانزه نسبت به انسان را ببینید)

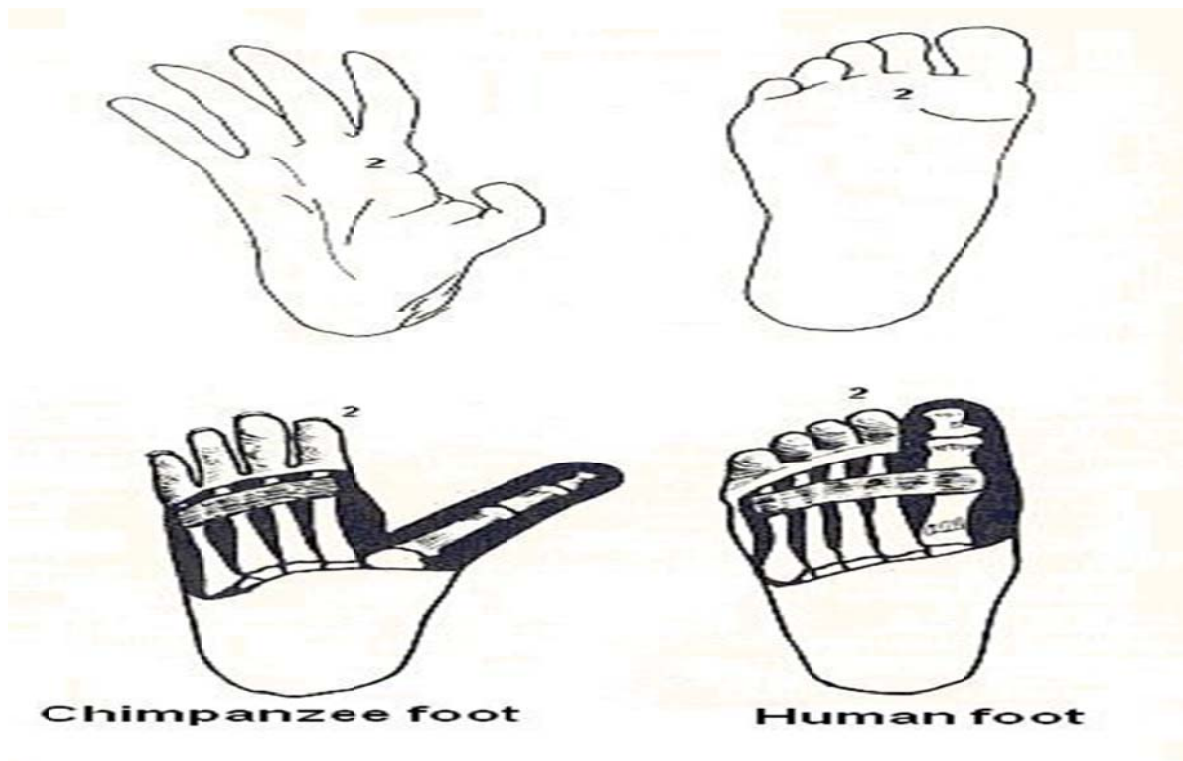
همانطور که ملاحظه فرمودید از نظر تکامل گراها، گویا بدن انسان و از جمله دست هایمان همچون خمیری است که متناسب با شرایط محیطی به همان حالت در می آید. و تکامل گراها، توانایی های دست انسان و اختلاف آن با شامپانزه را به گذر زمان و کار با دستان می دانند. اما برآستی اگر ساختمان بدن ما اینگونه همچون یک خمیر تغییر شکل می دهد پس چرا قوس کف پای انسان با این همه فشاری که به آن وارد می شود و بعد از این همه گذر زمان از بین نرفته است؟!

بازهم همان سوال قبلی پیش می آید که چرا با آن همه فشاری که به قوس کف پای انسان اعمال می شود و در طی این مدت، این قوسی از بین نرفته است؟! اما آویزان شدن شامپانزه ها از درخت توسط دستهایشان باعث کش آمدن دست هایشان و در نتیجه بزرگ شدن دست های آنها شده است. چگونه است که کار کردن با دستان باعث شده که به مرور زمان تغییر شکل داده و به وضعیت بهتری برسند اما قوس کف پا تغییر شکل نداده است؟!

برآستی چرا دستان انسان نسبت به شامپانزه کوتاه تر شده اند؟! تکامل گراها می گویند که عدم استفاده از یک عضو باعث کوتاه شدن آن عضو و در انتها حذف آن عضو می شود. مثلا مارها پاهای خود را به علت عدم استفاده از آنها از دست داده اند. و یا انسان ها چون از درخت و جنگل دور شدن، دست آنها کوتاه تر شده است.



اما آیا از دست فقط برای بالا رفتن از درخت استفاده می شود؟ آیا یک قانون ناپستی کلی و فراگیر باشد؟! لذا همین قانون می بایست در مورد پا نیز صدق کند. پس چرا انگشت شماره ۲ پا (انگشت مجاور انگشت شست) در انسان نسبت به شامپانزه بزرگ تر شده است؟!



آیا هیچگونه دلیل عقلانی و منطقی برای استفاده بیشتر از این انگشت و در نتیجه بزرگ تر شدن آن نسبت به سایر انگشتان وجود دارد؟!

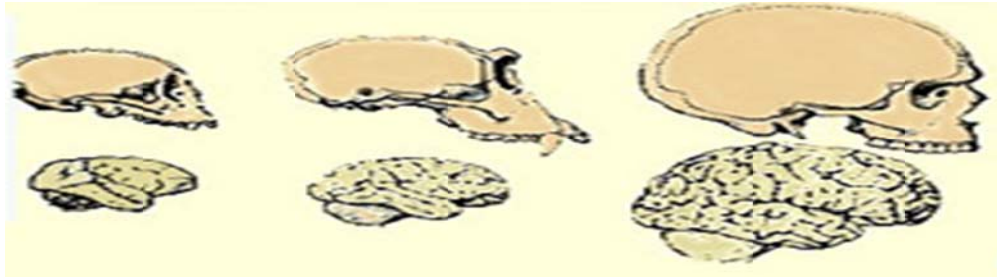


تکامل گراها، راست قامتی و عدم استفاده از انگشتان پا را عامل کوتاه شدن آنها در انسان نسبت به شامپانزه می دانند. اما آیا برای انسان راست قامت، هیچگونه دلیل منطقی برای استفاده بیشتر از انگشت شماره ۲ (انگشت مجاور انگشت شست پا) و در نتیجه بزرگ تر شدن آن وجود دارد؟

همانطور که در شکل مشاهده می فرمائید انگشت شماره 2 دارای مفصلی در ردیف سایر انگشتان می باشد و طبیعتاً جایجایی انگشت شست تاثیری بر محل این مفصل نمی گذرد. پس چه عاملی باعث بزرگ تر شده این انگشت شده است؟ آیا دلیلی منطقی برای استفاده بیشتر از این انگشت برای انسان راست قامت، و در نتیجه بزرگ تر شدن آن وجود دارد؟!

همانطور که در شکل فوق ملاحظه می فرمائید طول انگشتان پا در شامپانزه بسیار بزرگ تر از انسان می باشد. و تکامل گرا ها این کوچک شدن انگشتان را به عدم استفاده از آن ها نسبت می دهند، اما برآستی نیاستی یک قانون کلی باشد و تناقضی نداشته باشد؟! همین تناقض، چالشی بزرگ برای تکامل خواهد بود.

افزایش سه برابری مغز!



در این قسمت ابعاد مغز و حجمه و اختلاف آن در شامپانزه و انسان را مورد بررسی قرار می دهیم.

مغز و حجمه انسان بیش از سه برابر حجمه و مغز شامپانزه می باشد. تکامل گراها چگونه می خواهند بزرگ شدن مغز را توجیه کنند؟!

اما چه چیزی باعث این افزایش شده است؟ تکامل گراها می گویند که: استفاده از مغز باعث افزایش حجم حجمه و مغز شده است. یعنی همان داستان استفاده از یک عضو و بزرگ تر شدن آن و در نتیجه به ارث رسیدن آن به فرزندان، یعنی با استفاده بیشتر از مغز ، حجمه و مغز در حد میکرون بزرگ تر شده است و این به فرزندان منتقل شده است و در طی میلیون ها سال مغز انسان سه برابر مغز شامپانزه و نیای مشترکش شده است...

همانطور که قبلا گفته شد اگر امکان به ارث رسیدن صفات اکتسابی بود طبیعتا با آن همه فشاری که به قوس کف پای انسان وارد می شود، اگر این قوس تنها به میزان یک میکرون(مقدار بسیار بسیار ناچیز) کم می شد و این به فرزندان منتقل می شود. طبیعتا در طی 5.4 میلیون سال ، می بایست این قوسی از بین می رفت! چگونه است که این قوسی از بین نمی رود اما حجمه همچون یک بادکنک بزرگ می شود و به ابعادی در حدود سه برابر ابعاد شامپانزه می رسد؟! آیا جنس ضعیفی چون مغز می تواند جنس سختی همچون حجمه را بزرگ کند، ولی در طی همین فاصله زمانی، آن همه فشاری که به پای انسان وارد می شود نمی تواند که قوسی کف پای انسان را از بین ببرد؟!

عوامل زیر را می توان در نظر گرفت:

الف) عواملی که افزایش اندازه حجمه را ناشی از بزرگ تر شدن مغز می دانند. هرچند این عوامل به صورت ها و دلایل ظاهرا متفاوتی بیان می شوند اما تمام آنها به نوعی بزرگ تر شدن حجمه را ناشی از بزرگ تر شدن مغز می دانند. مانند:

- 1- ابزار از جمله دلایل رشد مغز ما بوده است.
- 2- بیشترین رشد مغز در نواحی پرجمعیت اتفاق افتاده که موید نقش رقابت اجتماعی در این موضوع می باشد.
- 3- تغذیه و استفاده از موجودات دریایی و مصرف گوشت
- 4- کشف آتش و پختن غذا و لذا انرژی کمتری صرف گوارش شده است و لذا انرژی بیشتری جهت تفکر صرف شده است و لذا مغز و در نتیجه حجمه بزرگ شده است.

نکته بسیار جالب این است که تمامی این دلایل به نوعی می خواهند بگویند که مغز بزرگ شده و در نتیجه با بزرگتر شدن مغز، حجمه نیز بزرگ تر شده است. اما معلوم نیست که این جسم نرم چگونه می خواهد باعث بزرگ تر شدن حجمه شود. چگونه است که جنس ضعیفی چون مغز باعث افزایش حجم حجمه همچون یک بادکنک می شود ولی در طی همین سال ها (5.4 میلیون سال) با آن همه فشاری که به قوس کف پا وارد می شود قوسی کف پای انسان از بین نمی رود! این تناقض را چگونه می توان پاسخ داد؟

از طرف دیگر: آیا موجودات دیگر، گوشت و موجودات دریایی نمی خورند؟ پس چرا به مرور مغز آن ها بزرگ تر نشده است؟ ثانیاً تغذیه نهایتاً می بایست مغز را بزرگ تر کند که همان اشکال قبلی اتفاق می افتد؟ دقت داشته باشید، که صحبت از افزایش همگون و یکنواخت تمام اعضای بدن نیست. بلکه صحبت این است که چرا ابعاد حجمه نسبت به ابعاد بدن در انسان سه برابر شامپانزه است. در حقیقت تغذیه به طور کلی می بایست به مرور باعث بزرگتر شدن کلی شود و نه اینکه به صورت اختصاصی فقط حجمه را نسبت به بدن بزرگ تر کند. از طرف دیگر، همانطور که قبلاً گفته شد، بزرگ تر شدن مغز نمی تواند باعث بزرگ تر شدن حجمه شود.

(ب) انتخاب جنسی: تکامل گراها ادعا می کنند که انتخاب جنسی عامل بزرگ شدن مغز بوده است، به این معنی که زن ها، مردهای باهوش تر را ترجیح داده اند؛ و به این دلیل پیشرفت مغز به طور دیوانه واری به سمت بزرگ شدن رفته است!

اما چرا تنها و تنها شاخه ای از نیای مشترک که قرار است به انسان امروزی ختم شود چنین گزینشی را انجام داده است؟ چرا شامپانزه خانم ها، شامپانزه های باهوش تر را ترجیح نداده اند؟ از طرف دیگر، آیا ابعاد مغز الزاماً به معنی هوش بیشتر است؟ فعلاً ما در این قسمت پرسیده ایم که چرا مغز انسان سه برابر مغز شامپانزه است؟ از طرف دیگر پژوهشگران تاکید می کنند ارتباط خاصی میان میزان توانایی مغزی انسان با حجم یا وزن آن وجود ندارد. همانگونه که مطالعه انجام شده روی مغز آلبرت اینشتین نشان می دهد ابعاد و وزن مغز او کمتر از حد متوسط بوده است. **نکته بسیار مهم: تغییر در نسبت اندازه و ابعاد مغز به ابعاد بدن می باشد. و این یعنی عضوی از بدن به صورت اختصاصی بزرگ تر شده است. در صورتی که در فرایند گزینش جنسی، طبیعتاً فرد با مغز و حجمه بزرگ تر می بایست هیكل بزرگتر هم داشته باشد.** _سوال این است: که چرا این نسبت به هم خورده است؟ (در این قسمت فقط و فقط به بررسی علت افزایش ابعاد مغز می پردازیم و در آینده خواهیم گفت که چگونه مغز انسان دارای چنین قابلیت هایی است که او را به اشرف مخلوقات تبدیل کرده است و آیا این همه ایجاد اختلاف در بین دو گونه متفاوت که دارای نیای مشترک باشند امکان پذیر است؟!)

اگر این بزرگ شدن مغز در اثر یک جهش بوده است پس چرا در طی این مدت طولانی هیچ شامپانزه ای دچار این جهش نشده است. تا به شامپانزه هایی برسیم که اندامی کاملاً شبیه شامپانزه اما مغزی سه برابر داشته باشند. و همچنین چرا این جهش و بزرگ شدن سه برابری مغز در هیچ حیوان دیگری اتفاق نیفتاده است؟!)

واقعیت یا تخیل؟!

مجموعه استخوان های بدست آمده از لوسی، در شکل زیر نشان داده شده است. آیا از این استخوان ها می توان به مشابه بودن دست و پای لوسی به انسان ها پی برد؟!



استفاده از هنر برای جا انداختن موضوعی غیر واقعی در ذهن ها:



تکامل گیاهان!



تکامل در شاخه گیاهان نیز به راحتی مورد تردید و چالش روبرو می شود. و طبیعتاً رد نظریه تکامل در شاخه گیاهان می تواند باعث فروپاشی کامل نظریه تکامل گردد و تکامل در شاخه جانوران را نیز با چالش مواجه کند.

آیا برآستی می توانید شباهتی بین ساختار گیاهان مختلف یافت؟ چگونه می توان تصور کرد که موز و خیار و انگور و انار و گیلان و پیاز و سیر و هندونه و گردو و بادام و پسته و هویج و سیب زمینی و پرتقال و سیب و گوجه و انجیر و توت و زردآلو و کاهو و بامیه و کلم و ... با گذر زمان به هم تبدیل و یا از هم منشعب شده و یا دارای ریشه مشترک باشند.... چگونه محیط اطلاعات

موجود در دی ان ای، سلول گیاهان را برای ایجاد و انشعاب گیاه جدید تغییر داده است؟ آیا محیط می تواند این اطلاعات را تغییر بدهد؟

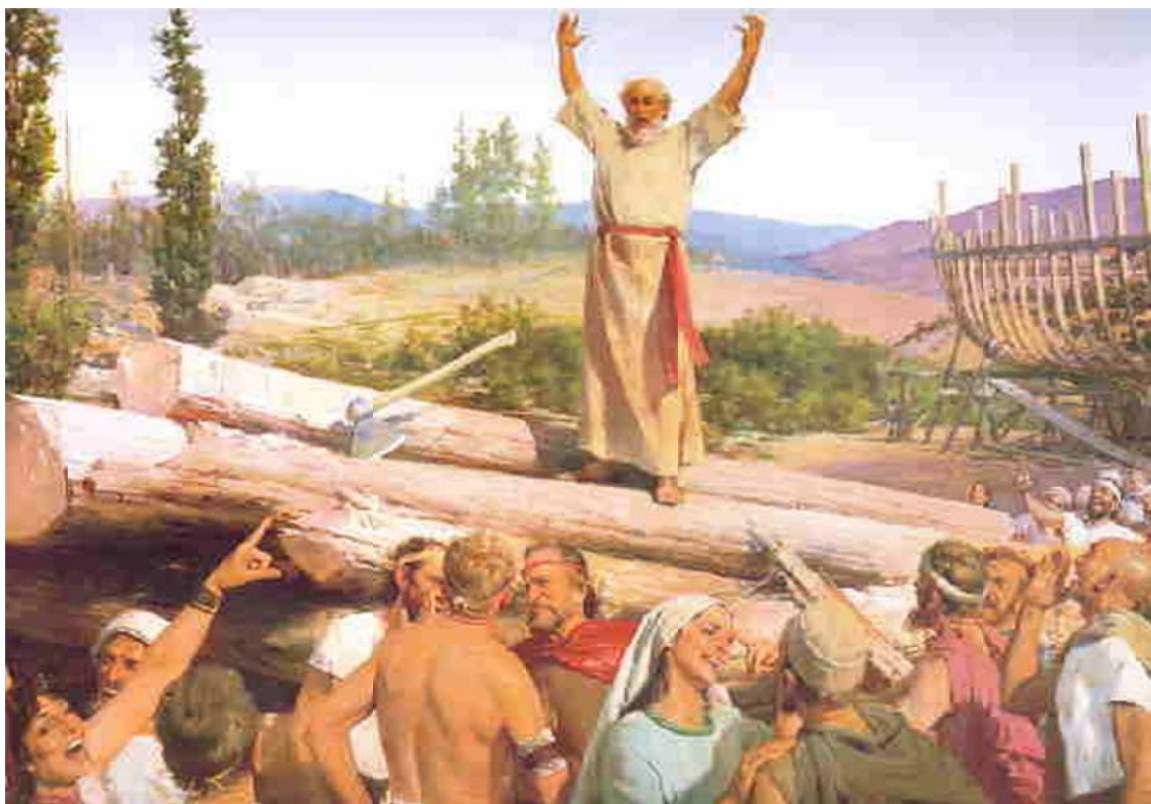
آیا این گیاهان اصلا شبیه هم هستند؟! مثلا پیاز چه شباهتی با انگور دارد؟

تکامل گراها می آیند و شباهت هایی بین جانوران مختلف پیدا و ادعا می کنند که این شباهت ها نشانه انشعاب آنها از هم است و مثلا فلان حیوان و فلان حیوان ریشه مشترک دارند که در طی زمان از هم منشعب شده اند... اما سوال من این است که موز و خیار هم نیای مشترک دارند؟ هندوانه چه شباهتی با انار دارد؟! اگر وجود شباهت های جزئی در میان جانوران راهی برای اثبات تکامل است. پس طبیعتا نبود هیچگونه شباهت در میان گیاهان مختلف، راهی است که باعث فروپاشی کامل تکامل می گردد.

فصل دوم:

نظریه انقراض دایناسورها توسط طوفان نوح!

نظریه انقراض دایناسورها توسط طوفان نوح!



نظریه انقراض دایناسورها توسط طوفان نوح، شاید جنجالی ترین نظریه اینجانب می باشد که در کتاب "توهم تکامل" مطرح گردیده است. در صفحات بعدی به بررسی این نظریه خواهیم پرداخت. این نظریه باعث فروپاشی کامل نظریه تکامل داروینی می گردد. در حقیقت راز طوفان جهانی نوح، **زمان** می باشد. در حقیقت زمان طوفان نوح و همچنین حضور حضرت آدم در زمین، بسیار قبل تر از آن چیزی بوده که ما قبلا تصور می کرده ایم. این نظریه می تواند پاسخ گوی بسیاری از معماها باشد:

- 1- علت انقراض دایناسورها در 65 میلیون سال پیش
- 2- چگونگی به زیر آب رفتن بزرگ ترین کوه ها در طوفان نوح
- 3- چگونگی جا گرفتن انواع حیوانات در کشتی نوح
- 4- علت باقی ماندن گزینشی برخی حیوانات همچون مرغ و خروس و شتر مرغ، اما انقراض انواع دایناسورهای ریز و درشت
- 5- رد نظریه تکامل داروینی و بیان همزیستی انسانها با دایناسورها
- 6- چگونگی توزیع انسان ها و حیوانات در سطح زمین پس از پیاده شدن از کشتی نوح
- 7- وجود انسان ها در مکان های دور افتاده
- 8- وسایل دست ساز انسانهایی که میلیون ها سال قدمت دارند
- 9- چگونه انسانها میلیون ها سال پیش به قاره آمریکا رفته اند و علت وجود ردپای انسان ها مربوط به میلیون ها سال پیش در آمریکا و چرا حوای میتوکندریایی قبل از آدم رنگین تن بوده است.

انقراض دایناسورها، پرندگان تنها بازمانده دایناسورها و شتر مرغ!



دایناسورها، (به انگلیسی: *dinosaur*) گروهی از خزندگان مهره‌داری بودند که برای بیش از ۱۶۰ میلیون سال حاکم اکوسیستم‌های زمین بودند. قبل از دورهٔ تریاس (حدود ۲۳۰ میلیون سال پیش) تا آخر دوره کرتاسه (حدود ۶۵ میلیون سال پیش) بیش‌تر آن‌ها در رویداد انقراض دوران سوم کرتاسه منقرض شدند.

دایناسورها برای بیش از ۱۶۰ میلیون سال حاکم اکوسیستم زمین بودند. تقریباً ۵۰۰ طبقه بندی و تعداد بسیار بیشتری گونه دایناسور توصیف می‌شوند. حدود ۶۵ میلیون سال قبل تمام انواع دایناسورها منقرض می‌شوند. اما علت انقراض این همه انواع مختلف دایناسور هنوز به طور قطع مشخص نیست. (البته تا قبل از انتشار کتاب توهم تکامل!)

انقراض دایناسورها:

بر خلاف آنچه تا کنون تصور می‌رفته است، عامل اصلی انقراض دایناسورها و هم عصرانشان شهاب سنگ معروف "چیکسولوب" نمی‌باشد. به اعتقاد برخی فسیل شناسان اصابت شهاب سنگهای متعدده زمین، آتشفشانهای مهیب و پر قدرت شبه قاره هند و نهایتاً تغییرات آب و هوایی در پایان دوره "کریتاسیوس" همگی در نابودی دایناسورها نقش داشتند.

بیش از ۶۵ میلیون سال پیش در اواخر دوره کریتاسیوس، شهاب سنگ عظیم الجثه ای به قطر ۱۰ کیلومتر به زمین اصابت کرد. در اثر این اصابت حفره ای عظیم در دل زمین ایجاد شد که با استفاده از ابزارهای زمین شناسی وجود آن در یک کیلومتری زیر سطح زمین کشف شد، مکان این اصابت یا کوتان در پنینسولا واقع در مکزیکو بود .

هنگامی که چیکسولوب به زمین اصابت کرد شوک عظیمی ناشی از انتقال انرژی به زمین بوجود آورد با این اتفاق 1023×5.0 ژول انرژی تقریباً برابر با 100000 گیگا تن تی ان تی انرژی آزاد شد. این مساله یک سونامی عظیم در همه جهات به وجود آورد که به خصوص جزایر کارائیب را به شدت در هم نوردید همچنین موجب بروز زمستان هسته ای شد که زمین را برای سالها با ابر غلیظی پوشاند.

در اینجا بود که در دهه هفتاد میلادی نظریه انقراض دایناسورها توسط این شهاب سنگ از سوی فیزیکدانی به نام لوئیس آلوارز و پسرش والتر که یک زمین شناس بود مطرح شد. این نظریه به طورگسترده ای از سوی جوامع علمی با استقبال روبرو شد و مورد پذیرش قرار گرفت. بر اساس این نظریه ایریدیوم تا پیش از اصابت چیکسولوب در زمین وجود نداشته است و توسط این شهاب سنگ به زمین آورده شده است.

اما تحقیقاتی که به تازگی صورت گرفته است و با نمونه برداری از رسوبات اعماق دریا در محل اصابت چیکسولوب و نیز در تگزاس در طول رودخانه "برازوس" و از صخره های عظیم الجثه در شمال مکزیکو نشان می دهد که چیکسولوب به تنهایی نمی تواند عامل انقراض دایناسورها در کره زمین باشد چراکه اصابت این شهاب سنگ 300000 سال پیش از نابودی کامل حیات به زمین رخ داد که پس از آن بسیاری از گونه های جانداران دریایی سالها به حیات خود ادامه می دادند.

بر اساس این تحقیقات حفره به جا مانده از این شهاب سنگ تنها یکی از هزاران آثار باقیمانده از انواع مشابه خود بر روی کره زمین است و شاید چیکسولوب کوچکترین و جز اولین سری از شهاب سنگهایی باشد که حیات بر روی کره زمین را برای بیش از 500000 سال برد.

در تمامی مکانهای بالا محققین میکرو فسیلهای موجود را مورد بررسی قرار دادند اما هیچ گونه تأثیرات زیست محیطی که منجر به پدیده انقراض شود رانیاقتند. عبارتی هیچگونه رابطه ای بین انقراض و اصابت چیکسولوب به زمین وجود ندارد.

اما در 65 میلیون سال پیش چه عاملی باعث انقراض انواع دایناسورهای ریز و درشت و سایر خزندگان و دو سوم انواع گونه های گیاهی و جانوری شده است. این فاجعه منجر به نابودی عصر خزندگان گردید.

به این ترتیب با کشف حلقه های گمشده داستان واقعی انقراض دایناسور ها این داستان را می توان این گونه ادامه داد و به پایان برد که چیکسولوب علی رغم شدت و قدرت اصابت همراه با **فعالتهای آتشفشانی بلند مدت و شدید در شبه قاره هند** که طغیانهای بازالتی به همراه داشت مقادیر بسیار انبوهی از گازهای گلخانه ای را به اتمسفر زمین متصاعد کرد، در طی یک دوره بیش از یک میلیون سال با تغییرات جوی گونه های جانوری را به پرتگاه نیستی سوق داد و در نهایت با سقوط دومین شهاب سنگ عظیم الجثه همه چیز به پایان رسید.

اما تکامل گراها ادعا می کنند که پرنندگان از دایناسورها منشعب شده اند.

لذا می بایست پرنندگان تنها بازماندگان دایناسورها باشند. اما چه اتفاقی باعث انقراض انواع مختلف دایناسورها شده است؟ این اتفاق چه بوده است که فقط زیر شاخه ای از دایناسورها یعنی پرنندگان توانسته اند از آن حادثه جان سالم به در ببرند....

چرا پرندگان توانسته اند از آن حادثه جان سالم به در ببرند؟ ویژگی خاص پرندگان چه بوده است که باعث شده است آنها باقی بمانند؟! ممکن است کسی بگوید : که پرندگان به خاطر اینکه پرواز می کرده اند توانسته اند از این حادثه جان سالم به در ببرند.....



اما چرا مرغ و خروس و شتر مرغ از این حادثه جان سالم به در برده اند؟! شتر مرغ که پرنده است و لذا به گفته تکامل گراها، از زیر شاخه های دایناسورها می باشد... اما این پرنده نمی تواند پرواز کند ... پس چرا شتر مرغ جان سالم به در می برد (با اینکه نمی تواند پرواز کند) اما تمام انواع مختلف دایناسورها منقرض می شوند؟! (تصویر فوق تصویری خیالی از شتر مرغ های قدیمی می باشد. همانطور که می بینید این شترمرغ فاقد بال می باشد و به جای بال دست داشته است و به مرور زمان بر اساس نظر تکامل گراها این دست به بال تبدیل شده است!) **(این توهم با سوال ساده ای به چالش کشیده می شود: چرا این دایناسور (شتر مرغ) به صورت کاملا گزینشی باقی مانده است و تمام انواع دایناسورهای ریز و درشت نابود شده اند! شاید محیط پارتی بازی کرده است!)**

اگر فرض کنیم که دایناسورها در اثر شیوع نوعی بیماری، که فقط باعث مرگ دایناسورها شده است، منقرض شده اند. این موضوع و زنده ماندن پرندگان، آیا نشان دهنده متفاوت بودن دایناسورها و پرندگان نیست؟

چرا مرغ و خروس و شتر مرغ (این دایناسور خوشگل و آرام!) به صورت کاملاً گزینشی باقی مانده اند؟! و تمام انواع دایناسورهای ریز و درشت نابود شده اند؟!

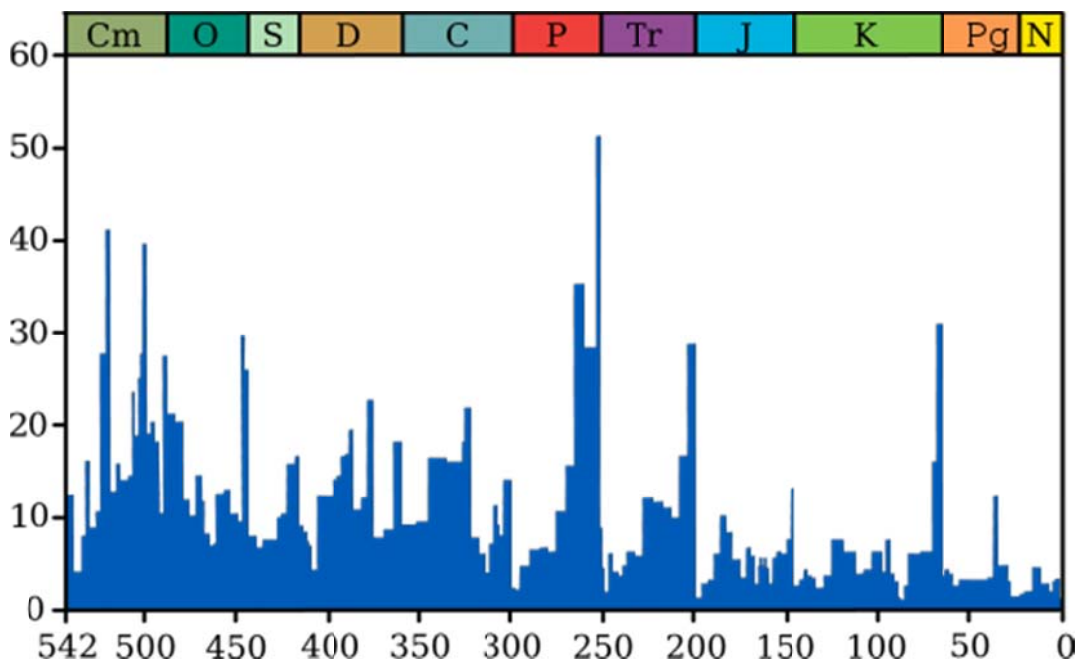
آیا عاملی که باعث انقراض دایناسورها شده است، تمام جانوران خشکی را نابود کرد؟ چه جانورانی توانستند جان سالم به در ببرند و چرا؟ تکامل از 65 میلیون سال پیش با چه جانورانی در خشکی ادامه پیدا کرده است؟ اگر تمام جانوران خشکی نابود شده اند پس آیا می بایست فرآیند انتقال از دریا به خشکی و تبدیل شدن به دوزیستان و خزندگان دوباره از ابتدا انجام شود؟ آیا زمان ۶۵ میلیون سال برای ایجاد این همه تنوع در جانوران خشکی کافی می باشد؟

انقراض عظیم کرتاسه

پنج حادثه انقراض عظیم در تاریخ زمین اتفاق افتاده است:

1. انقراض عظیم پایان اردوویسین
2. انقراض عظیم دونین پسین
3. رویداد انقراض پرمیان-تریاس
4. حادثه انقراض پایان تریاس
5. انقراض عظیم پایان کرتاسه

در انقراض پایان کرتاسه یا کرتاسه - ترشیری ۶۰٪ از همه گونه‌ها ناپدید شدند، این انقراض دومین انقراض عظیم تاریخ زمین بعد از انقراض پرمیان است. چون بر اثر این انقراض دایناسورها منقرض شدند لذا توجه عموم را به خود جلب کرد. علاوه بر دایناسورها، بسیاری از گونه‌های گیاهی (به جز سرخسها و گیاهان دانه دار)، آمونیتها، بلمنیتها، دوکفه‌ایهای رودیست و اینوسرامید، خزندگان پرنده (پتروسوروس) و خزندگان دریایی (پلزیوسوروسها و مزوسوروسها) نیز حذف گردیدند. فرامینیفرها پلانکتون، نانو فسیلهای آهکی، بازوپایان، دیاتمه‌ها (انواعی از جلبکها)، دینوفلاژلاتها، نرم‌تنان، لاله و شان و ماهیان نیز شدیداً آسیب دیدند.



همانطور که در شکل فوق ملاحظه می فرمائید در 65 میلیون سال پیش اتفاق زمین شناسی خاصی به وقوع پیوسته است که به صورت یک پیک در شکل نشان داده شده است.

The **Cretaceous–Tertiary extinction event**, which occurred approximately 65.5 million years ago (**Ma**) at the end of the **Maastrichtian**, was a large-scale **mass extinction** of animal and plant species in a geologically **short period of time**. Widely known as the **K–T extinction event**, it is associated with a geological signature known as the **K–T boundary**, usually a thin band of sedimentation found in various parts of the world



در 65 میلیون سال پیش تعداد بسیار زیادی از جانوران و گیاهان در مدت زمان بسیار کمی نابود می شوند.



تا کنون دلایل فراوانی جهت توجیه انقراض پایان کرتاسه مطرح گردیده است که نظرات جدید به برخورد شهاب سنگی در حدود 65.5 میلیون سال قبل به قطر ۱۰ کیلومتر به زمین دلالت دارد. اما جدید ترین نظریه، که توسط اینجانب مطرح می شود: نظریه انقراض دایناسورها توسط طوفان نوح می باشد که حتی برخورد آن شهاب سنگ نیز در ایجاد آن طوفان نقش داشته است. در صفحات بعدی به توضیح بیشتر این نظریه جنجالی خواهیم پرداخت.

باید توجه داشت که برای انقراض دایناسورها دانشمندان یک فرایند تدریجی را در نظر نگرفته اند، اما چرا؟! چه عواملی باعث شده است که دانشمندان به دنبال عواملی آبی باشند؟ دایناسورها برای بیش از 160 میلیون سال حاکم بی چون و چرای زمین بوده اند و تعداد آنها بسیار زیاد و متنوع بوده است. دانشمندان به دنبال بیان پدیده ای آبی همچون برخورد شهاب سنگی بزرگ به زمین هستند. یعنی اتفاقی که به یک باره به وقوع پیوسته است و تعداد زیادی از دایناسورها و بلکه جانوان خشکی را نابود کرده است.

چه دلایلی باعث شده است که دانشمندان به دنبال بیان چنین رویدادهای آبی در انقراض دایناسورها باشند؟

اما این اتفاق چه بوده است که باعث انقراض و نابودی حیوانات شده است. چرا نباید یک گونه دایناسور از آن حادثه جان سالم به در ببرد؟ چرا مرغ و خروس و شتر مرغ از این حادثه جان سالم به در می برند؟ مگر نه اینکه مرغ و خروس و شتر مرغ از نسل دایناسورها هستند. پس این حیوانات چه ویژگی خاصی نسبت به سایر دایناسورها کوچک و بزرگ ، داشته اند که باعث شده است که آنها باقی بمانند؟

آیا زمان 65 میلیون سال برای شروع دوباره حیات در خشکی کافی می باشد؟ برای اینکه بدانید که این زمان چقدر کم است کافی است بدانید که به قول تکامل گراها انسان ها نزدیک 5 تا 7 میلیون سال پیش بر روی زمین بوده اند. (یعنی یک دهم این مقدار)... ولی در طی این مدت حتی این انسان ها به دو نوع انسان تبدیل نشده اند!

اما بر اساس دین: حضرت نوح به تنهایی نزدیک هزار سال زندگی کرده است. پس دین (قرآن) در مورد مدت زمان حضور حضرت آدم بر روی زمین چیزی نمی گوید و لذا تصور اینکه انسان ها تنها هزاران سال است که بر روی زمین زندگی می کنند منتفی است. وجود 124000 پیامبر خود می تواند دلیلی برای مدت زمان زیاد حضور انسان بر روی زمین باشد.

اما فسیل چه می گوید؟ مگر قرار است اگر مثلا فسیل انسانی که در 4 میلیون سال پیش زندگی می کرده است پیدا شود این یعنی انسان ها تنها 4 میلیون سال است که در زمین بوده اند؟ طبیعتا خیر

وقتی بر اساس احتمالات ما توانسته این فسیل را در این تاریخ پیدا کنیم پس می بایست انسانها بسیار قبل از این هم بوده باشند. (تا تعدادشان افزایش یافته باشد و احتمال پیدا کردن یک فسیل زیاد باشد) اما حیوانات خشکی به این دلیل می توانند در این فاصله کم (65 میلیون سال) بر تعداد خود بیفزایند که به صورت کاملا اختصاصی گزینش شده اند و از آن حادثه جان سالم به در برده اند.



اما آیا محیط می تواند به صورت کاملاً گزینش عمل کند؟ مثلاً هزاران مدل دایناسور کوچک و بزرگ منقرض شوند ولی به صورت کاملاً گزینشی مرغ و خروس و شتر مرغ از نسل دایناسورها باقی بمانند؟ چرا نباید برای نمونه هم که شده، یک دایناسور کوچک که بجای بال دست داشته باشد و تخم گذار باشد باقی نماند؟!

همانطور که گفته شد امکان به ارث رسیدن صفات اکتسابی وجود ندارد:

داروین به اشتباه فکر می کرد که ویژگی های به ارث رسیدنی محصولی از استفاده یا عدم استفاده بوده، و اینکه ویژگی هایی که توسط یک سیستم حیاتی در طول حیاتش کسب می شود به فرزندانش منتقل می شود. داروین به دنبال مثالهایی مانند پرندگانی که از روی زمین تغذیه می کنند پاهای قوی تری به خاطر تمرین بدست می آورند، و بال های ضعیف تری به دلیل پرواز نکردن بدست می آورند تا آنجا که بطور مثال شتر مرغ اصلاً پرواز نمی توانست بکند، بود. این اشتباه «به ارث رسیدن ویژگی های کسب شده» خوانده می شود

لذا تکامل گراها نمی توانند ادعا کنند که این پرندگان زمانی پرواز می کرده اند و به علت زیاد راه رفتن و یا زیاد غذا خوردن دیگر قادر به پرواز نبوده اند. اگر قرار بود که پرواز نکردن برای مدت زمانی به ارث برسد لذا می بایست اکنون در طبیعت پرندگانی را ببینیم که تعدادی از آن ها قادر به پرواز و تعدادی دیگر از همان نوع پرنده قادر به پرواز کردن نیستند. از طرف دیگر معده هر پرنده به گونه ای طراحی شده است که قادر به غذا خوردن به میزان مشخصی می باشد و امکان اینکه یک پرنده به علت زیاد غذا خوردن قادر به پرواز نباشد وجود ندارد. به پاهای شتر مرغ دقت کنید. پرنده ای با چنین پاهایی به هیچ وجه نمی توانسته پرواز کند زیرا همانطور که گفته شد امکان به ارث رسیدن صفات اکتسابی وجود ندارد. لذا شتر مرغ این پاها را در اثر راه رفتن زیاد با پاهایش بدست نیاورده است و از ابتدا دارای چنین پاهایی بوده است. و لذا از همان ابتدا این پرنده نمی توانسته پرواز کند. از طرف دیگر امروزه ثابت شده است که دایناسورها همانند پرندگان خونگرم بوده اند. پس چه عاملی باعث شده است که تمام انواع دایناسورهای ریز و درشت بمیرند اما به صورت کاملاً گزینش: مرغ و خروس و شتر مرغ باقی بمانند؟!

اما محیط به هیچ وجه نمی تواند گزینش رفتار کند. پس این گزینش توسط چه کسی انجام شده است؟ باید گفت که این گزینش توسط حضرت نوح صورت گرفته است. در حقیقت مرغ و خروس و شتر مرغ به این دلیل بقا پیدا کرده اند که در کشتی نوح قرار گرفته اند. تعدادی از موجودات آبی و تعدادی از پرندگان و تمام موجوداتی که در کشتی نوح بوده اند باقی مانده اند و تمام دایناسورها و موجودات دیگر به یک باره نابود شده اند. (در حقیقت طوفان نوح عامل انقراض یکباره دایناسورهاست)

اما چرا فسیل انسانی که در 65 میلیون سال پیش زندگی می کرده پیدا نمی شود؟ زیرا تمام افرادی که در زمان حضرت نوح بوده اند غرق شده و مرده اند و ادامه حیات انسانها فقط و فقط توسط کل انسانها موجود در کشتی (هشت یا هشتاد نفر) ادامه پیدا کرده است طبیعی است که با این تعداد اندک احتمال پیدا کردن فسیل بسیار کم می باشد.

باید گفت که در این حادثه گیاهان به ذغال سنگ و حیوانات به سوخت های فسیلی امروزی تبدیل شده اند... و این اتفاق نه برای عذاب عده ای کافر بوده است بلکه یک برنامه و یا حتی یک حادثه طبیعی بوده است که می بایست اتفاق می افتاده است. خداوند به حضرت نوح این حادثه طبیعی را خبر می دهد و البته کسانی که ایمان آورده اند و وارد کشتی شده اند جان سالم به در برده اند و کسانی که ایمان نیاورده اند به عذاب کفرشان غرق شده اند... بدیهی است خداوند اگر می خواست عده ای کافر را عذاب بدهد راهکار بسیار ساده تری وجود داشت و نیازی به اینکه پیامبرش را برای ساختن یک کشتی و جمع کردن حیوانات به خطر و سختی بیندازد نبود. لذا یک اتفاق طبیعی در حال وقوع بوده و خداوند به پیامبرش این موضوع را خبر داده است. از طرف دیگر این حادثه نمی تواند منطقه ای باشد چرا که یک سیل منطقه ای نیازی به این همه تدارکات برای بقای حیوانات و جلوگیری از انقراض آنها ندارد... از طرف دیگر بر اساس کتب آسمانی این کشتی بر روی یک کوه فرود می آید و لذا می توان نتیجه گرفت که این حادثه می بایست جهانی بوده باشد.

کریستف کلمب و تکامل!



کریستوف کلمب (۱۴۵۱ - ۲۰ مه ۱۵۰۶) سوداگر و دریانورد اهل جنوا در ایتالیا بود که بر حسب اتفاق قاره آمریکا را کشف کرد. او که از طرف پادشاهی کاستیل (بخشی از اسپانیا) مأموریت داشت تا راهی از سمت غرب به سوی هندوستان بیابد، در سال ۱۴۹۲ میلادی با سه کشتی از عرض اقیانوس اطلس گذشت اما به جای آسیا به آمریکا رسید. کلمب هرگز ندانست که قاره‌ای ناشناخته را کشف کرده است.

در عصر کلمب، اروپاییان برای سفر به هند (منظور از هند آسیای جنوبی و شرقی بود) راهی نداشتند جز حرکت به سمت جنوب، دور زدن قاره آفریقا از کنار دماغه امید نیک و رفتن به طرف شرق در طول اقیانوس هند، در دهه ۱۴۸۰ میلادی، کلمب نیز خیال سفر به هند را در سر داشت ولی نه از طریق معمول. او می‌خواست با حرکت مستقیم از اروپا به سوی غرب و عبور از دریای محیط (اقیانوس اطلس) به آسیا برسد. از نظر دیگران نقشه جسورانه کلمب نپذیرفتنی و بی فایده بود و او ناچار شد برای یافتن پشتیبانانی در میان قدرتمندان و افراد صاحب نفوذ کوشش زیادی به کار برد. برخی معتقدند که علت این استقبال سرد، اعتقاد اروپایی‌ها به تخت بودن کره زمین بود.

کلمب در آغاز در سال ۱۴۸۵ میلادی طرح خود را به دربار پرتغال ارائه داد و پیشنهاد کرد که زیر پرچم این کشور در جزایر هند به اکتشاف بپردازد اما کارشناسان پادشاه پس از بررسی به این نتیجه رسیدند که خط سیر سفر بسیار طولانی‌تر از آن چیزی است که کلمب ادعا می‌کند (امروز می‌دانیم که مسافت واقعی حتی از برآورد پرتغالی‌ها نیز درازتر بود) و درخواست او پذیرفته نشد. احتمالاً طمع زیاد و توقعات مالی نامعقول کلمب هم در رد تقاضایش بی‌تأثیر نبود.

سرانجام در غروب سوم اوت سال ۱۴۹۲ میلادی سه کشتی سانتاماریا، نینیا و پینتا همراه با نود نفر خدمه به فرماندهی کلمب از بندر پالوس به راه افتادند و پس از توقفی کوتاه در جزایر قناری (آفریقا) رهسپار دل اقیانوس شدند.

در آغاز اوضاع خوب بود و ملوانان کاملاً از کلمب فرمان می‌بردند ولی پس از چند روز که ساحل در زیر خط افق ناپدید شد، بتدریج دچار ترس و وحشت شدند. تا آن زمان تمام کشتی‌هایی که در اقیانوس اطلس سفر می‌کردند یکی از دو مسیر شمالی یا جنوبی را در پیش می‌گرفتند و

همواره کرانه‌های اروپا یا آفریقا در نزدیکی‌شان بود. اما اکنون آنها در حال رفتن به بخش‌های ناشناخته مرکزی بودند؛ جایی که به عقیده عوام پر از هیولاهای هولناک بود و طوفان‌های شدید راه کشتی‌ها را می‌بست. کلمب از نارضایتی زیردستانش آگاه بود. گفته‌اند وی یک دفتر رخدادنگاری روزانه جعلی ترتیب داده بود که فواصل را کوتاه‌تر از مقدار واقعیشان در آن ثبت می‌کرد تا افراد نفهمند که چه مقدار پیش رفته‌اند و از هراسشان کاسته شود. این داستان به احتمال زیاد واقعیت ندارد. با حضور ناخداهای دیگر و افسران و سکان‌داران با تجربه در ناوگان، کلمب هرگز نمی‌توانست با چنین ترفندی دیگران بفریبد.

مسافرت پنج هفته به طول انجامید. در این مدت ملوانان وحشتزده بارها بر فرماندهشان شوریدند و حتی خواستند او را سر به نیست کنند و کشتی‌ها را به اسپانیا بازگردانند. اما هر بار کلمب با وعده یا تهدید آرامش را برقرار می‌ساخت.



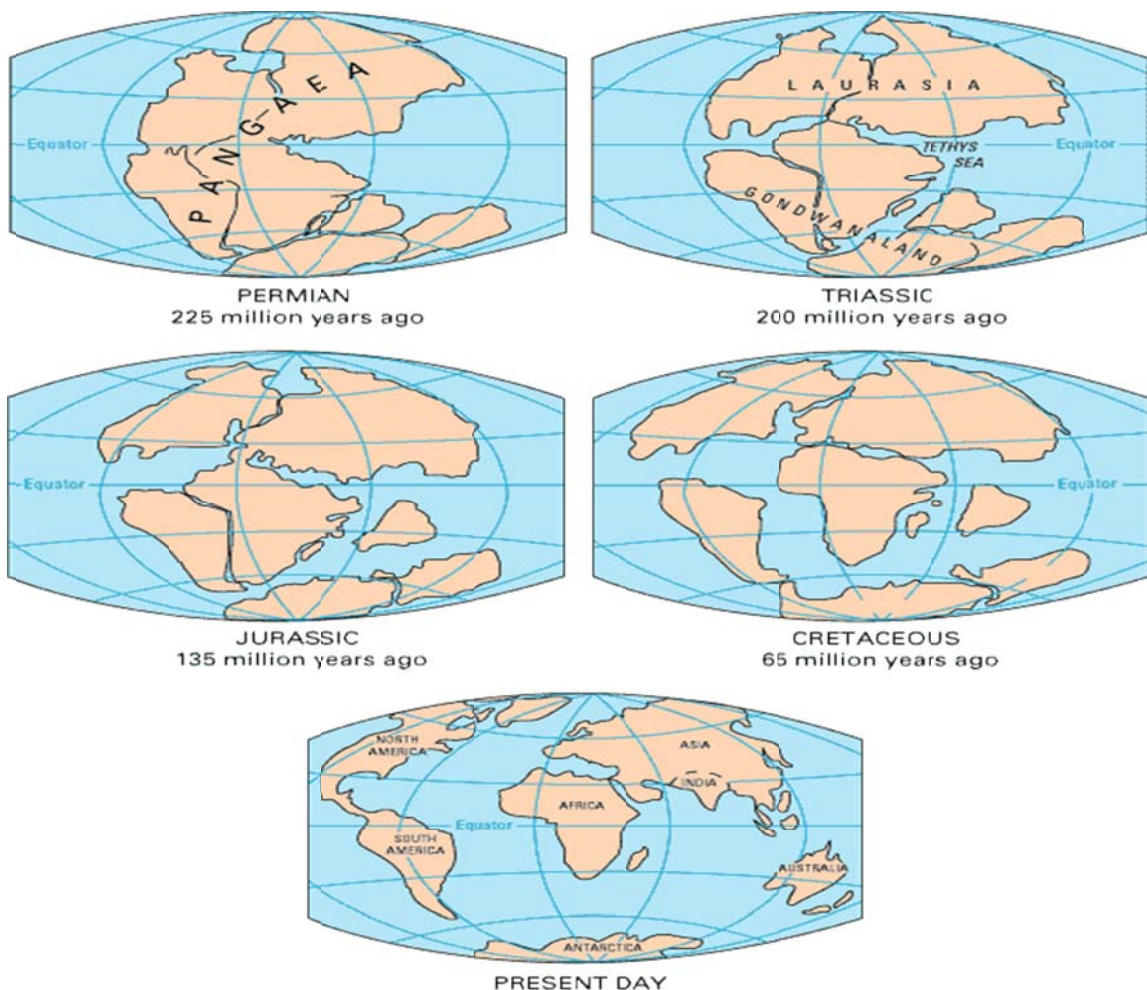
در بیستم سپتامبر با مشاهده دسته‌ای پرنده که از شرق می‌آمدند این امید در ایشان قوت گرفت که خشکی در آن حوالی است. بالاخره در یازده اکتبر دیده‌بانان وجود یک خشکی را در روبرو اعلام کردند؛ فردای آن روز، ۱۲ اکتبر ۱۴۹۲ میلادی و بر اساس تقویم یهودی مصادف با ۲۱ تشرین سال ۵۲۵۲ یعنی آخرین روز سوکت (به انگلیسی: *Sukkot*)، روز هوشاناربا (به انگلیسی: *Hoshana Rabba*) بود،^[۹] کلمب و یارانش پس از ۳۵ روز سفر سخت، پا بر جزیره‌ای زیبا و سرسبز از مجمع‌الجزایر باهاما (آمریکای مرکزی) گذاشتند.

رفتار بومیان آمریکایی با تازه‌واردان دوستانه و صلح‌جویانه بود. کلمب در نامه‌ای به فردیناند و ایزابلا درباره ساکنان جزیره می‌نویسد: «این مردم دین ندارند و حتی بت نمی‌پرستند. بسیار نجیبند و نمی‌دانند بدی چیست. هیچ نوع سلاحی ندارند؛ نه یکدیگر را می‌کشند و نه از هم سرقت می‌کنند.»

چگونه است که بومیان زودتر از کریستف کلمب وارد قاره آمریکا شدند؟ فاصله زیاد قاره آمریکا با سایر قاره ها را این بومیان با چه وسیله ای طی کرده اند؟ این بومیان در چند سال قبل کاری را کرده اند که کلمب با کشتی های جدید برای اولین بار و بعد از آن همه سختی و در طی سفری 35 روزه انجام داده است؟

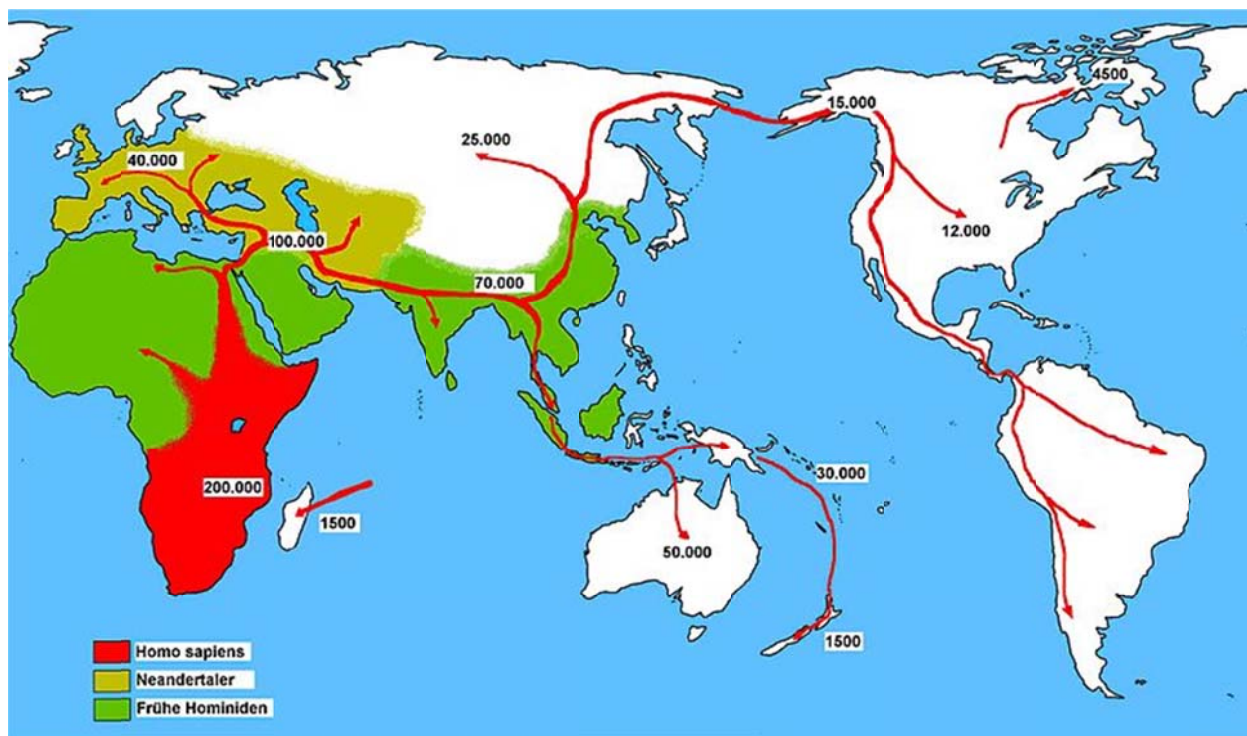
تکامل گراها ادعا می کنند که در 5.4 میلیون سال پیش انسان ها از نیای مشترک منشعب شده اند و به دلایلی و به مرور زمان باهوش تر شده اند. اما چه زمانی این انسان ها آنقدر باهوش شده اند که توانسته اند کشتی بسازند که این فاصله زیاد را طی کنند و وارد قاره آمریکا شوند. طبیعتا زمانی که به قول تکامل گراها انسان ها از نیای مشترک (5.4 میلیون سال پیش) منشعب شده اند قاره آمریکا فاصله زیادی با سایر قاره ها داشته است.

اما با نظریه انقراض دایناسورها توسط طوفان نوح، که در 65.5 میلیون سال پیش روی داده است. این معما حل می شود. زیرا در این زمان قاره آمریکا به سایر خشکی ها متصل بوده است. و انسان ها به تدریج وارد قاره آمریکا شده اند. در حقیقت بومیان آمریکایی از نسل انسان هایی هستند که پس از پیاده شدن از کشتی نوح، آمریکای امروزی را برای خود، بتدریج و بعد از هزاران سال انتخاب کرده اند.



در شکل فوق می توانید موقعیت خشکی ها را در دوران کرتاسه (cretaceous) و در 65 میلیون سال پیش مشاهده کنید. همانطور که می بینید در این زمان قاره آمریکای شمالی هنوز به سایر قاره ها متصل بوده است. و لذا حیوانات و انسانها می توانسته اند که وارد این قاره بشوند. طبیعتا انسان ها قبل از این طوفان نیز وارد آمریکای شمالی شده اند اما تمام آنها توسط طوفان نوح، نابود شده اند.

دانشمندان با بیان دلایلی همچون آسیایی نژاد بودن بومیان آمریکا (شامل اسکیموها و سرخپوستان)، ادعا می کنند که انسان ها با گذر کردن از تنگه ی برینگ (با عرض بیش از 58 کیلومتر!) در 30 هزار سال پیش و در عصر یخبندان که ارتباط آبی و اقیانوس بین این قاره ها یخ زده است توانسته اند که با عبور از راه یخی بوجود آمده، وارد قاره آمریکا شوند.

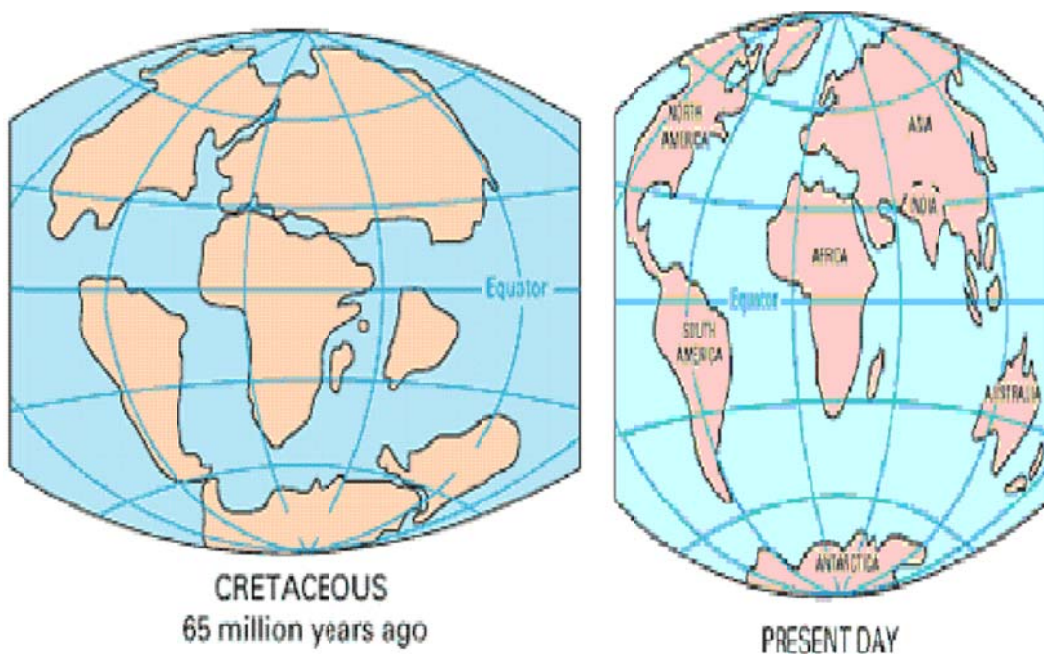


اولین انسانها حدود ۳۰ هزار سال پیش، پس از گذشتن از تنگه برینگ به قاره آمریکا نهاده اند. تنگه برینگ، سیبری در آسیا را از آلاسکا در قاره آمریکا جدا می کند. **در آن زمان بر اثر یخ زدگی سطح اقیانوس در عصر یخبندان دو خشکی به هم متصل می شوند** و شکارگران ساکن سیبری با گذر از این گذرگاه یا به قاره جدید نهاده و از آنجا در سراسر قاره جدید پخش شدند. دلیل های فراوانی بر تایید این نظریه وجود دارد. از جمله شباهت های ریخت جمجمه و آوارهای ساکنان ۳۰ هزار سال پیش آمریکای شمالی و مردمان هم عصر آنان که در سیبری و شمال چین زندگی می کردند

اما این فرضیه فاقد دلایل و شواهد مناسب می باشد و براستی چرا می بایست انسانها در عصر یخبندان به جای مهاجرت به نقاط گرمسیر به سمت شمال مهاجرت کنند و از قسمت های یخ زده خود را به آمریکا برسانند؟! از طرف دیگر **چاپاهایی از انسان در آمریکا پیدا شده است که قدمت آنها به میلیون ها سال پیش می رسد و در نتیجه باعث رد این فرضیه می شود.**

چگونه حیوانات وارد استرالیا و آمریکای جنوبی شده اند؟!

هر چند در 65 میلیون سال پیش، آمریکای جنوبی از آفریقا و آسیا جدا بوده است. اما فرآیند انتقال حیوانات به آمریکای جنوبی، از حدود 2 تا 3 میلیون سال پیش و از زمانی که این قاره به آمریکای شمالی متصل شده است صورت گرفته است.



همانطور که در شکل فوق می بینید در 65 میلیون سال پیش: قاره آسیا، آفریقا و آمریکای شمالی به هم وصل بوده اند و قاره های آمریکای جنوبی و استرالیا و آتلانتیکا به هم وصل بوده اند و صفحه هند و جزیره ماداگاسکار از تمام این قاره ها جدا بوده است. باید توجه داشت که حرکت صفحات زمین یک حرکت پیوسته می باشد. به گونه ای که صفحه هند، با طی مسافت 6000 کیلومتری در طی زمان 70 تا 50 میلیون سال پیش به قاره آسیا وصل شده و باعث ایجاد رشته کوه های هیمالیا و کوه اورست شده است. طبیعتاً انتقال حیوانات به صفحه هند، بعد از وصل شدن این صفحه به قاره آسیا اتفاق افتاده است. (در شکل فوق جایجایی صفحه هند مشخص می باشد)



The 6,000-km-plus journey of the India landmass (Indian Plate) before its collision with Asia (Eurasian Plate) about 40 to 50 million years ago (see text). India was once situated well south of the Equator, near the continent of Australia

همچنین باید گفت که: حیوانات به استرالیا از راه خشکی رفته اند. از همان راهی که بومیان استرالیایی خود را به این قاره رسانده اند.

بومیان استرالیا به ساکنان اولیه قاره **استرالیا** گفته می‌شود که از ده‌ها هزار سال پیش از ورود اروپائیان به این سرزمین در آنجا زندگی می‌کرده‌اند.

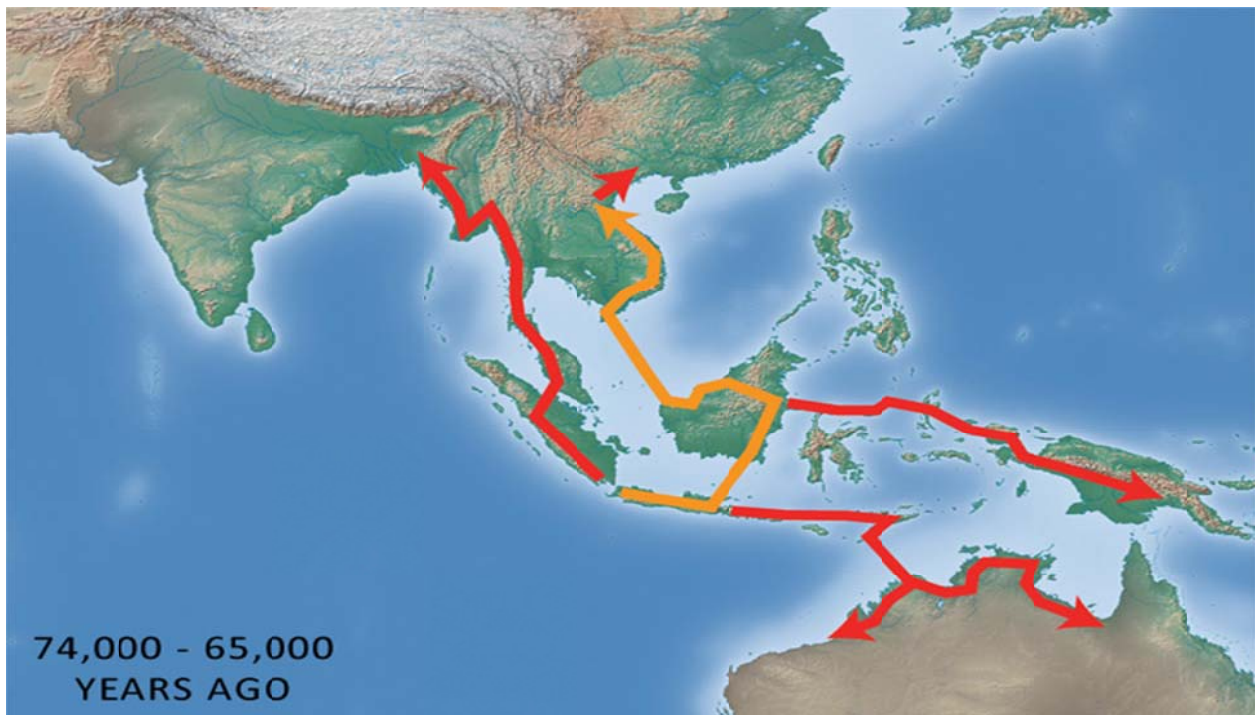
با ورود سپیدپوستان و دیگر مردمان به سرزمین استرالیا، ساختار زندگی بومیان که طی هزاران سال دست نخورده باقی مانده بود به شدت دچار دگرگونی شد. امروزه، بومیان همراه با دیگر گروه‌های قومی و نژادی، در مناطق مختلف استرالیا زندگی می‌کنند و تا حدودی سنت‌ها و روش زندگی خود را حفظ کرده‌اند.

آزمایش‌های رادیو کربن، قدیمی‌ترین زمان سکونت در قاره استرالیا را حدود چهل تا پنجاه هزار سال قبل نشان می‌دهد. هرچند پژوهش‌های ژنتیکی ارتباط مستقیمی بین بومیان استرالیا و هیچکدام از نژادهای جنوب آسیا نشان نمی‌دهد اما پژوهشگران به اتفاق بر این باورند که بومیان امروزی ساکنان قاره آسیا بوده‌اند که کم کم از نواحی جنوبی آسیا به شمال استرالیا وارد شده و طی هزاران سال در قالب قوم‌ها و گروه‌های مختلف در این سرزمین وسیع پخش شده‌اند. گروهی از دانشمندان بومیان استرالیا را هم نژاد مردم

هند می‌دانند اما ممکن است آنان از مناطق دیگری مانند جنوب شرق آسیا و یا حتی روسیه به استرالیا کوچ کرده باشند.

به نظر می‌رسد عامل اصلی مهاجرت به استرالیا شکار و یافتن غذا بوده‌است. بومیان استرالیا به گروهی از انسان‌ها تعلق دارند که می‌توان آنها را شکارچی-گردآورنده (Hunter-gatherer) نامید. این شیوه زندگی قبل از فراگیری کشاورزی توسط انسان‌ها رواج داشته و به این معناست که گروهی از انسان‌ها، تمام مواد غذایی مورد نیاز خود را از راه شکار حیوانات و یا جمع‌آوری میوه‌ها و گیاهان تامین نمایند. بیشتر بومیان استرالیا تا ورود اروپائیان به این سرزمین به همین شکل می‌زیسته‌اند و معمولاً مهاجرت‌های کوتاهی در منطقه خود برای یافتن غذا انجام می‌داده‌اند.

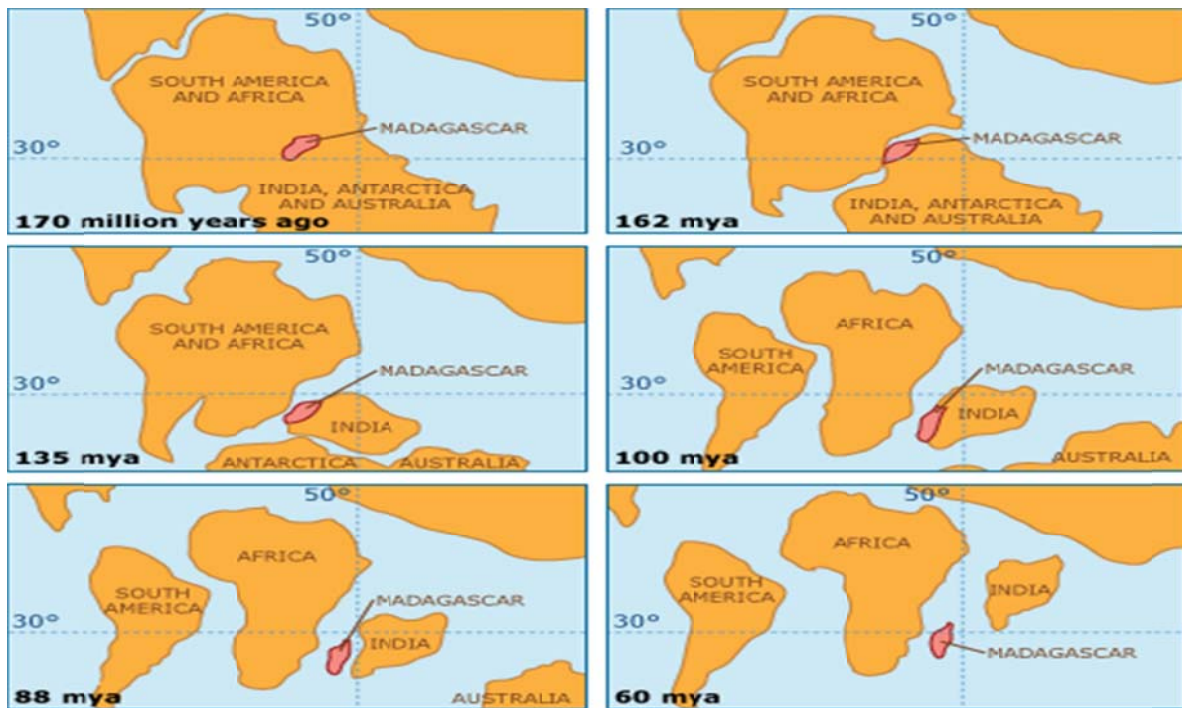
در سال ۱۷۷۰ کاپیتان جیمز کوک نیروهای خود را در منطقه نیو ساوت ولز پیاده کرد و هشت سال بعد این منطقه رسماً مستعمره بریتانیا شد.



After the eruption, humans again began colonizing south east Asia. Extensive glaciation **lowered sea levels** to create a **land bridge to Australia**.

دانشمندان معتقدند که در 65 تا 74 هزار سال پیش به علت پائین آمدن آب دریاها، **راه خشکی** بین آسیا و استرالیا بوجود آمده است. طبیعتاً از همین راهی که انسانها خود را به استرالیا رسانده‌اند حیوانات نیز می‌توانسته‌اند که خود را به استرالیا برسانند. البته انتقال حیوانات و انسان می‌تواند در طی 65 میلیون سال پیش و با توجه به تغییرات آب و هوایی و تغییر در سطح آب دریاها و همچنین حرکت پیوسته پوسته‌های زمین در زمان‌های بسیار قبلتر نیز اتفاق افتاده باشد.

چگونه حیوانات به ماداگاسکار رفته اند؟!



یکی از قسمت های مهم نظریه ارائه شده ، بررسی چگونگی توزیع حیوانات در سطح کره زمین بعد از طوفان نوح (انقراض عظیم کرتاسه در 65 میلیون سال پیش) و پس از پیاده شدن حیوانات از کشتی نوح می باشد. جزیره دور افتاده ماداگاسکار شاید مهم ترین قسمت زمین است که بسیار قبل از انقراض عظیم کرتاسه از آفریقا جدا شده است. اما چگونه ممکن است که حیوانات توانسته باشند خود را به این جزیره دور افتاده برسانند؟!



*How did the lemurs, flying foxes and narrow-striped mongooses get to the large, isolated island of Madagascar sometime **after 65 million years ago**? A pair of scientists say their research confirms the longstanding idea that the animals hitched rides on natural rafts blown out to sea.*

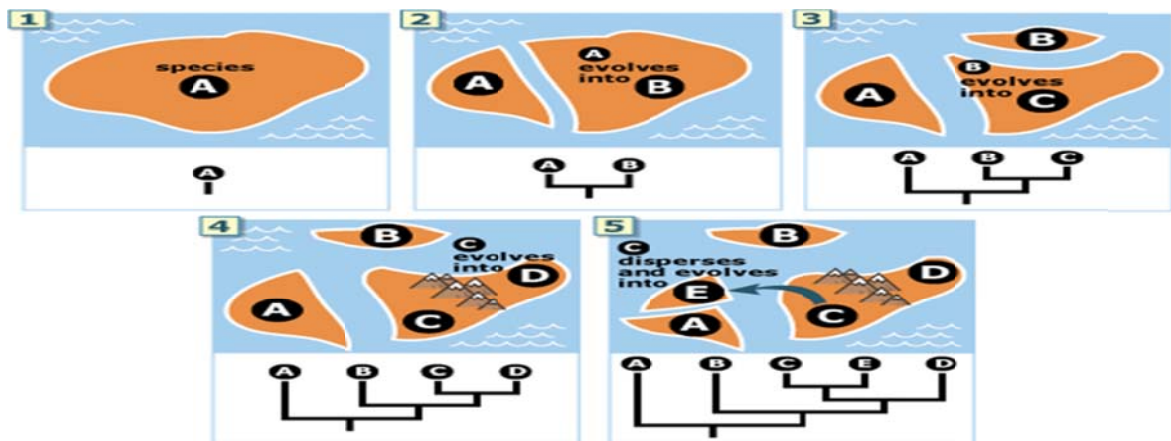
The question has always been how the animals arrived there in the first place. Madagascar appears to have been an island for at least 120 million years, and its animal population began arriving much later, sometime after 65 million years ago.

Moreover, the Madagascar study provided a test case confirming scientists' ability to model ocean and atmosphere interactions in a past greenhouse climate, Huber said. The National Science Foundation recently funded Huber to further simulate ocean currents in the Eocene epoch, roughly 39 million to 56 million years ago, using the methodology he applied to Madagascar

در حقیقت دانشمندان با انجام تحقیقات و شبیه سازی کامپیوتری میزان آب دریا ها، به این نتیجه رسیده اند که راه خشکی بین این جزیره دورافتاده (ماداگاسکار) و آفریقا بوجود آمده است و حیوانات زمانی بعد از 65 میلیون سال پیش توانسته اند که به این جزیره مهاجرت کنند.



همانطور که در شکل فوق توضیح داده شده است این مهاجرت در اثر راه خشکی بوجود آمده در حدود 62 میلیون سال پیش اتفاق افتاده است.



در حقیقت زمانی که خشکی ها به هم وصل هستند، توزیع حیوانات در سطح خشکی انجام می شود و لذا هنگامی که خشکی ها از هم جدا می شوند حیوانات در دورافتاده ترین جزایر نیز وجود دارند.

چگونه کوه اورست، در طوفان نوح به زیر آب رفته است؟!



کوه اورست با نام **نیالی ساگارماتا** (به معنی *سر آسمان*) و نام **تیتی کومولانگما** بلندترین قله کره زمین است. ارتفاع قله آن از سطح دریا معادل ۸،۸۴۸ متر می‌باشد. این کوه در رشته کوه‌های هیمالیا در مرز منطقه **ساگارماتای نیال** و **تبت** در کشور چین قرار گرفته‌است.

اما آیا در 65 میلیون سال پیش هم کوه اورست همین ارتفاع را داشته است و بلندترین قله کره زمین بوده است؟

It is thought that the [plate tectonics](#) of the area are adding to the height and moving the summit northeastwards. Two accounts suggest the rates of change are **4 mm** (0.16 in) per year (**upwards**) and 3 to 6 mm (0.12 to 0.24 in) per year (northeastwards)

حرکت صفحات زمین باعث افزایش ارتفاع کوه اورست به طور سالیانه می‌شود. دانشمندان معتقدند سرعت حرکت رو به بالای کوه اورست، 4 میلی متر در سال می‌باشد. اگر این سرعت به صورت ثابت بوده باشد انتظار می‌رود که شروع حرکت رو به بالای کوه اورست در 2212000 سال قبل (حدوداً دو میلیون سال قبل) شروع شده باشد. اما مطمئناً این سرعت نمی‌تواند ثابت بوده باشد و ممکن است که در سالهای بسیار قبل، این سرعت بسیار کمتر بوده باشد. اما بدیهی است که این سرعت هرچقدر هم که کم باشد وقتی در عدد بسیار بزرگ (65) 65000000 (میلیون) سال ضرب می‌شود تبدیل به عدد بزرگی می‌شود.

اما در طی چند سال، کوه اورست به این ارتفاع رسیده است؟ دانشمندان معتقدند که سرعت رو به بالای کوه اورست بسیار زیاد بوده است. به طوری که در طی فقط 50 میلیون سال، قله هیمالیا یعنی کوه اورست به ارتفاع 9 کیلومتری رسیده است.



Sunset view of towering, snow-capped Mt. Everest, from the village of Lobuche (Solu-khumbu), Nepal. (Photograph by Gimmy Park Li.)

The Himalayas and the Tibetan Plateau to the north have risen very rapidly. **In just 50 million years, peaks such as Mt. Everest have risen to heights of more than 9 km.**

این مطلب ثابت می کند که کوه اورست در طی 50 میلیون سال پیش به این ارتفاع رسیده است. لذا در 65 میلیون سال پیش (زمان وقوع طوفان نوح) اصلا کوه اورستی نبوده است. پس اکنون به سوال مهمی که چگونه کوه اورست به عنوان بلندترین نقطه جهان با ارتفاع 8848 متر، در طوفان نوح به زیر آب رفته است پاسخ داده می شود. و پاسخ این معما این است: کوه اورستی در آن زمان وجود نداشته است.

برای مثال: آتشفشان دماوند در محدوده استان مازندران و در شمال شرقی تهران قرار دارد. دماوند با ارتفاع 5671 متر از سطح دریا بلندترین کوه خاورمیانه به شمار می آید. این آتشفشان در بازه زمانی 2 میلیون سال تا 7 هزار سال پیش فعال بوده است و با فورانهای آتشفشانی هزاران متر مواد آتشفشانی شامل گدازه های مذاب و مواد پیروکلاستیک پدید آورده است. اگرچه برپایه تحقیقات انجام شده، فعالیت دماوند از 400 هزار سال پیش آغاز شده و این آتشفشان در بازه زمانی مابین 4 تا 7 هزار سال پیش فعال بوده است،

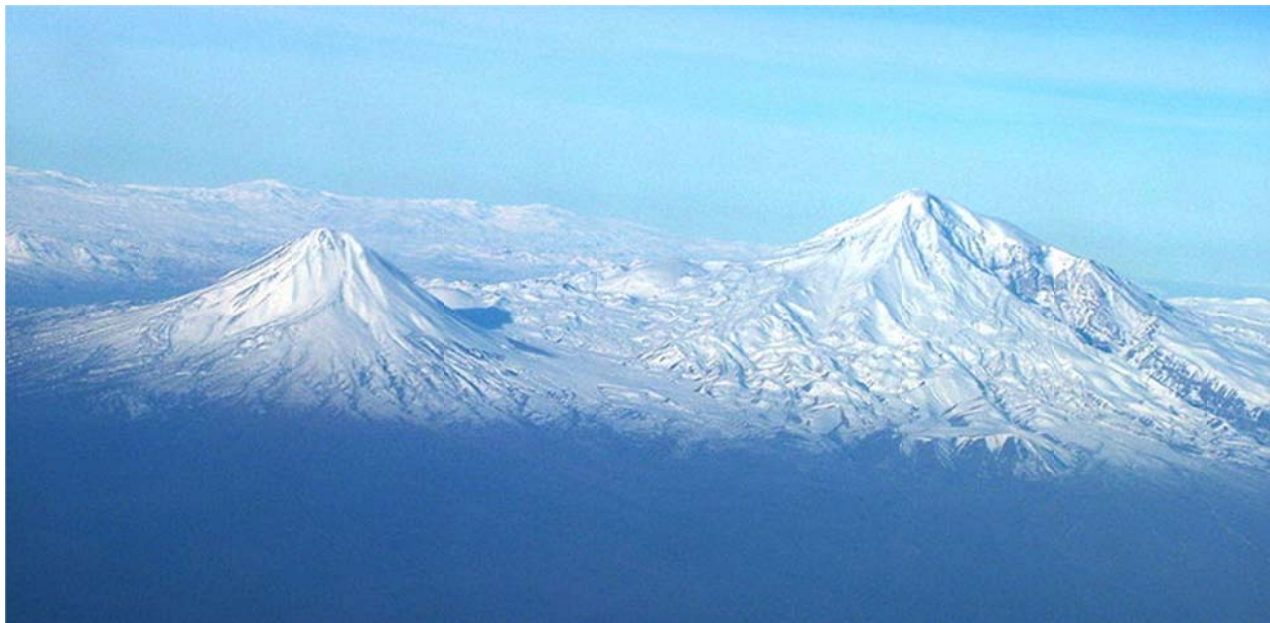
آما آیا فعالیت کوه های آتشفشانی در 65 میلیون سال پیش خاتمه یافته است؟! تا چه سالی این کوه های آتشفشانی فعال بوده اند و با خروج مواد مذاب و سرد شدن آنها، به ارتفاع کوه افزوده شده است؟

اگر خاتمه نیافته است و بخواهیم فعالیتی هر چند کوچک و افزایش ارتفاعی کوچک در طول سال را برای آن ها در نظر بگیریم (مثلا تا 20 میلیون سال پیش) لذا با توجه با فاصله زمانی طولانی

میان 20 میلیون سال پیش تا 65 میلیون سال پیش، میزان ارتفاع آن ها در 65 میلیون سال پیش بسیار کمتر از ارتفاع کنونی بوده است.

همانطور که بیان شد کوه دماوند در فاصله 2 میلیون سال پیش تا 700 هزار سال پیش فعال بوده است لذا ارتفاع آن می بایست در طی این فاصله زمانی به مقدار قابل توجه ای افزوده شده باشد.

اما در 65 میلیون سال پیش کدام کوه بلند ترین کوه بوده است؟ پاسخ به این سوال سخت می باشد.



کوه آرارات کوهی است واقع در شمال شرقی کشور ترکیه (استان آغری) در مرز ایران، جمهوری آذربایجان و ارمنستان. آرارات دارای دو قله آتشفشانی آرارات بزرگ (۵۱۵۶ متر) و آرارات کوچک (۳۹۵۲ متر) است.

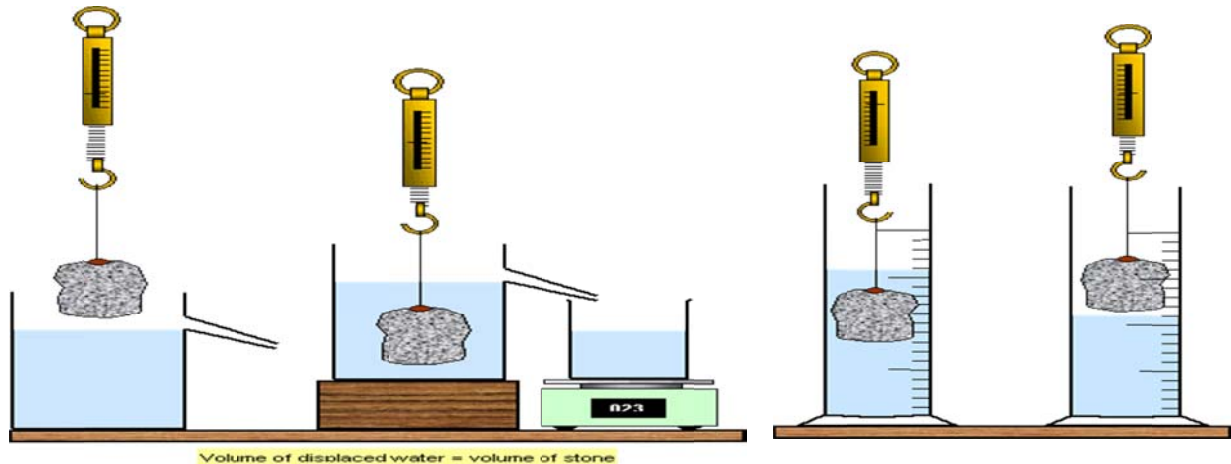
در کتاب آفرینش در عهد عتیق از آرارات به عنوان محل به خاک نشستن کشتی نوح پس از طوفان ذکر شده است. از دیگر نامهای این کوه «کوه جودی» است که در قرآن ذکر شده است.

پیش بینی می شود که کوه آرارات محل فرود کشتی نوح می باشد . این کوه یک کوه آتشفشانی است این کوه اکنون ارتفاع: 5137 متری را دارد. اما در 65 میلیون سال پیش چه ارتفاعی داشته است؟ مطمئنا ارتفاع بسیار کمتری داشته است. وقتی در 65 میلیون سال پیش اصلا کوه اورستی با ارتفاع 8848 متری وجود نداشته است. مطمئنا کوه آرارات که از نوع آتشفشانی است دارای ارتفاع بسیار بسیار کمتری بوده است.

اگر ارتفاع بالاترین نقاط زمین، یعنی کوه ها در گذشته های دور، کمتر بوده باشد آنگاه به زیر آب رفتن کامل زمین در طوفان نوح منطقی و عقلانی و شدنی می باشد.

قانون ارشمیدس و طوفان نوح!

قانون ارشمیدس می گوید: وقتی جسمی وارد سیال می شود معادل وزن سیال جابجا شده ، بر جسم یک نیروی رو به بالا وارد می شود. طبیعتاً معادل حجم جسم وارد شده به سیال، سیال (مثلاً آب) جابجا می شود و بالا می آید . برای مثال اگر توپی را وارد یک تشتی از آب کنیم سطح آب درون تشت بالا می آید. به شکل های زیر دقت کنید:



همانطور که در شکل های فوق مشخص شده است با اینکه میزان آب یکسان است اما ورود یک جسم به آب، باعث بالا آمدن سطح آب می شود. لذا اگر جسمی وارد آب های اقیانوس ها شود (شهاب سنگ و یا ورود مواد مذاب در اثر شکافته شدن زمین) سطح آب بالا می آید. اما در زمان طوفان نوح در 65 میلیون سال پیش چه چیزی می تواند وارد آب شده باشد؟!

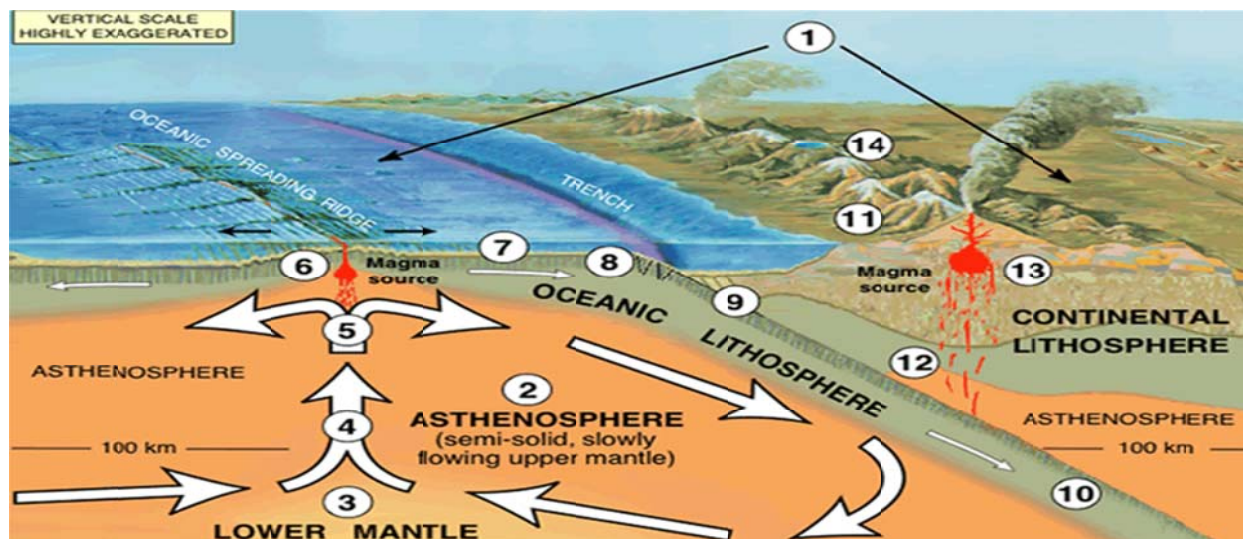
همانطور که گفته شد در 65 میلیون سال پیش اتفاقات زیر به وقوع می پیوندد:

- 1- فعالیت های آتشفشانی شدید و شکافته شدن پوسته زمین
- 2- برخورد شهاب سنگ های بزرگ به زمین
- 3- باران های شدید اسیدی و گرم شدن زمین و آب، به علت ورود مواد مذاب به اقیانوس ها و شرایط مختلف آب و هوایی

در زیر به بررسی تاثیر هر یک از عوامل فوق، در بالا آمدن آب اقیانوس ها می پردازیم.

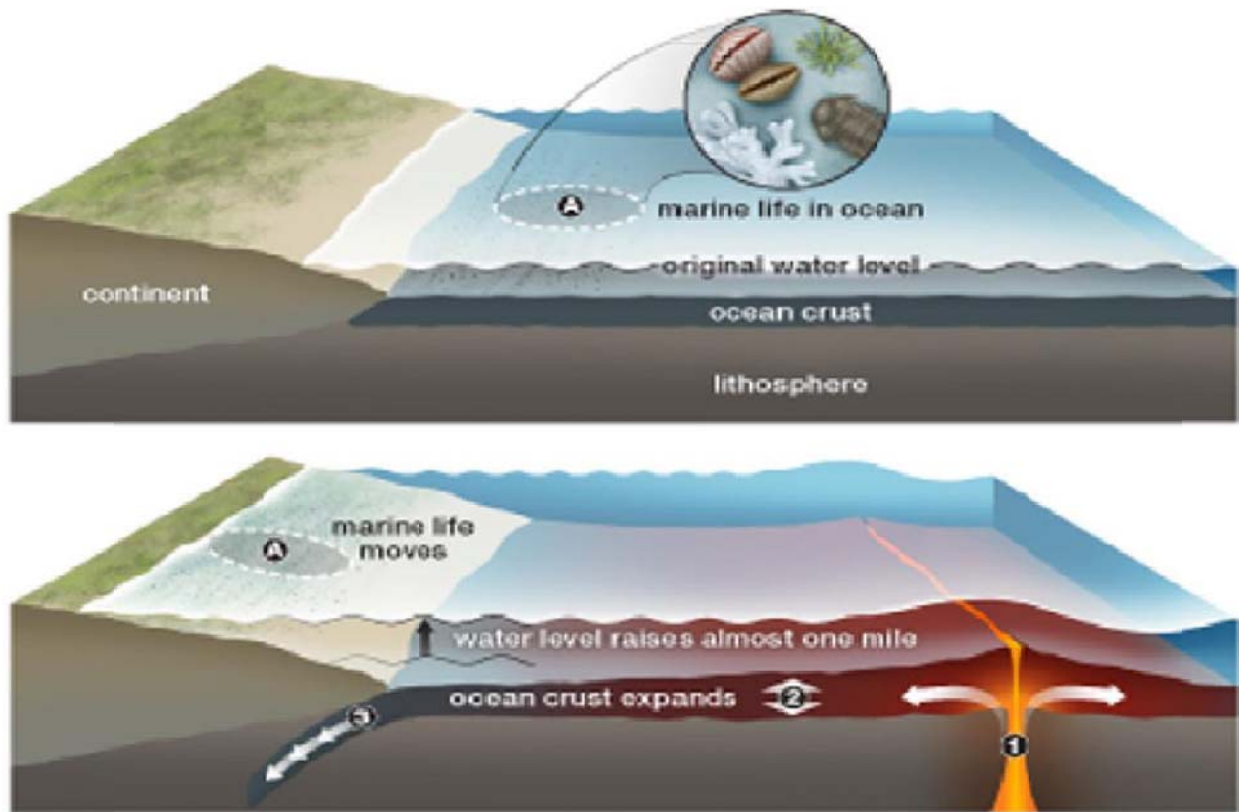
عوامل موثر بر بالا آمدن آب اقیانوس ها:

1- شکافته شدن زمین در اقیانوس ها و در نتیجه ورود حجم زیادی مواد مذاب به درون اقیانوس و در نتیجه بالا آمدن سطح آب بر اساس قانون ارشمیدس:



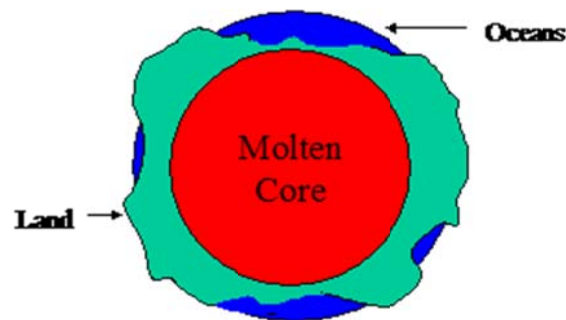
در 65 میلیون سال پیش فعالیت آتش فشانی بسیار زیادی به وقوع می پیوندد. به شکل فوق دقت کنید: در نقطه شماره 5 خروج مواد مذاب و وارد شدن آن به زیر اقیانوس ها نشان داده شده است. طبیعتا معادل حجم این مواد مذاب، سطح آب جابجا شده و بالا می آید. حال اگر میزان ورود مواد مذاب زیاد باشد (شروع تشکیل کوه های مختلف)، احتمال اینکه نقطه 14 (قله کوه در شکل) به زیر آب برود بسیار زیاد می باشد.

(توجه داشته باشید که: با تصویر برداری نمودن از اعماق اقیانوس اطلس یک خط سراسری در وسط اقیانوس کشف شد که مواد مذاب درون زمین را بیرون می ریزد و اقیانوس را به دو قسمت تقسیم می کند و طرفین خود را از هم دور می کند)



اگر خروج مواد مذاب در محل های مختلف و همزمان به وقوع بپیوندد، بر اساس قانون ارشمیدس حجم آب به مقدار زیادی بالا می آید. (احتمالاً 65 میلیون سال پیش آغاز تشکیل کوه های آتشفشانی زیادی بوده است)

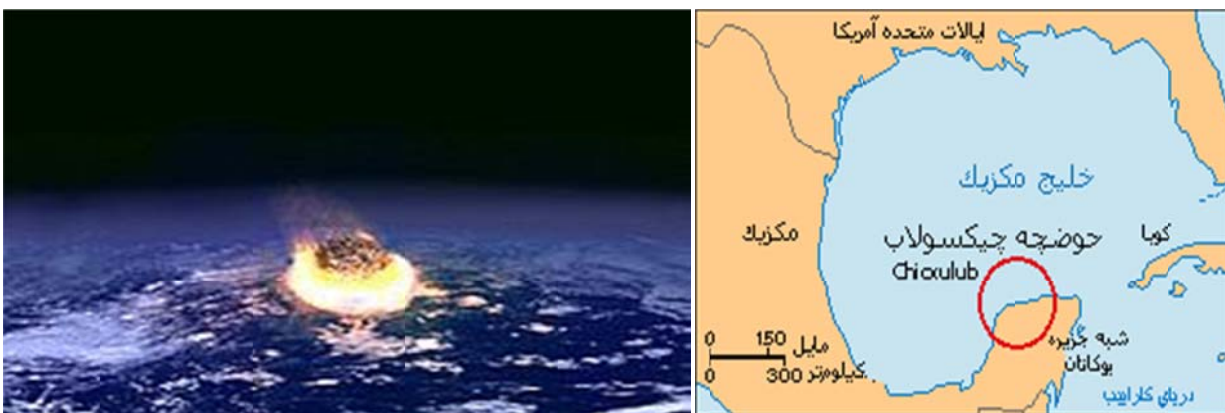
همانطور که در شکل فوق مشخص می باشد، خروج مواد مذاب باعث بالا آمدن سطح آب به میزان یک مایل (1.6 کیلومتر) می گردد. خروج این مواد مذاب در حقیقت آغاز ایجاد کوه های آتشفشانی جدید می باشد که در 65 میلیون سال پیش نیز زمان فعالیت های شدید آتشفشانی و همچنین ایجاد کوه های آتشفشانی جدید بوده است که این خود باعث بالا آمدن سطح آب اقیانوس ها می شود.



به شکل فوق دقت کنید. طبیعتاً شکافته شدن پوسته زمین (land) در قسمت اقیانوس ها (oceans) و خروج مواد مذاب موجود در هسته زمین (molten core) باعث می شود که اختلاف سطح کاهش یافته و در نتیجه مرتفع ترین نقاط خشکی نیز به زیر آب برود.

2- برخورد و ورود شهاب سنگ ها و وارد شدن آنها به درون اقیانوس ها و بالا آمدن آب به علت قانون ارشمیدس:

اگر محل برخورد شهاب سنگی به قطر 10 کیلومتر که به گفته دانشمندان یکی از عوامل انقراض دایناسورها بوده است در اقیانوس بوده باشد. معادل حجم این توپ گول پیکر سطح آب بالا می آید. جدا از حجم آب بالا آمده، مطمئنا سونامی حاصل از این برخورد موج های بسیار بزرگی و ناگهانی را ایجاد می کند. (فرصت فرار به هیچ کس نداده حتی پسر ناخلف نوح)



چاله های زیادی روی زمین وجود دارد. یک چاله که بر اثر برخورد به وجود آمده با عرض 120 مایل یا 180 کیلومتر و عمق یک مایل یا 1600 متر در شبه جزیره یوکاتان در خلیج مکزیک پیدا شده است. قدمت این چاله به 65 میلیون سال قبل برمی گردد و شاید این چاله ناشی از برخورد یک شهاب سنگ در دوره کرتاسه-ترتاری باشد. شواهدی از تسونامی های دوره کرتاسه-ترتاری نیز در تمام اطراف خلیج مکزیک پیدا شده که می تواند دلیلی بر این ادعا باشد.

تئوری های بسیار زیادی درباره این که چرا این انقراض در دوره کرتاسه-ترتاری رخ داد ارایه شده است. اما نظریه ای که به طور گسترده ای مورد قبول همه واقع شده (این نظریه در سال 1980 به وسیله لوییس آلوارز فیزیک دان و پسر زمین شناسش، والتر آلوارز پیشنهاد شد) این است که حدود 65 میلیون سال پیش، سیارکی به قطر چهار تا نه مایل یا شش تا 15 کیلومتر با زمین برخورد کرد. این تصادف پوسته زمین را سوراخ کرد و رگه هایی از گرد و غبار و مواد دیگر را به جو فرستاد و باعث آتش سوزی های عظیم، **فعالیت های آتشفشانی**، تسونامی و توفان های شدید با بادهای عظیم و **بارانهای اسیدی** شد.

3- بارش باران های شدید:

درست است که بر اساس قانون بقای ماده میزان آب موجود در کره زمین ثابت می باشد. اما اینکه چه مقدار از این آب، به صورت مایع در سطح زمین باشد و چه مقدار آن به صورت بخار (ابر) در آسمان باشد و یا اینکه چه مقدار از آن به صورت آب های زیر زمینی باشد و یا اینکه چه مقدار آن به صورت کوههای یخی در قطب باشد، می تواند در اثر شرایط مختلف تغییر کند. اگر بر اساس شرایط آب و هوایی خاص، تمام آب موجود در کره زمین به صورت مایع و در سطح زمین باشد، آنگاه ارتفاع آب، بسیار بالاتر خواهد بود. برای مثال دانشمندان معتقدند در بعضی از شرایط آب و هوایی در طی سالیان گذشته، ارتفاع آب اقیانوس ها تا بیش از 110 متر متغییر بوده است. برخی از دانشمندان معتقدند که سطح آب در 65 میلیون سال پیش بسیار بالاتر از محاسبات قبلی آنها بوده است و به وقوع یک طوفان جهانی (global flooding) در 65 میلیون سال پیش اعتقاد دارند.



When the dinosaurs were wiped out 65 to 70 million years ago, the sea level was close to 558 feet higher than today. Thus, the **global flooding** in the warm climate was far more extensive than previously calculated.

An international group of scientists have – with far greater accuracy than before – managed to model the sea level at this period, known by geologists as the cretaceous period.

Scientists from Norway and Australia has investigated past oceans with particular interest in how the sea level is affected by the relations between ocean-floor spreading and the effect of **mantle convection**.

پس مجموعه عوامل فوق به راحتی می توانند مرتفع ترین نقاط زمین در آن زمان را به زیر آب ببرند. (توجه داشته باشید که بیان شد که کوه اورست مرتفع ترین نقطه زمین در حال حاضر، در آن زمان وجود نداشته و کوه آرارات نیز دارای ارتفاع بسیار کمی بوده است)

چگونه اینهمه حیوان مختلف در یک کشتی جا شده است؟!



خلقت گرا ها، تغییرات میکرونی در موجودات را در اثر شرایط مختلف محیطی قبول دارند. در حقیقت یک خلقت گرا معتقد است که آفریدگار یک انسان به نام حضرت آدم آفریده است و این انسان، میلیون ها و بلکه میلیاردها سال هم که بگذرد باز هم انسان باقی خواهد ماند. اما از همین یک انسان، انسانهای مختلفی با رنگها و چهره های مختلف منشعب می شود در حقیقت تغییرات ایجاد شده در اثر محیط بسیار ناچیز می باشد. اما در همه این انسانها تعداد کروموزوم ها یکسان است و ساختار کلی بدن کاملا مشابه می باشد. به این معنا که حضرت آدم هم 46 کروموزوم داشته است. و میلیاردها سال بعد نیز انسانها همین تعداد کروموزوم را خواهند داشت.

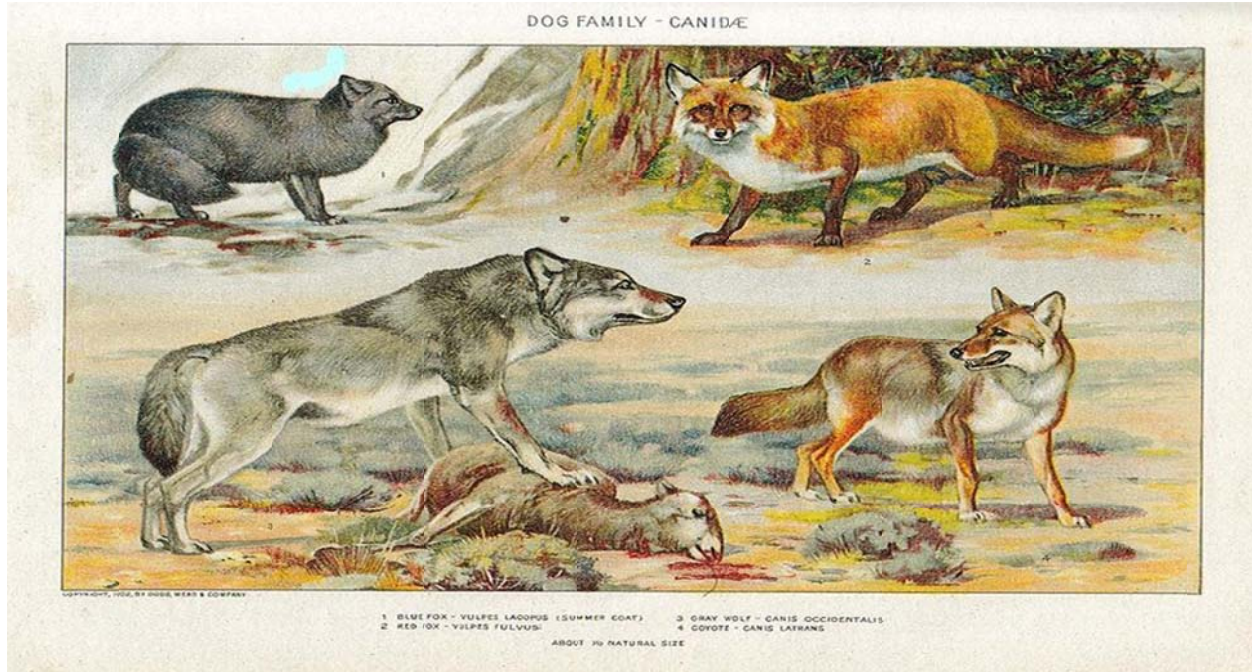
در حقیقت تمام انسانهای کره زمین منشعب شده از بازماندگان کشتی نوح (فرزندان نوح) هستند. همچنین تمام موجودات خشکی، منشعب شده از موجوداتی هستند که در کشتی نوح بوده اند. اما چگونه می توان این همه گونه مختلف را در درون کشتی نوح جا دارد؟! جواب بسیار ساده است. آیا این همه تنوع در جانوران خشکی در 65 میلیون سال پیش هم وجود داشته است؟ چه تعداد از جانوران خشکی پس از انقراض عظیم کرتاسه (انقراض دایناسور ها و همه خزندگان- طوفان نوح به ادعای من) جان سالم به در برده اند. طوفان نوح که همین دیروز اتفاق نیفتاده است که نیاز باشد تمام گونه هایی که اکنون زندگی می کنند در کشتی نوح وجود داشته باشند.

باید توجه داشت که نیاز نیست که تمام انواع میموها و گربه سانان و سگ سانان و ... در درون کشتی قرار گیرد. بلکه تنها یک جفت سگ و یک جفت گربه و یک جفت میمون و ... که در منطقه ای که نوح زندگی می کرده است در درون کشتی قرار گرفته است. و از این جفت ها، گونه های مختلف سگ و گربه و میمون و ... منشعب می شوند.

در حقیقت بجای این گونه ها و زیر شاخه های کوچک می بایست شاخه های اصلی در کشتی نوح قرار گیرند اما آیا تعداد این شاخه های اصلی زیاد می باشد؟ البته که خیر

تغییرات میکرونی بر علیه تکامل داروینی!

خانواده سگ ها:



Canidae is the biological family of carnivorous and omnivorous mammals that includes wolves, foxes, jackals, coyotes, and domestic dogs.

گرگ، روباه، شغال، گرگ سحرایی و سگ خانگی دارای نیای مشترکی می باشد که در حدود 55 میلیون سال پیش زندگی می کرده است. در حقیقت تمام سگ ها از نوعی سگ به نام کانیدائی منشعب شده اند. این سگ همان سگی است که از انقراض کرتاسه (طوفان نوح) جان سالم به در برده است و در 65 میلیون سال پیش زندگی می کرده است. روبرت واین تحقیقاتی را در زمینه خانواده سگ سانان انجام داده است:

Canidae:The *Canidae* group diverged from other *Carnivora* 50-60 million years ago. The ancestor produced 12 genera and 34 species in less than 10 million years.

(Robert K. Wayne: *Molecular evolution of the dog family*)

او معتقد است که کانیدائی از کارنیورا که حدود 50 تا 60 میلیون سال پیش می زیسته منشعب شده است و از آن نیای مشترک 34 نوع از خانواده سگ سانان در کمتر از 10 میلیون سال بوجود آمده و منشعب شده است. پس اکنون به این سوال مهم که چگونه این همه جانور در یک کشتی جا گرفته است پاسخ داده می شود. پس در آن زمان فقط همین نیای کانیدائی در کشتی قرار گرفته است. پس بجای این همه سگ سانان مختلف فقط یک سگ قرار گرفته است. آیا کشتی نوح برای شاخه های اصلی حیوانات نیز نیازمند جای زیادی می باشد؟

Canidae-group is at the family level, which includes 12 genera and 34 species and that is far more extensive than just some **micro-evolution** at the species level.

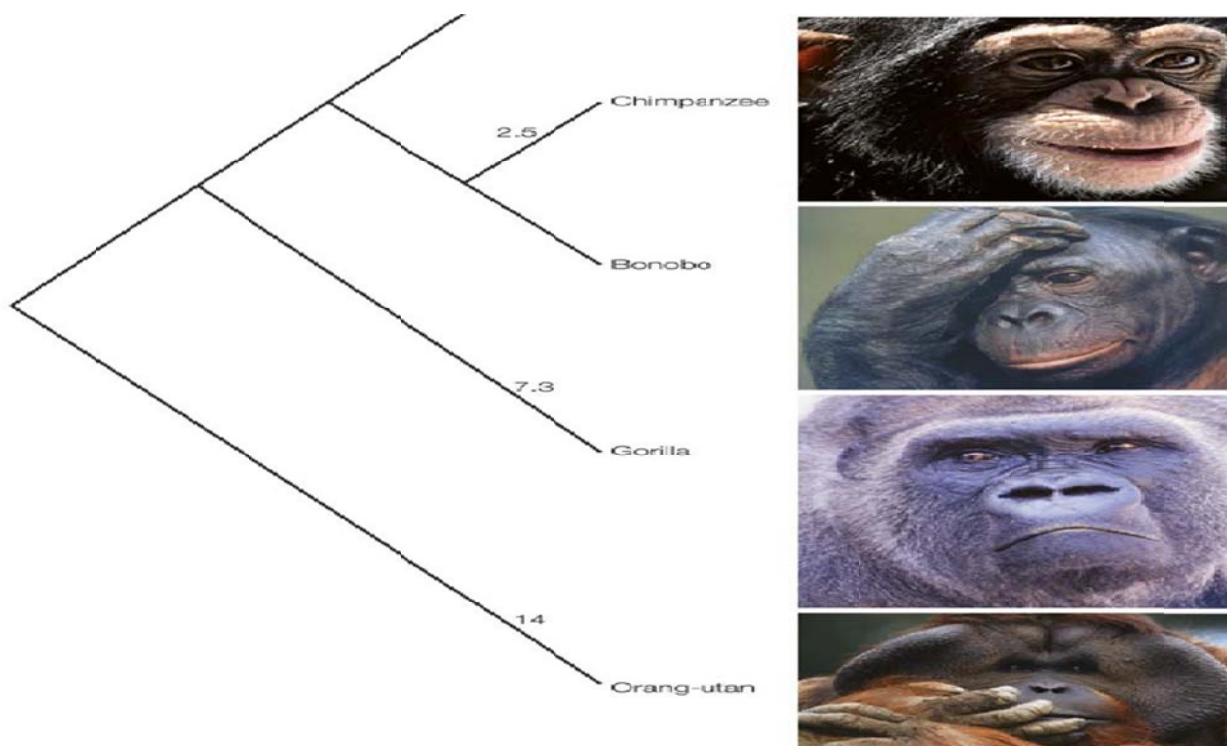
این تغییرات همان تغییرات میکرونی است که خلقت گراها آن را قبول دارند. مثل همان تغییراتی که در انسانهای مختلف در اثر گذر زمان بوجود آمده است. اما تمام آنها از یک فرد (حضرت آدم) منشعب شده اند. این تغییرات آنقدر کوچک است که ساختمان کلی بدن دچار تغییرات بسیار کوچکی می شود.



آیا واقعا بین سگ و گرگ اختلاف زیادی وجود دارد؟ جالب است بدانید که سگ (Dog) و گرگ (wolf) و شغال (jackal) و گرگ صحرايي (coyotes) همگی داری 78 کروموزوم می باشند و سگ و گرگ می توانند با هم آمیزش کنند. نوعی از سگ آنقدر شبیه گرگ می باشد که تشخیص اختلاف بین آنها بسیار سخت می باشد.

در حقیقت همین تغییرات میکرونی که مورد تأیید خلقت گراها می باشد، بر علیه تکامل داروینی می باشد. و به راحتی علت جاشدن این همه جانور مختلف در درون یک کشتی را توجیح می کند.

خانواده میمون ها:



تمام میمون هایی از جمله: گوریل، شامپانزه، بونوبو و اورانگوتان از نیایی منشعب شده اند که در 14 میلیون سال پیش زندگی می کرده است. حال اگر طوفان نوح در 14 میلیون سال پیش اتفاق افتاده باشد تنها لازم است که نیای آنها در کشتی نوح قرار گیرد. اگر زمان را به 65 میلیون سال قبل ببریم. آنگاه از بین تمام انواع میمونها لازم است که همان نیای آنها در کشتی قرار گیرد و البته این همان میمونی است که در محل زندگی نوح زندگی می کرده است و در کشتی قرار می گیرد.

در حقیقت لازم است که تنها یک نوع میمون در کشتی نوح قرار گرفته باشد و شامپانزه و گوریل و اورانگوتان و بونوبو و سایر میمون ها که همه دارای 48 کروموزوم می باشند از همان میمونی منشعب شده اند که در کشتی نوح بوده است. آیا شما بین این میمون ها اختلاف زیادی می بینید؟ خیر همه آنها میمون بوده و هیچ پیشرفتی نسبت به نوع دیگر نداشته اند.

طوفان نوح و خرس و خرس قطبی!



معمولا سوالی که پرسیده می شود، این است که چگونه حضرت نوح مثلا به قطب رفته و یک خرس قطبی را با خود آورده و در کشتی گذاشته است؟ چگونه می توان این حیوانات را از نقاط مختلف زمین جمع کرد و در یک کشتی گذاشت؟!

باید بیان شود که این نوح نبوده که به قطب رفته است، بلکه این خرس بوده که به قطب رفته است. حضرت نوح نوعی خرس را که نیای خرس های قهوه ای و قطبی است و در منطقه ای که نوح زندگی می کرده وجود داشته است در کشتی می گذارد و این حیوان در طی هزاران سال بعد از پیاده شدن از کشتی نوح جمعیتشان افزایش یافته است و با توجه به اینکه در آن زمان قاره ها به هم وصل بوده اند لذا به نقاط مختلف مهاجرت کرده اند. این موضوع در مورد سایر حیوانات نیز اتفاق افتاده است. اساسا یکی از دلایلی که در تائید حرکات صفحات زمین (plate tectonic) استفاده می شود همین متشابه بودن تنوع حیات حیوانات در مناطقی است که زمانی به هم وصل بوده اند. توجه داشته باشید که تنوع حیات در منطقه ای که نوح در آن زمان زندگی می کرده است الزاما ناپیستی اکنون هم وجود داشته باشد. بلکه این تنوع می تواند اکنون دستخوش تغییر شده باشد. مثلا کسی نمی توان بگوید: که فیل فقط در هند است و یا کانگورو فقط در استرالیا می باشد.

اجازه بدهید همین خرس قطبی را بیشتر توضیح بدهم:

فرض کنید دو گروه انسان مختلف به قطب سفر کنند. گروه اول: سیاه پوستانی که لباس های سیاه نیز پوشیده اند و گروه دوم: سفید پوستانی که لباس سفید پوشیده اند. طبیعتا در محیطی که پوشیده از برف است گروه اول به راحتی دیده می شوند و ممکن است توسط موجودات مختلف مورد حمله واقع شوند (مثلا توسط همین خرس قطبی) و یا اینکه نتوانند موجودی را برای تغذیه شکار کنند زیرا از دور دیده می شوند. لذا به مرور زمان جمعیت گروه اول کاسته می شود و فقط گروه دوم که به راحتی در محیط استتار می شوند باقی می ماند. من این را قانون استتار می نامم. استتار همان چیزی است که انسان ها از آن به عنوان یک نیروی دفاعی در مقابل دشمن در جنگ ها استفاده می کنند و اینگونه بقای خود را محتمل تر می سازند.

حال فرض کنید یک دسته خرس های قهوه ای خانه طبیعی خود را رها کنند و به سمت شمال (قطب شمال) حرکت کنند. در این محیط جدید خرس ها با پوست رنگ روشنتر راحتتر می توانند خوک های آبی را شکار کنند و اینگونه بقای خود را محتمل تر می سازند و نهایتاً رنگ جمعیت خرس ها تغییر می کند. این همان قانون استتار است. آیا شما بین خرس قهوه ای و خرس قطبی اختلاف زیادی بجز اختلاف در رنگ پوست می بینید؟

لذا تنها یک نوع خرس در کشتی قرار گرفته است و از همان خرس، در اثر گذر زمان خرس های مختلف منشعب شده اند ولی خرس تا میلیاردها سال دیگر، همان خرس خواهد ماند و به واسطه تغییر نمی شود.

در مورد سایر حیوانات نیز به همین شکل بوده است. فقط یک جفت حیوان در کشتی قرار گرفته است و از همان یک جفت در طی زمان 65 میلیون سال، گونه های مختلف از آن نوع حیوان منشعب شده اند. طبیعتاً قرار دادن شاخه های اصلی در درون یک کشتی کاری شدنی خواهد بود.

در حقیقت باید گفت که چه حیوانات خشکی از انقراض عظیم کرتاسه جان سالم به در برده اند؟ مطمئناً تعداد این حیوانات بسیار اندک می باشند. این تعداد حیوان همان حیواناتی هستند که در کشتی نوح قرار گرفته اند.

بررسی نظریه انقراض دایناسورها توسط طوفان نوح!

همانطو که بیان شد این نظریه به سوالات مهمی پاسخ می گوید:

- 1- علت انقراض دایناسورها
- 2- بررسی امکان وقوع طوفان جهانی نوح
- 3- چگونگی به زیر آب رفتن کوه های بلندی همچون اورست
- 4- چگونگی بالا آمدن سطح آب به مقدار زیاد
- 5- علت باقی ماندن برخی از حیوانات بصورت کاملا گزینشی پس از انقراض عظیم کرتاسه (همچون مرغ و خروس و شتر مرغ)
- 6- رد کامل نظریه تکامل داروینی و همزیستی انسان ها با دایناسورها
- 7- پاسخ به این سوال که چرا حوای میتوکندریایی قبل از آدم رنگین تن بوده است

مواردی که باعث تقویت این نظریه می شود:

- 1- کشف اجساد و رد پاها و همچنین وسایل دست ساز انسانهایی که بسیار قبل از 5 میلیون سال پیش زندگی می کرده اند.
- 2- بررسی و اثبات امکان وقوع طوفانی جهانی در 65 میلیون سال پیش بر اساس شبیه سازیهای کامپیوتری و مدارک زمین شناسی
- 3- کشف این مطلب که ساعت مولکولی و ژنی اشتباه بوده است و زمان حضور آدم رنگین تن به زمان های بسیار قبل تر بر می گردد.

مواردی که باعث رد این نظریه می شود:

- 1- اثبات درست بودن ساعت مولولی و ژنی، مبنی بر زمان حضور آدم رنگین تن (حضرت نوح) در 65 تا 90 هزار سال قبل (در این صورت نظریه منطقه ای بودن طوفان نوح درست تر می باشد)
- 2- عدم کشف اجساد و ردپاها و همچنین وسایل دست ساز انسانهایی که در زمان های بسیار قبل زندگی می کرده اند

وسایل دست ساز و ردپای انسانها مربوط به میلیون ها سال پیش!



metallic tubes dug out of 65-million-year-old Cretaceous chalk in France

تیوب فلزی پیدا شده در فرانسه مربوط به دوران کرتاسه در 65 میلیون سال پیش



human finger found in the Canadian Arctic also dates back 100 to 110 million years ago

جا دست انسان پیدا شده در کانادا مربوط به 100 تا 110 میلیون سال پیش (قاره آمریکا)



Large Shoe Print in Rock-northern Washington state- between 10 and 20 million years old

جا کفش بزرگ مربوط به 10 تا 20 میلیون سال پیش در شمال واشنگتون (قاره آمریکا)



Footprints on top of Trilobite Fossil-300 to 600 million years ago-Tuba City, Arizona

جا پای انسان بالای فسیل یک تریبلیت در آریزونا - 300 تا 600 میلیون سال پیش (قاره آمریکا)



Human footprint 5 to 15 million years old in Bolivia

جا پای انسان مربوط به 5 تا 15 میلیون سال پیش در بولیوی (قاره آمریکا)



Very Large Foot Print in Solid Granite- rugged mountain in the Cleveland National Forest.

جا پای بزرگ انسان با قدمت بسیار بالا بر روی یک سنگ گرانیتی (قاره آمریکا)



human and dinosaur foot print -Paluxy River in Glen Rose Texas

جا پای انسان در کنار جا پای دایناسور در جلن روز تگزاس (قاره آمریکا)



Creation Evidence Museum

Cretaceous limestone- Paluxy River near Glen Rose, Texas-human footprint intruded by a dinosaur footprint-125 million to 100 million years ago

سنگ آهکی شامل جا پای انسان و دایناسور در جلن روز تگزاس مربوط به 125 تا 100 میلیون سال پیش (قاره آمریکا)



Zapata track, found in Permian limestone in New Mexico

جا پای انسان در سنگ آهگی مربوط به دوران پرمین در نیو مکزیکو (قاره آمریکا)

بررسی صحت ردپاهای پیدا شده!

هر چند جاپاهای فراوان نظریه ارائه شده را بیشتر تأیید می کند اما در زیر فقط به بررسی یکی از این جا پاها می پردازیم. طبیعتاً صحت همین جا پا، برای تأیید نظریه ارائه شده و همچنین رد نظریه تکامل داروینی کفایت می کند.



human and dinosaur foot print -Paluxy River in Glen Rose Texas

جاپاهای یافته شده از اهمیت بسیار زیادی برخوردار هستند. طبیعتاً تکامل گراها به انکار این جاپاها خواهند پرداخت. البته تعداد این جاپاها به اندازه ای زیاد می باشد که نمی توانند تمام آنها را تقلبی بدانند. مثلاً در یکی از سایت های تکامل گرا، به رد قدمت جاپاهای پیدا شده در جلن روز تگزاس (تصویر فوق) پرداخته شده است. و قدمت این جا پا را بجای 150 میلیون سال، فقط **3.7 میلیون سال** و هم قدمت لوسی در لاتولی می داند.

There are of course several fully **accepted cases of fossilised human footprints** but they all date from before Mary Leaky's discovery of the '**Lucy**' footprint in **Laetoli**, which is estimated at 3.7 million years old. This is currently the oldest un-refuted humanoid footprint on record. All other footprint from rock strata from before this date are considered hoaxes or coincidences. The following examples are a selection of accredited reports of human footprints (*remains*) in strata older than **3.7million years**.

در متن فوق نویسنده، صحت جاپا را درست می داند اما قدمت آن را تنها 3.7 میلیون سال پیش می داند اما نکته مهم این است که اکثر جاپاهای پیدا شده در آمریکا می باشند. و تکامل گراها سفر انسان به این قاره را در حدود 30 هزار سال پیش و آن هم در زمان عصر یخبندان می دانند. حال اگر قدمت این جاپاها را بجای 150 میلیون سال فقط 3.7 میلیون سال پیش فرض کنیم، مشکلی که برای تکامل گراها بوجود می آید این است که چگونه ممکن است که انسانها در 3.7 میلیون سال پیش در قاره آمریکا باشند؟! از طرف دیگر، در کنار جا پای پیدا شده جا پای یک

دایناسور وجود دارد و این در حالی است که دایناسورها 65 میلیون سال پیش منقرض شده اند. این تناقض را چگونه می توان پاسخ گفت؟

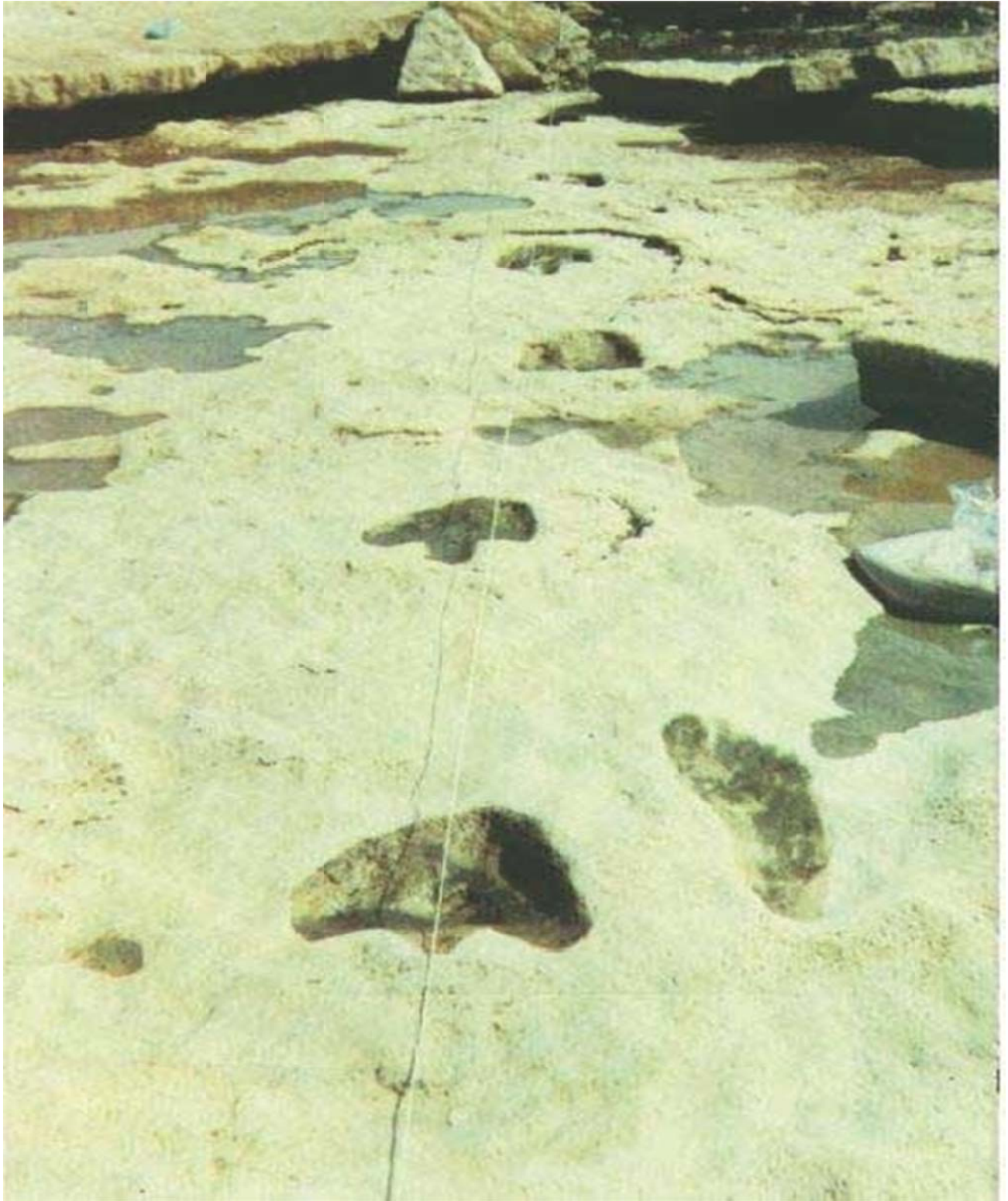
چگونه ممکن است در 3.7 میلیون سال پیش و زمانی که قاره آمریکا از آسیا جدا بوده، انسان ها توانسته اند به این قاره سفر کنند؟ آیا در 3.7 میلیون سال پیش نیز یخبندان بوده است؟! پس ادعای تکامل گراها مبنی بر انتقال انسان ها از تنگه برینگ در 30 هزار سال پیش و در عصر یخبندان چه می شود؟!

جالب است بدانید که این جاپا بر روی سنگی مربوط به دوره مزوزئیک می باشد. دوران مزوزئیک مربوط به 65 تا 250 میلیون سال پیش می باشد. در شکل زیر می توانید تصویر همان جاپا را از نمای دیگر ببینید:



در حقیقت بر اساس نظریه ارائه شده، انسان ها بسیار قبل از طوفان نوح در 65 میلیون سال پیش نیز در قاره آمریکا بوده اند و تمام آنها و دایناسورها در انقراض عظیم کرتاسه (طوفان نوح) نابود شده اند و پس از این طوفان، انسان ها و حیوانات در 65.5 میلیون سال پیش و پس از پیاده شده از کشتی نوح، در طی هزاران سال جمعیتشان به تدریج زیاد شده است و زمانی که آسیا و آمریکای شمالی به هم وصل بوده اند توانسته اند وارد قاره آمریکا شوند.

در شکل زیر همین جاپا از نمای دیگر نشان داده شده است:



در شکل زیر تصویر آقای تیلور (Taylor) که این جاپاها را پیدا کرده است دیده می شود، جالب است بدانید که این جاپاها پس از یک باران شدید پیدا شده است. توجه داشته باشید که کشف جاپاهایی با این قدمت حتی برای خلقت گراهایی که طوفان نوح را در 4500 سال پیش و حضور حضرت آدم بر روی زمین را نهایتاً 10 هزار سال پیش می دانند، خوشایند نمی باشد.

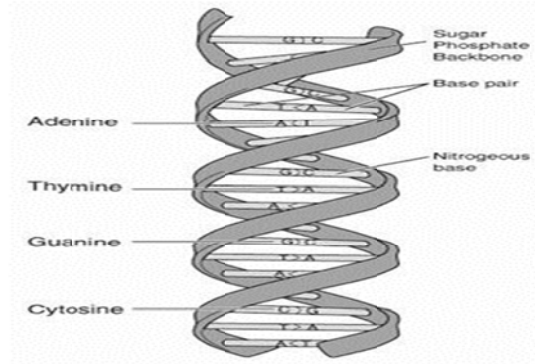


پنهان سازی این اسناد و جاپاها و فسیل ها، طبیعتاً با افزایش دانشمندان و محققین خلقت گرا، در آینده کمتر به وقوع خواهد پیوست. و باید منتظر پیداشدن اسناد و مدارک بیشتری در آینده باشیم. هر چند همین مدارک نیز برای تائید نظریه ارائه شده کافی می باشد.

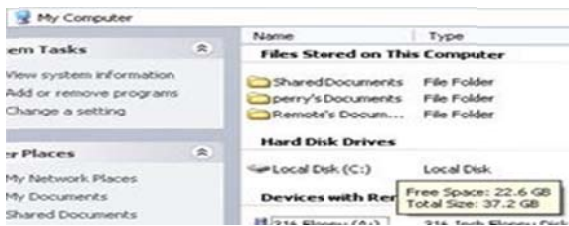
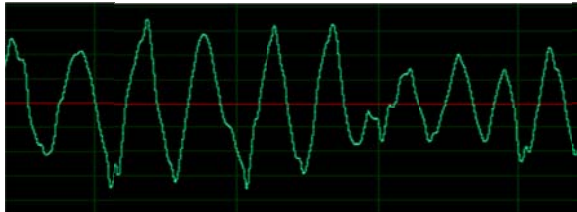
فصل سوم:

اثبات خلقت

اطلاعات و تکامل!



دی ان ای چیست؟ رشته های دی ان ای از واحدهایی متشکل از قند و گروه فسفات می باشد که به صورت متناوب و تکراری در طول رشته قرار گرفتند. همچنین DNA حاوی چهار زیر واحد dc و dg و dA و dT و مقادیر متوالی dA و dT با یکدیگر و dc و dg نیز با یکدیگر مساوی می باشند. اما دی ان ای، تنها یک مولکول پروتئینی نمی باشد بلکه یک کد، یک زبان و یک مکانیزم ذخیره اطلاعات است. مفهوم کد چیست؟ در شکل های زیر در سمت چپ کدهای موسیقی و کد باینری صفحه ویندوز نمایش داده شده است. در حقیقت می توان گفت که کد موسیقی نقشه ای است برای ایجاد موسیقی که به صورت رمز گونه نوشته شده است. همچنین کد های باینری ترکیبی از ۰ و ۱ هستند که در کنار هم قرار گرفته اند و مفاهیم خاصی را بیان می کنند. نقشه شماتیک یک شهر نیز مجموعه از علائم و کد می باشد که هر کدام از آن ها معنی و مفهوم خاصی دارد و هر نقشه منحصر به همان شهر می باشد و اطلاعات همان شهر را نشان می دهد.



زبان نیز یک کد و یک قرارداد می باشد. هر لغت در هر زبانی، از تعدادی از کلمات تشکیل شده است که با در کنار هم قرار گرفتن آنها معنی و مفهوم و اطلاعات خاصی بیان می گردد. مثلا: برادر بزرگ به روش های مختلف نوشته می شود:



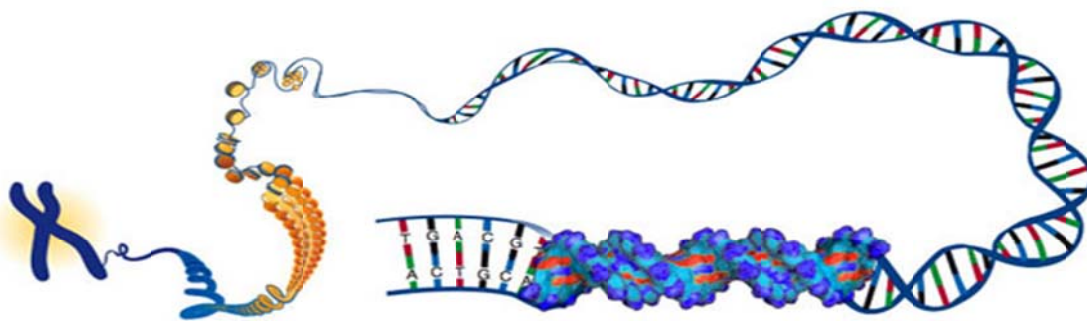
哥哥 - ge1 ge = older brother

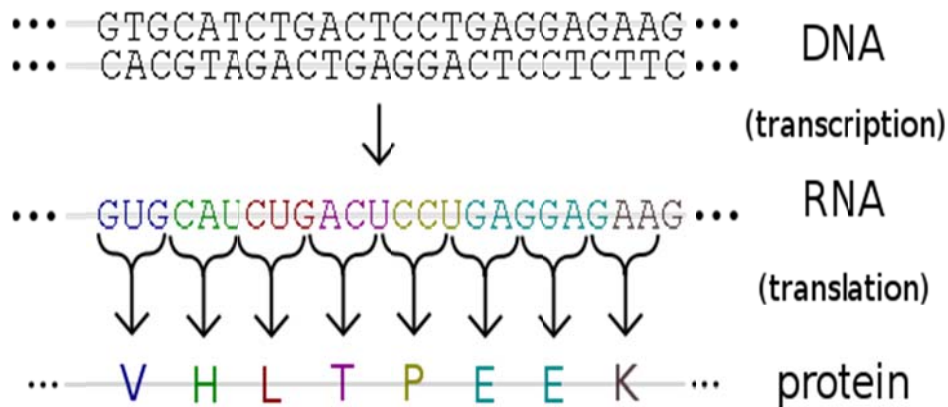
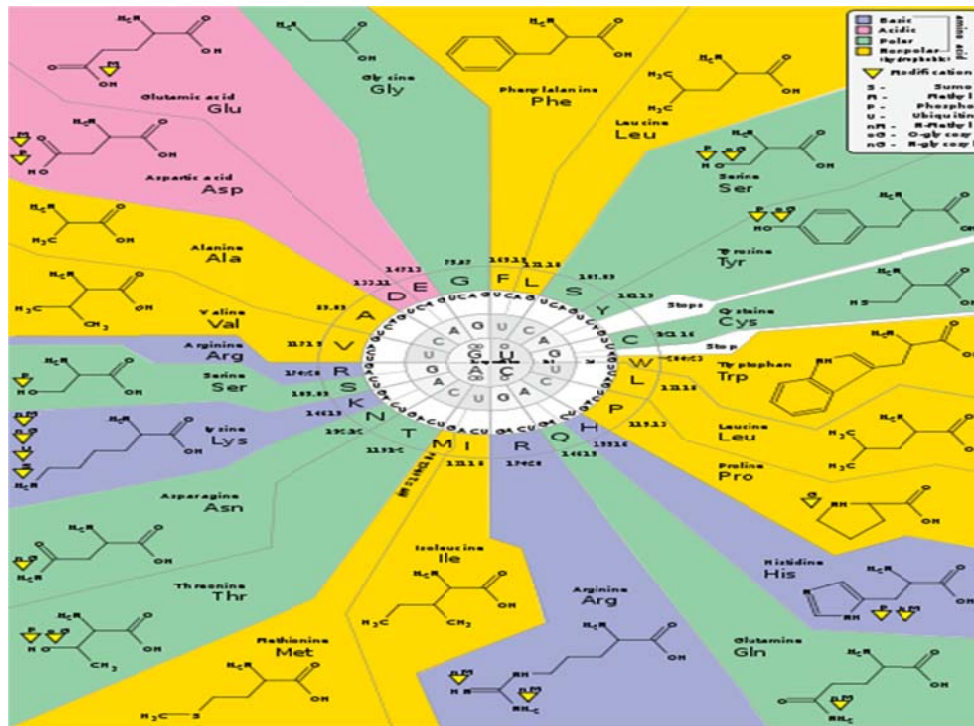
همانند کدهای بیان شده در درون سلول نیز دی ان ای (DNA) اطلاعات و نقشه منحصر به فرد هر شخصی را در خود قرار داده است. در زبان DNA، حروف شامل (A, C, T, G) می باشند. که در RNA به (A, C, U, and G) تبدیل می شوند. کلیه اطلاعاتی که برای ساخت سلول جدید مورد نیاز است در مولکول دی ان ای رمز نویسی می شود. برای نشان دادن یک کپی از شما، نیاز به سه بیلیون از این کدها می باشد و در کنار هر سلول بدن شما این سه بیلیون کد وجود دارد.



ATG-TCA-AAT-AAA-AGT-AAT-GAT-AAT-GGC-AGA-GCA-TAT-GAG-TTT-GCA-TTT-ATA-AAT-GAA-TTA-GGA-CGC-ATT-GCA-ACT-CAA-AAT-CAG-AAT-ATA-AAT-ATC-GAA-AAG-AAT-TCT-AGC-TAT-TAC-GTA-GTT-GAG-AAA-TCT-TGG-AGT-ACA-TTA-TCG-GAT-CTT-GAA-AAA-GAA-AAA-TAT-ACA-AAA-AGT-GCA-ATT-GCT-GGT-ATC-AAT-CTT-ATA-ACA-AGC-TTA-GAG-CCA-ATA-ATA-GAA-GAT-GGT-AAT-GGT-GTA-TTA-AAC-TTA-AAA-ATA-CAA-GCT-GAT-AAT-AAA-GGT-GAA-TTA-GGC-GAT-ATT-AGA-GAT-ATT-TTA-ATT-CAA-AGA-GAA-AAT-ATT-AAT-TGG-GAA-ATT-GGT-TTA-AGT-TTA-AAA-CAT-AAT-CAT-TTT-GCT-GTG-AAA-CAT-AGT-CGT-TTA-TCA-CAT-AAA-ATT-GAT-TTT-TCA-GAA-AAA-TGG-ITC-CAA-TTA-CCT-TCT-TCT-CAA-AAT-TAT-TGG-GAT-AAT-ATA-CTC-CCT-ATT-TTT-GAG-AAA-TTA-GAA-ATT-TAT-AAA-AAA-GAT-AAA-ATA-AAA-TGG-AGA-GAG-TTA-TCT-AAT-AAA-GAA-GAT-IGC-ATT-TAT-TAT-CCC-ATA-CTT-AAA-TCA-TTT-ATA-GCA-GAA-ATT-AAA-GAA-AAG-TAT-GAT-AAA-TAT-AAT-TCT-ATT-GTT-CCA-CAG-AGA-ATG-GTT-GAA-TAT-TTA-CTT-GGA-TAT-TTT-GAT-TTC-TAT-AAA-ATC-ATA-AGT-CAA-GAT-AAT-AAG-AAA-CTA-ACA-TCT-ATC-CAA-TCA-TTT-AAT-TTA-CGT-GGA-ACA-CTA-AAT-AAA-CCC-TCT-AAA-AAA-CGA-AAG-GCA-GAC-ATT-TTT-ATA-CCT-GTA-GCT-AAT-TTA-CCA-ACT-AGA-ATC-ATT-GAT-ATA-GAT-TTT-AAG-CCA-AAT-AGT-AAA-AAC-ACG-GTT-GAA-TTA-TAT-TTA-GAT-AAA-GGA-TGG-CAA-TTT-AGT-TTT-AGA-ATA-CAT-AAT-GCT-TCT-ACT-ATT-ATT-GAA-CCG-AGC-TTG-AAA-TTT-GAT-ATA-AAA-CTT-ATT-GGT-GTT-CCT-GCC-ACA-ATA-ATT-TGT-TTA-GAG-ACC-CCT-TGG-GAA-GAA-TGA

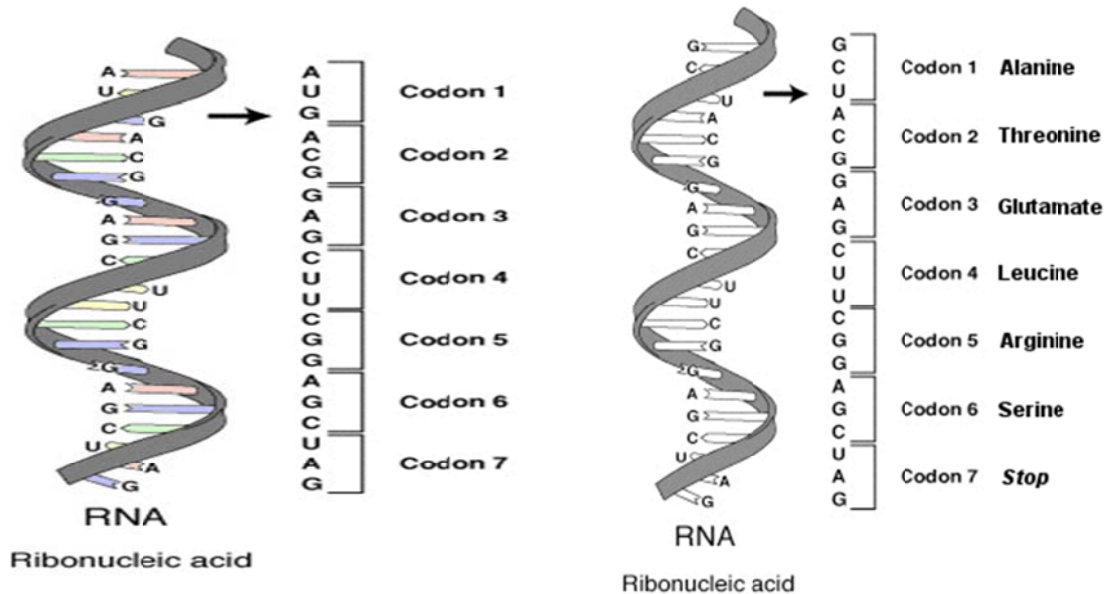
اما اطلاعات موجود در دی ان ای چگونه خوانده می شود؟



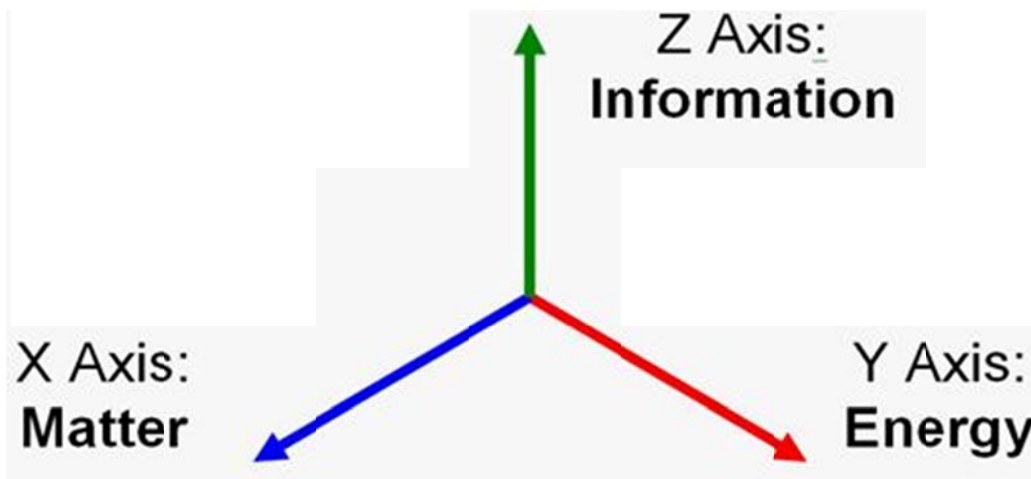


Second letter

| | U | C | A | G | | |
|--------------|---|--|--|--|--|------------------|
| First letter | U | UUU Phenylalanine UUC Leucine | UCU Serine UCC Serine UCA Serine UCG Serine | UAU Tyrosine UAC Tyrosine UAA Stop codon UAG Stop codon | UGU Cysteine UGC Cysteine UGA Stop codon UGG Tryptophan | U C A G |
| | C | CUU Leucine CUC Leucine CUA Leucine CUG Leucine | CCU Proline CCC Proline CCA Proline CCG Proline | CAU Histidine CAC Histidine CAA Glutamine CAG Glutamine | CGU Arginine CGC Arginine CGA Arginine CGG Arginine | U C A G |
| | A | AUU Isoleucine AUC Isoleucine AUA Methionine; initiation codon AUG Methionine; initiation codon | ACU Threonine ACC Threonine ACA Threonine ACG Threonine | AAU Asparagine AAC Asparagine AAA Lysine AAG Lysine | AGU Serine AGC Serine AGA Arginine AGG Arginine | U C A G |
| | G | GUU Valine GUC Valine GUA Valine GUG Valine | GCU Alanine GCC Alanine GCA Alanine GCG Alanine | GAU Aspartic acid GAC Aspartic acid GAA Glutamic acid GAG Glutamic acid | GGU Glycine GGC Glycine GGA Glycine GGG Glycine | U C A G |



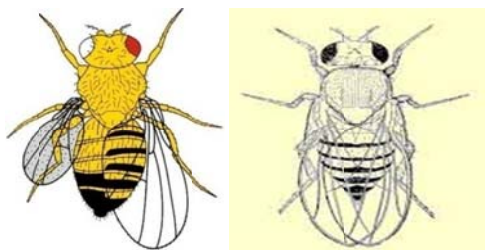
بنابراین ذخیره کننده و انتقال دهنده اطلاعات ژنتیکی و یا به عبارتی ارثی این دسته از مولکولها هستند . این مولکول ها وزارت اطلاعات سلول شناخته شده، که حاوی اطلاعات محرمانه برای هر شخص خاص هستند . اگر قرار باشد اطلاعات ذخیره شده در DNA نوشته شود، لازمه آن فراهم سازی کتابخانه بزرگی با 900 جلد کتاب 500 صفحه ای است؛ اما اطلاعاتی که این کتابخانه بزرگ نگاهداری می کند در مولکولهای DNA داخل هسته سلول رمز نویسی می شود؛ این اطلاعات در ۱۰۰ تریلیون سلول بدن انسان وجود دارند و اطلاعات کاملی از رنگ مو و چشم و پوست و همچنین قد و شکل و ساختمان ۲۰۶ استخوان بدن، ۶۰۰ ماهیچه و هزار تریلیون رابطه بین نرونهای مغز و نقشه مربوط به ۹۷۰۰۰ کیلومتر رگ را در خود ذخیره می کنند.



اطلاعات (information) توسط ماده (matter) و انرژی (energy) منتقل می شود. همچنین اطلاعات در ماده و انرژی ذخیره می شود. اما ماده و انرژی خود نمی توانند اطلاعات را بوجود بیاورند.

برای ایجاد عضو جدید در یک گونه، می بایست اطلاعات لازم برای ساخت این عضو در دی ان ای موجود زنده قرار بگیرد. همچنین این عضو می بایست با سایر اعضا در ارتباط باشد و بصورت هماهنگ عمل کند. مثلاً برای ایجاد یک بال در یک خزنده می بایست اطلاعات مربوط به ساخت بال، در دی ان ای قرار گیرد.

اما با جهش های تصادفی، هیچ گونه اطلاعات جدیدی در دی ان ای قرار نمی گیرد. در سیستم های اطلاعاتی و ارتباطی، جهش اتفاقی همانند یک نویز می باشد که همیشه باعث خرابی سیگنال ها می گردد و هرگز نمی تواند اطلاعات جدیدی را بوجود بیاورد و یا باعث زیاد شدن اطلاعات شود.



در قرن ۲۱ تلاش های زیادی برای ایجاد جهش هایی در دی ان ای و ایجاد مخلوقات جدید بر روی مگس های میوه انجام شد ولی چیزی جز مگس های میوه مریض که دیگر قادر به تولید مثل و یا پرواز نبوده اند بدست نیامده است. و ثابت شده است که یک مگس میوه برای همیشه مگس میوه خواهد ماند. و این به آن معنی است که: با جهش اتفاقی نمی توان اطلاعات موجود در دی ان ای را افزایش داد.

دی ان ای فقط یک مولکول نیست بلکه یک کد، یک زبان و یک مکانیزم ذخیره اطلاعات است. تمام کدهایی که ما می شناسیم توسط یک هوش ایجاد می شوند. یک هوش و یک انسان هوشمند کدهای باینری (۱ و ۰) کامپیوتر را می نویسد. همچنین یک هوش کدهای موسیقی را می نویسد. بنابراین اطلاعات موجود در دی ان ای می بایست توسط یک هوش ایجاد شده باشد. در حقیقت دی ان ای و اطلاعات موجود در آن ثابت می کند که یک طراح بینهایت هوشمند (آفریدگار) وجود دارد.

همچنین اطلاعات از جنس ماده و انرژی نیست و امکان ایجاد اطلاعات توسط ماده و انرژی وجود ندارد. ایجاد اطلاعات توسط ماده همانند آن است که در یک کامپیوتر (سخت افزار-ماده) با گذر زمان و تحت تاثیر محیط، نرم افزار (اطلاعات) بوجود بیاید که چیزی کاملاً غیر ممکن است زیرا اطلاعات از جنس ماده نیست.

در حقیقت چون امکان ایجاد اطلاعات توسط ماده و انرژی وجود ندارد و چون برای ایجاد عضو جدید و یا ایجاد گونه جدید می بایست اطلاعات موجود در دی ان ای تغییر کند لذا هیچ مکانیزم تکاملی که بتواند یک گونه را به نوع دیگر تبدیل کند وجود ندارد.

در حقیقت دو مکانیزم تکاملی، یعنی انتخاب طبیعی (*selection natural*) و جهش اتفاقی (*random mutation*)، به هیچ وجه قادر به ایجاد اطلاعات نمی باشند و لذا امکان ایجاد اطلاعات جدید برای ایجاد عضو جدید در یک گونه و یا ایجاد گونه جدید توسط محیط و ماده وجود ندارد و این چیزی است که تکامل داروینی را با یک بحران مواجه می سازد.

موتوری با بازده ۱۰۰٪!

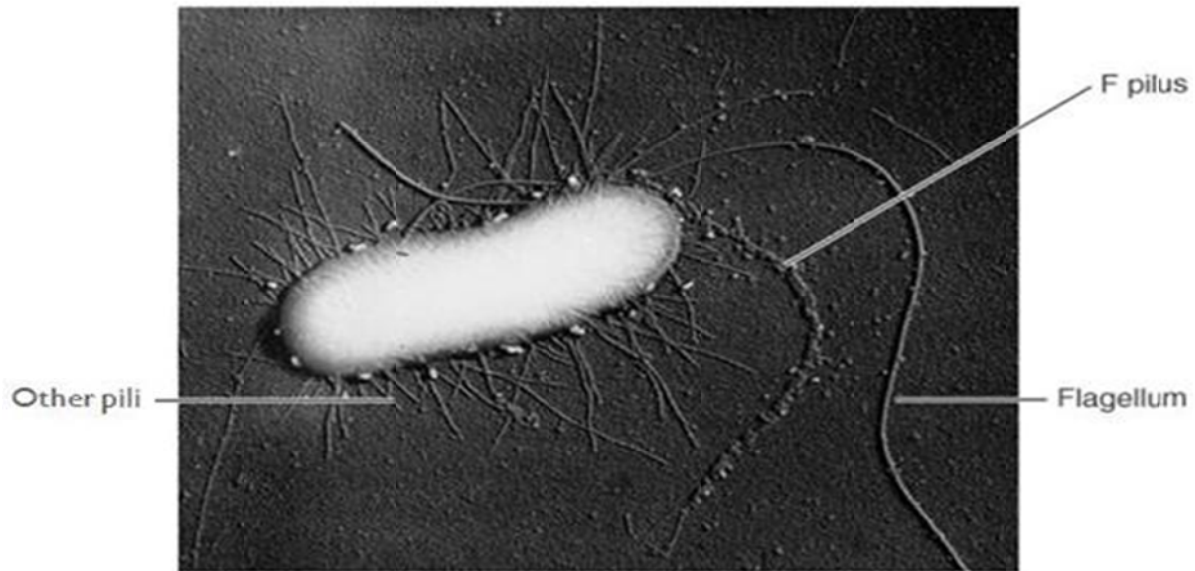


به نظر شما آیا تا کنون ماشینی ساخته شده است که بازده آن 100% باشد؟ خیر بشر تا کنون نتوانسته است چنین ماشینی را بسازد و حتی کارآمدترین ماشین‌هایی که به دست بشر ساخته شده است حداقل مقداری از انرژی را به صورت حرارت یا ... هدر می‌دهند. اما جالب است بدانید که خداوند قادر و عالم، ماشینی را کاملاً هنرمندانه آفریده است که بازدهی آن نزدیک به 100% است (99,9999%).

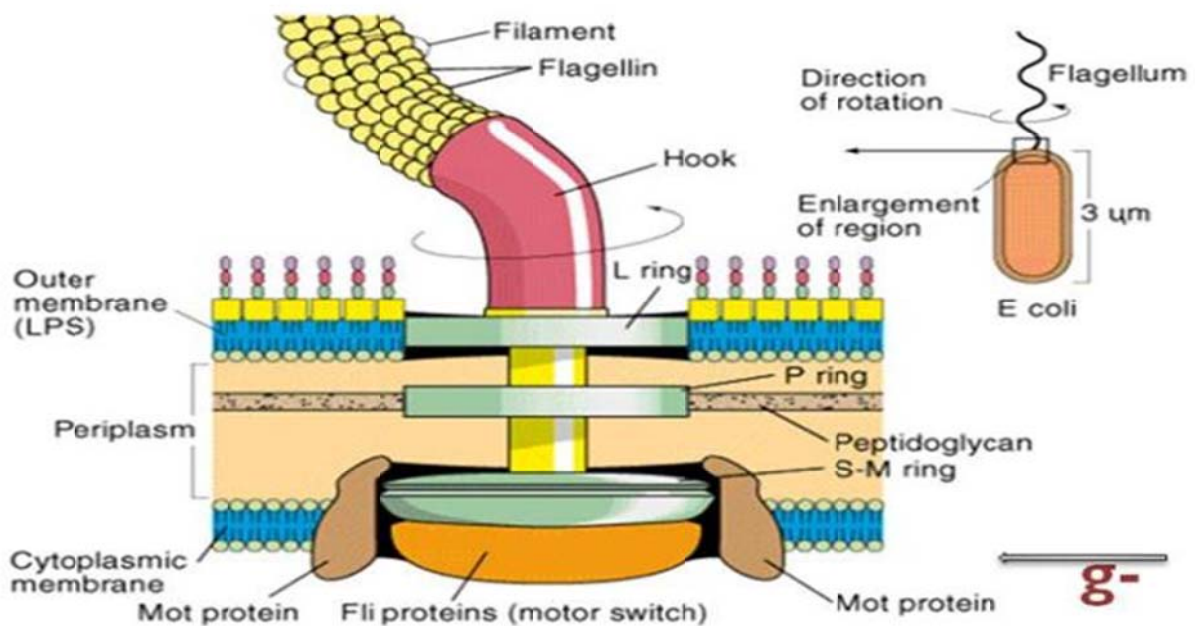
این ماشین حیرت‌آور چیزی نیست جز باکتری تاژک! از این ماشین حیرت‌آور نسخه‌ای با عملکردی متفاوت در بدن ما و هر موجودی که دارای میتوکندری می‌باشد نیز وجود دارد. تاژک باکتریایی دارای نقش حرکتی برای باکتری‌ها می‌باشد. در میان یاخته‌های زنده، شاید باکتری‌ها متحرکترین آنها باشند. اگر باکتری‌ها را در یک قطره آب در زیر میکروسکوپ مشاهده کنیم، بیشترین آنها دائماً مسیر خود را تغییر می‌دهند و بندرت این عمل بکندی صورت می‌گیرد. باکتری‌ها می‌توانند به وسیله چرخش سریع رشته‌های پروتئینی به نام «تاژک»های (flagellum) که از بدن آنها خارج شده است، در آب شنا کنند.

ساختمان تاژک باکتریایی

حرکت در اکثر گونه‌های باکتری توسط ماشین مولکولی پیچیده‌ای به نام تاژک انجام می‌شود که در آن مقدار بسیار زیادی پروتئین مختلف به کار رفته است که اصلی‌ترین آنها پروتئین فلاژین می‌باشد. این نانو ماشین حیرت‌آور تا 300 دور بر ثانیه چرخش دارد و نیروی گشتاور آن برابر با 1400 پیکونیوتن نانومتر بر ثانیه (1400 piconewton-nms) می‌باشد. طول تاژک از پیلی بلندتر بوده و دارای حرکت است اینها اصلی‌ترین تفاوت‌های ظاهری تاژک و پیلی می‌باشد که در شکل زیر به خوبی نشان داده شده است.



همانطور که مشاهده میشود حتی پیلی جنسی (F Pillus) هم که یکی از بزرگترین پیلی هاست به بلندی تاژک نیست. تاژک دارای سه بخش اساسی است : (1) بخش بازال (2) هوک یا قلاب (3) فیلامنت یا رشته



1) جسم بازال یا پایه (basal) :

این بخش درون غشاء سیتوپلاسمی باکتری قرار دارد و مسئول اتصال تاژک به باکتری می باشد ، بخش موتور تاژک که باعث چرخش تاژک می شود نیز در قسمت بازال قرار دارد.

بخش بازال از حلقه های متعددی تشکیل شده است که تعداد این حلقه ها در باکتری های گرم مثبت و گرم منفی متفاوت است به طوریکه در باکتری های گرم مثبت تعداد آنها 2 عدد و در گرم منفی ها تعداد آنها 4 عدد است. نحوه ی قرار گیری حلقه های تاژک در باکتری های گرم منفی به این صورت است که در سمت داخلی غشای سیتوپلاسمی حلقه ی M قرار دارد و سمت خارجی غشاء سیتوپلاسمی حلقه ی S وجود دارد. همانطور که در شکل مشاهده گاهی این دو حلقه را با یکدیگر به نام حلقه ی M_S می نامند.

حلقه ی دیگر حلقه ی P می باشد که در فضای پری پلاسمی دیواره سلولی و به طور مشخص درون پیتیدوگلیکان باکتری قرار دارد. همانطور که در شکل مشاهده می شود خارجی ترین حلقه بخش بازال تاژک ، حلقه ی L می باشد که در غشاء خارجی باکتری قرار دارد . همانطور که انتظار می رود حلقه های P و L در باکتری های گرم مثبت وجود ندارد . (زیرا در باکتری های گرم مثبت فضای پری پلاسمی ای وجود ندارد که حلقه P در آن قرار بگیرد و همچنین غشای خارجی هم در این باکتری ها وجود ندارد در نتیجه حلقه ی L در این باکتری ها وجود ندارد)

کار این حلقه ها چیست؟

حال که مکان این حلقه ها را توضیح دادیم این سوال پیش می آید که کار این حلقه ها چیست. این حلقه ها در واقع به عنوان یک بوش (**bush**) عمل می کنند. آیا می دانید بوش چیست؟ بوش به وسیله ای گویند که حلقوی شکل بوده به دور یک میله قرار میگیرد و میله را در یک سوراخ عریض تر از قطر میله فیکس میکند، اگر این حلقه ها نباشند چه اتفاقی می افتد؟ بدون این حلقه ها، در هنگام چرخش، میله زرد رنگی که در شکل نشان داده شده است و از میان این حلقه ها عبور کرده است آزادانه با حرکاتی نا منظم درون فضای قسمت بازال تاژک که از قطر میله عریض تر است می چرخد !

پروتئین Mot که با رنگ کرمی در شکل نشان داده شده است مسئول چرخش تاژک است (Mot مخفف کلمه موتور است). باکتری ها در حالت عادی بوسیله پمپ های پروتونی پیوسته یون های با بار مثبت را به بیرون پمپ می کنند. نتیجه این عمل باعث می شود که همیشه درون باکتری دارای کمبود بار مثبت باشد و در نتیجه بار منفی بیشتر باشد و بیرون از باکتری دارای بار مثبت بیشتری نسبت به داخل باکتری باشد. در نتیجه ی اختلاف پتانسیل الکتروشیمیایی بوجود آمده یونهای مثبت میل به ورود به درون باکتری دارند ، و جالب است بدانید که یکی از اصلی ترین مکان های ورود این یونها به درون باکتری همین قسمت بازال تاژک و مشخصاً پروتئین Mot است و یونها برای ورود به درون باکتری مجبورند که از این مکان عبور کنند. با عبور یونها، پروتئین Mot باعث چرخش میله وسط (Rod) می شود و این پروتئین نیز نیرو را به بخش بیرونی تاژک انتقال داده و تاژک می چرخد.

پروتئین Fli یا Switch motor پروتئینی است که عملکرد آن تغییر جهت چرخش تاژک باکتری است. به طوری که می دانیم زمانیکه تاژک در جهت خلاف عقربه های ساعت بچرخد باکتری را به جلو می راند ولی زمانیکه در جهت خلاف عقربه های ساعت بچرخد باکتری دیگر حرکت جهت داری نمی کند و در همان جا شروع به ملق زدن میکند این ملق زدن برای باکتری دارای اهمیت است که در ادامه همین بحث به طور جداگانه به آن اشاره خواهیم کرد (نحوه حرکت باکتری در پایین توضیح داده شده است). البته پروتئین های بخش بازال بسیار زیاد هستند که ما در اینجا به اساسی ترین و مهمترین های آنها اشاره کردیم.

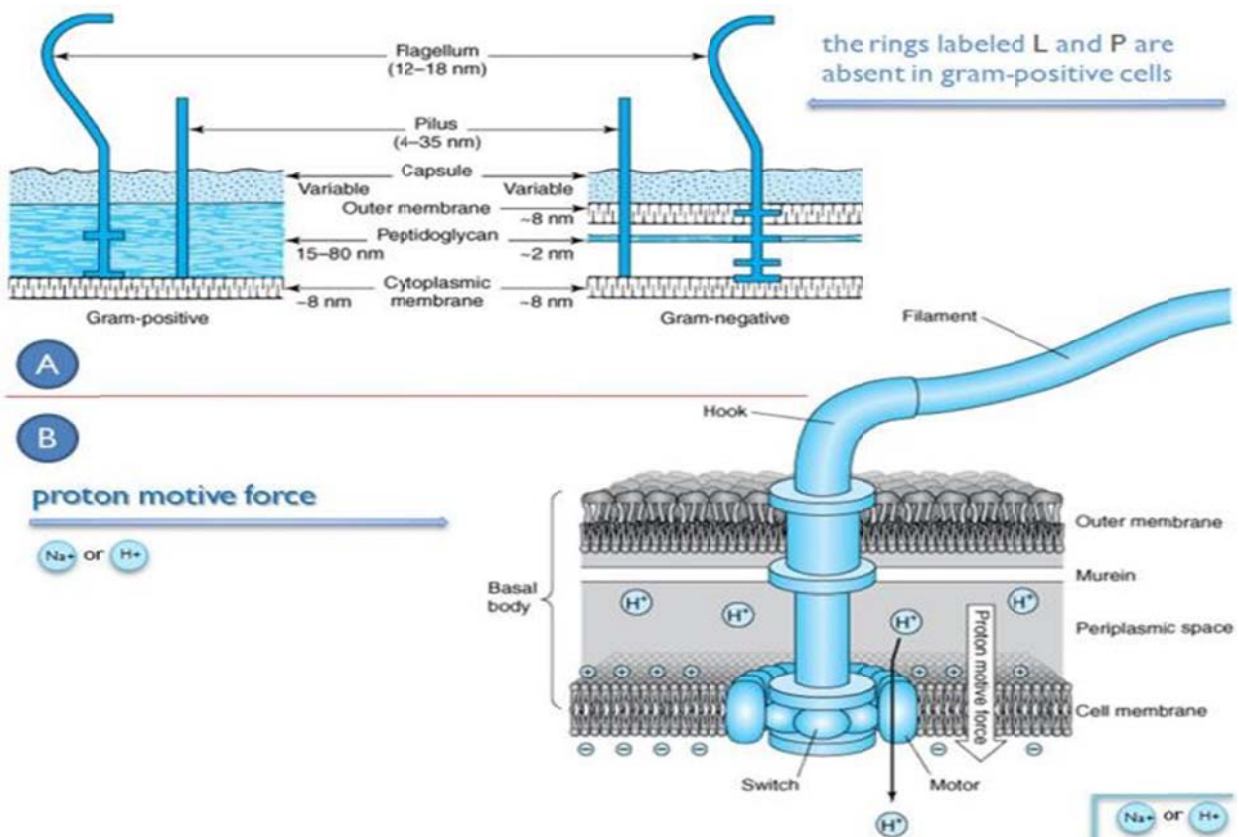
2) هوک یا قلاب (Hook) :

این بخش که در شکل با رنگ صورتی نمایش داده شده است رابط بین فیلامنت تاژک و بخش میله ای جسم بازال (Rod) است و دارای شکلی خمیده است که همین خمیده بودن از اهمیت بالایی برخوردار است چرا که اگر این بخش وجود نداشته باشد و تاژک به صورت مستقیم به میله ای بخش بازال (Rod) متصل باشد، با چرخش تاژک باکتری دیگر به جلو حرکت نخواهد کرد. برای تصور بهتر کافیت هلیکوپتری را تصور کنید که دارای همه ی قسمت های موتور و محور مرکزی (Rod) می باشد اما دارای ملخ نیست ! موتور محور اصلی را می چرخاند ولی هلیکوپتر به بالا حرکت نمی کند. در اینجا هم این خمیده بودن موجب می شود تاژک از دینامیک مناسبی جهت جلو راندن باکتری در محیط مایع برخوردار شود.

3) فیلامنت یا رشته Filament :

این بخش از تاژک خارجی ترین بخش تاژک می باشد ، همانطور که قبلاً اشاره شد دارای ساختمانی تو خالی می باشد که به علت همین لوله ای بودن دارای استحکام فوق العاده ای می باشد. این تو خالی بودن تاژک در سنتز تاژک نیز دارای اهمیت است به طوریکه ساب یونیت های تشکیل دهنده فیلامنت در هنگام سنتز تاژک از داخل همین فضای خالی به انتهای تاژک منتقل می شوند.

حال به شکل زیر نگاه کنید :

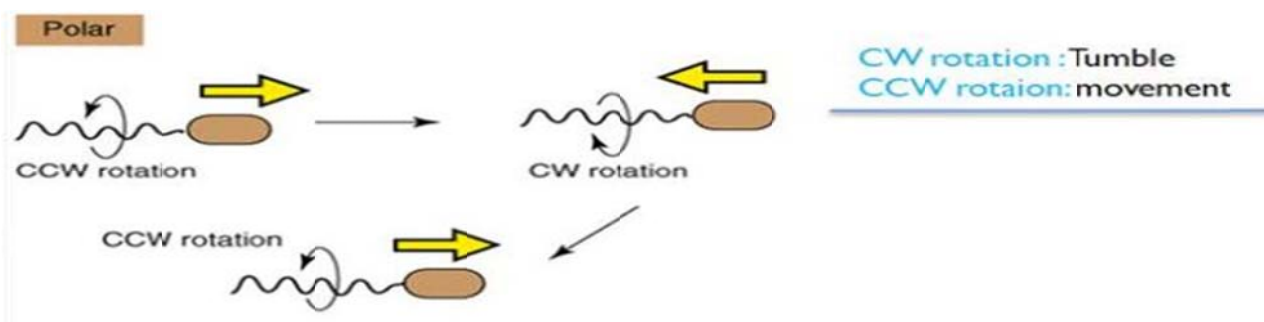


در قسمت A شکل بالا مقایسه ای بین ساختمان تاژک در باکتری های گرم منفی و گرم مثبت صورت گرفته است.

در قسمت B این شکل ، ورود پروتون ها به درون باکتری از طریق ناحیه بازال تاژک را مشاهده می کنید که همانطور که در بالا ذکر شد نهایتاً موجب چرخش تاژک باکتری می گردد. (ساختمان تاژک یک باکتری گرم منفی نمایش داده شده است).

تحرك تاژک باکتری:

در این قسمت توضیح مختصری در مورد مکانیسم حرکتی تاژک باکتری ها خواهیم داد:



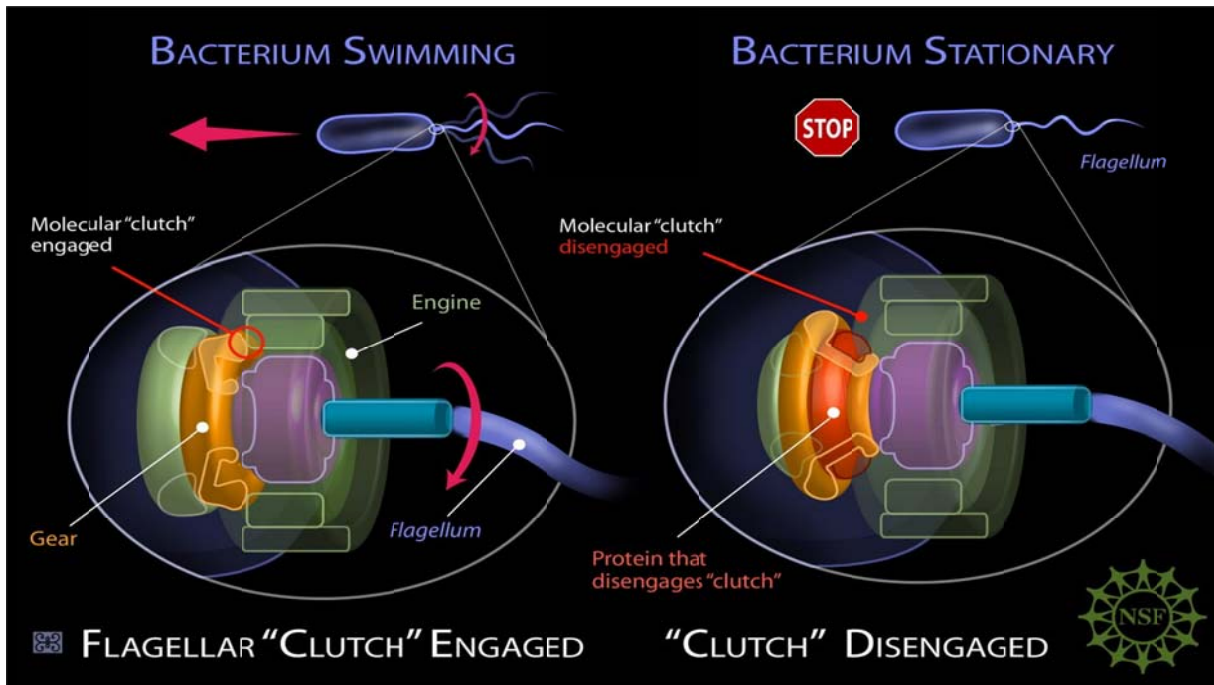
همانطور که : در شکل بالا مشاهده می کنید زمانیکه تاژک باکتری در جهت خلاف عقربه های ساعت می چرخد. (**Wise Counter Clock = CCW**) باکتری رو به جلو حرکت می کند اما زمانیکه تاژک باکتری در جهت عقربه های ساعت (**Clock Wise = CW**) بچرخد باکتری در جای خود شروع به ملق زدن می کند (**Tumble**) سپس بار دیگر تاژک شروع به چرخش در خلاف جهت عقربه های ساعت می کند که در این حالت باکتری را به جلو می راند.

تاژک باکتریایی چگونه از حرکت باز می ایستد؟

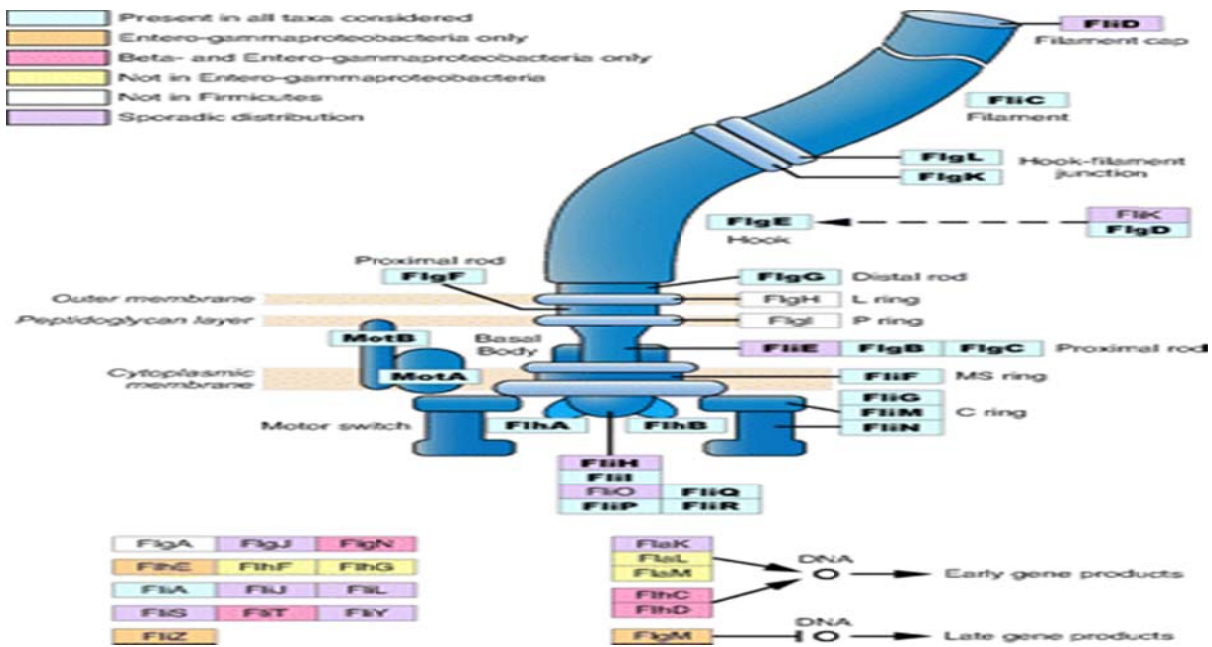
در 23 ژون 2008 آقای Kearns و همکاران در قسمت بازال تاژک باکتریایی پروتئینی را شناسایی کردند که آن را مسئول از حرکت ایستادن تاژک باکتری اعلام کردند.

این پروتئین EpSE نام دارد و مکانیسم عمل آن مانند کلاچ اتومبیل است. اگر بخواهیم به طور بسیار خلاصه و ساده توضیح دهیم ، موتور اتومبیل در نهایت نیروی گردش خود را به جعبه دنده انتقال می دهد که جعبه دنده در نهایت این نیرو را چرخ ها انتقال میدهد. کلاچ نیز می تواند ارتباط بین موتور و جعبه دنده را قطع کند و در نتیجه موتور کار می کند ولی نیروی آن به چرخ ها انتقال پیدا نمی کند.

پروتئین EpSE که در قسمت بازال تاژک باکتریایی قرار دارد نیز چنین وظیفه ای بر عهده دارد به این صورت که زمانیکه باکتری به جایی گیر کند و یا اینکه نیاز باشد که باکتری از حرکت بایستد ارتباط بین قسمت هوک و موتور تاژک را قطع می کند در نتیجه اگرچه بخش موتور می چرخد اما تاژک حرکتی ندارد.

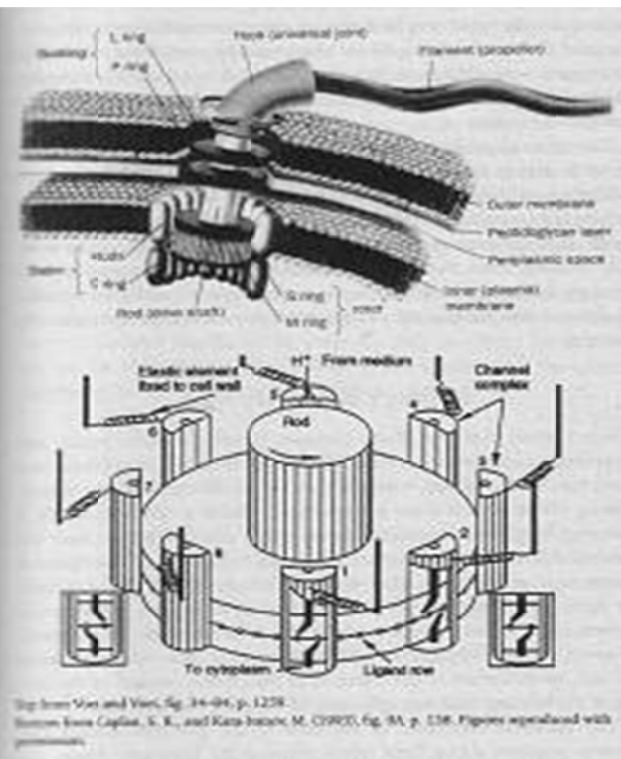
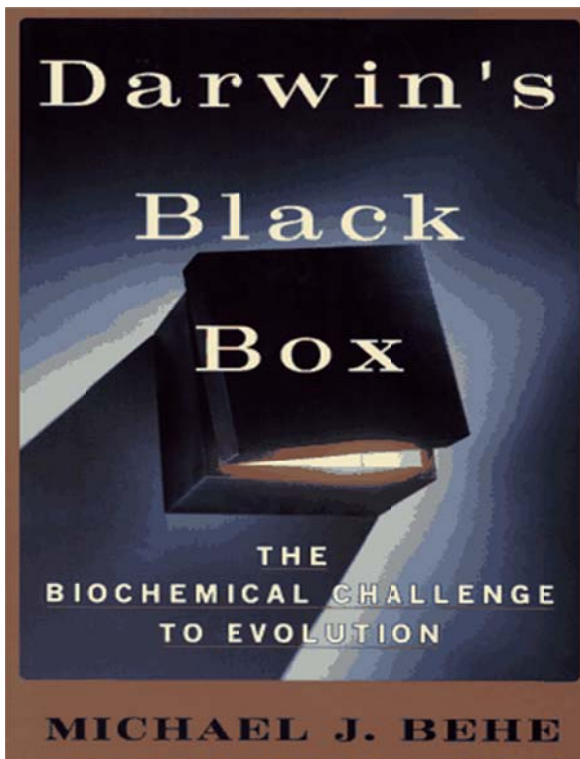


مطالعی که گفته شد در شکل بالا مشاهده می شود. پروتئین EpSE با رنگ قرمز نشان داده شده است که حالت حلقه ای شکل دارد و پروتئین FliG که با رنگ نارنجی نشان داده است را فشرده کرده است. پروتئین FliG در واقع جزئی از بخش موتوری تاژک است که برای حرکت، حتماً باید با جزء اصلی پروتئین موتور که در اینجا با رنگ سبز تیره نشان داده شده است در ارتباط باشد. اگر دقت کنید پروتئین EpSE با تنگ کردن حلقه خود جزء FliG را از قسمت سبز رنگ دور کرده است و ارتباط بین آنها را از بین برده است در این صورت بخش سبز رنگ می چرخد اما مجموعه ی تاژک، هوک، بخش بنفش رنگ، پروتئین EpSE و پروتئین FliG که همگی به هم متصل هستند بعلت اینکه با بخش سبز رنگ ارتباطی ندارند نمی چرخند.



باکتری تاژک، یک موتور میکروسکوپی بسیار پیشرفته می باشد. که شامل ۴۰ پروتئین اختصاصی است که هر کدام از آنها همانند یک قطعه از یک موتور پیشرفته عمل می کنند. این قطعات همچون: روتور (rotor)، استاتور (stator)، شافت محرک (drive-shaft)، اتصالات (U-joint)، ملخ (propeller)، کلاچ (clutch)، گیربکس مستقیم و معکوس (two gears forward and reverse)، بوش (یاتاقان) و ... می باشند. این موتور پیشرفته با وزن بسیار ناچیز، شامل سیستم خنک کننده با آب و همچنین سنسورهای پیشرفته می باشد.

میشائیل بیچ (Michael Behe) در کتاب "**جعبه سیاه داروین**" (*Darwin's Black Box*) می گوید: باکتری تاژک نمی تواند در اثر تحول ناشی از گذر زمان بوجود آید. باکتری تاژک یک سیستم کاملا پیشرفته است که از اجزاء متعددی تشکیل شده که تمامی این اجزاء در ارتباط با هم می باشند و در صورت نبود یک جزء کل سیستم از کار می افتد.

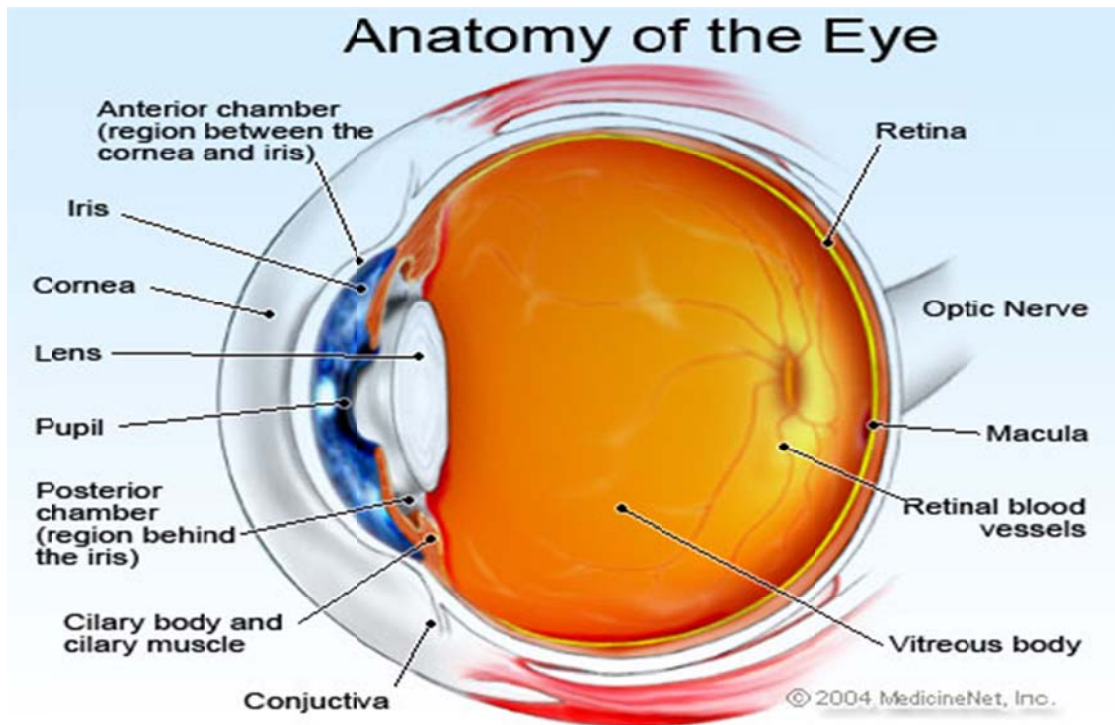


flagellum simply could not have evolved gradually Furthermore, the E. coli bacterial flagellum is an "irreducibly complex" system. An irreducibly over time. The bacterial one composed of multiple parts, all of which are necessary for the complex system is .function. If you remove any one part, the entire system will fail to function system to evolutionary ,Every individual part is integral. There is absolutely no naturalistic, gradual explanation for the bacterial flagellum

عجایب چشم انسان



چشم انسان عضوی بسیار پیچیده می باشد که شامل ۴۰ سیستم جزئی تر از جمله شبکیه (retina)، مردمک (pupil)، عنبیه (iris)، عدسی (lens) و عصب نوری (optic nerve) و... می باشد. شبکیه شامل تقریباً ۱۲۷ میلیون سلول ویژه می باشد که در مقابل نور پاسخ داده و پیامهایی را به صورت الکتریکی به سمت مغز از طریق رشته های عصبی می فرستد. در بخش خاصی از مغز که ویژوال کورتکس (visual cortex) نامیده می شود این پالس های الکتریکی به رنگ، عمق و ... تفسیر می شوند و به ما امکان دیدن تصاویر را می دهند. چشم، رشته های عصبی و ویژوال کورتکس اجزاء جداگانه می باشند که ۱.۵ میلیون پالس مختلف را در کسری از ثانیه تفسیر می کنند. اگر هر یک از این اجزاء مختلف وظایف خود را انجام ندهند چشم قادر به انجام وظیفه خود نمی باشد.

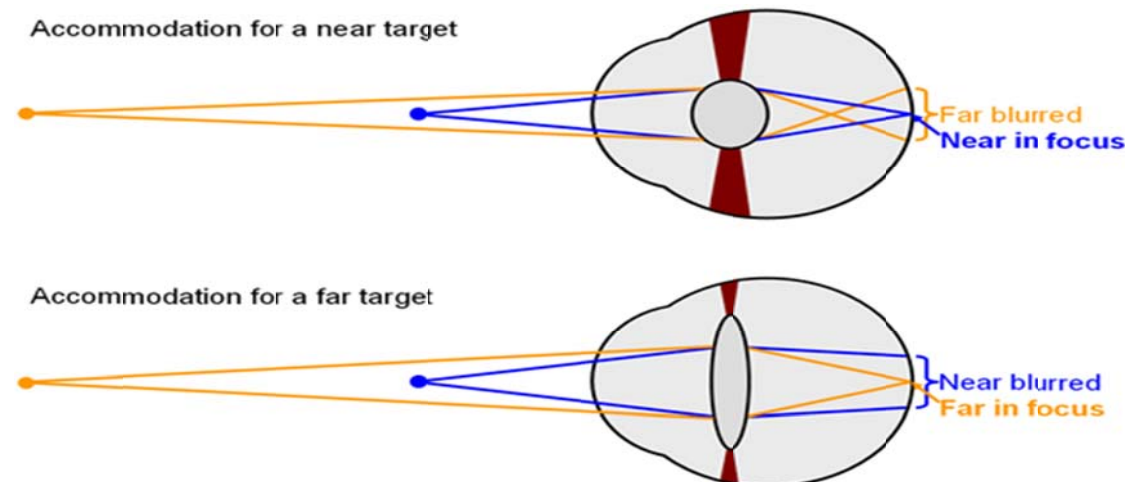


پلک ها، بافت های منحصر به فردی هستند که پوشش مخاطی متحرکی را تشکیل می دهند که تمام سطح کره چشم را می پوشاند. بنابراین پلک ها خط مقدم دفاع سطح چشم در مقابل خشکی و آسیب ها می باشند. وقتی جسم نوک تیزی به چشم ما نزدیک می شود ما بی اختیار پلک ها را می بندیم. پلک ها هر ۵ تا ۱۰ ثانیه یک بار باز و بسته می شوند که این امر به شسته شدن میکروب ها و ذرات خارجی از سطح چشم کمک می کنند و در حقیقت سطح چشم را جاروب می کند. به علاوه با و بسته شدن پلک ها به توزیع یکنواخت اشک بر روی کره چشم کمک می کند. حدود ۱۰۰ مژه در پلک بالا و ۵۰ مژه در پلک پایین وجود دارد. مژه های فوقانی به سمت بالا و مژه های تحتانی به سمت پایین قوس بر می دارند که باعث گیر انداختن و جلوگیری از ورود اجسام ریز به داخل سطح کره چشم می شوند.

قرنیه (Cornea) راهی است که از طریق آن اطلاعات بینایی از دنیای خارج وارد چشم می شود. قرنیه قسمت شفاف و شیشه مانند جلوی چشم می باشد که مقطعی از یک کره یا یک جسم بیضوی منظم است که از ورای آن قسمت رنگی چشم یعنی عنبیه دیده می شود. این ساختمان کروی باعث می شود که این قرنیه چشم مثل یک ذره بین عمل کند و نورهایی را که از محیط خارج وارد کره چشم می شوند به صورت پرتوهای همگرا در آورد تا تصویر واضحی روی شبکیه ایجاد کنند.

عنبیه، قسمت رنگی چشم می باشد. مردمک، سوراخی است در وسط عنبیه که مقدار نور وارد شده به چشم را تنظیم می کند. وقتی چشم در محیط پر نور قرار می گیرد مردمک تنگ می شود تا مقدار نور کمتری وارد چشم شود؛ و بر عکس زمانی که چشم در محیط کم نور قرار می گیرد مردمک گشاد می شود تا نور بیشتری وارد چشم شود. اندازه مردمک توسط ماهیچه های موجود در عنبیه با توجه به شدت نور تنگ و گشاد می شود. این عمل در اثر تحریک اعصاب پاراسمپاتیک و سمپاتیک صورت می گیرد.

عدسی، عضوی است محدب الطرفین، قابل انعطاف، بدون رگ و شفاف با قطر ۹ میلیمتر و ضخامت ۴ میلیمتر که ما بین مایع زلالیه و زجاجیه چشم قرار دارد. عدسی در پشت مردمک واقع شده است و عمل تطابق و متمرکز کردن نور بر روی شبکیه را انجام می دهد. عدسی به وسیله رشته هایی به ماهیچه مزکی متصل شده است. به این ترتیب، عدسی با توجه به فاصله اجسام با چشم، نازک یا قطور می شود تا پرتوهای نور را به درستی بر روی شبکیه متمرکز کند و تصویر واضحی را ایجاد کند. به این اعمال تطابق می گویند. در هنگام مطالعه، عدسی با تغییر انحنای خود این امکان را ایجاد می نماید که بتوانیم اجسام نزدیک را بخوبی ببینیم.



مشیمیه پرده نازک سیاه رنگی است که دور شبکیه را احاطه کرده است. این پرده تعداد زیادی رگ های خونی دارد که مواد غذایی را به بخش هایی از شبکیه می رساند. به علاوه سلول های این لایه حاوی تعداد زیادی رنگ دانه سیاه ملانین است که رنگ سیاهی به این بخش از چشم می دهد. وجود رنگ سیاه مانع از انعکاس نورهای اضافی در داخل کره چشم می شود و به تشکیل تصویر واضحتر کمک می کند .

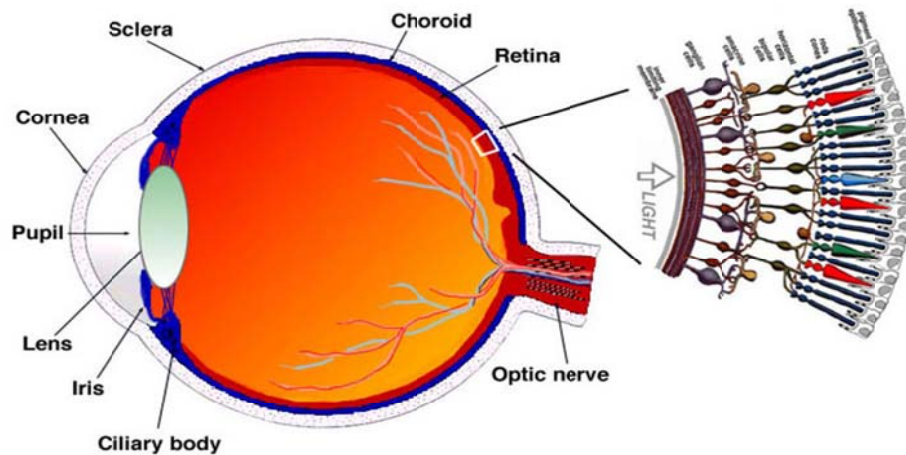
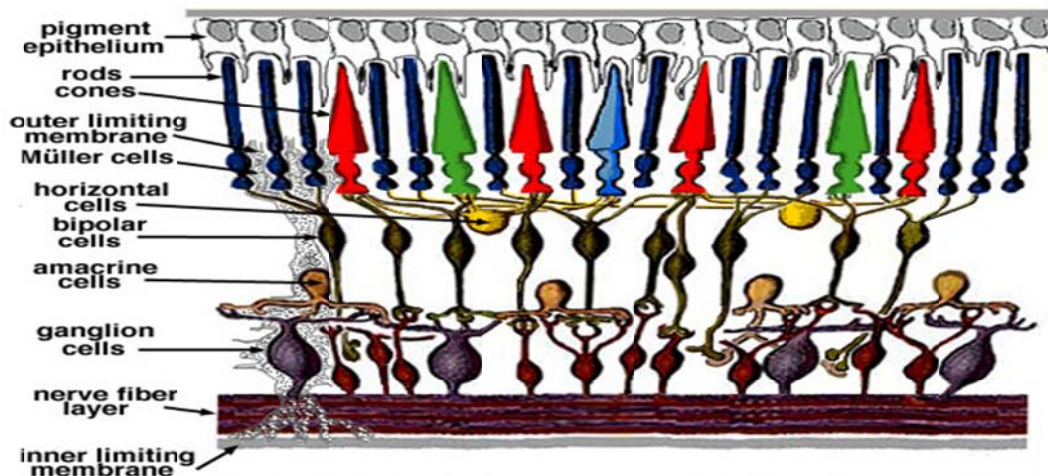


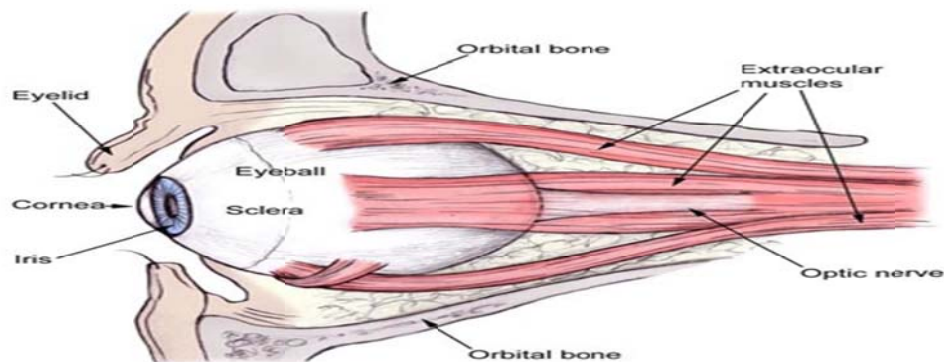
Fig. 1.1. A drawing of a section through the human eye with a schematic enlargement of the retina.

شبکیه، قسمت حساس به نور است که در پشت چشم، مابین زجاجیه و مشیمیه قرار دارد و شاما مجموعه ای از سلول های حساس به نور و انواع مختلف نرونهاست. شبکیه از میلیونها سلول اختصاصی فتورسپتور (گیرنده نور) بنام سلول های مخروطی و استوانه ای تشکیل شده است که شعاع های نوری را به سیگنالهای الکتریکی تبدیل می کند و از طریق عصب بینایی به مغز منتقل می کنند. سلول های استوانه ای توانایی دید در نور کم و سلول های مخروطی توانایی دید رنگها را به ما می دهند. ۱۲۰ میلیون سلول استوانه ای مسئول دید سیاه و سفید هستند و ۶ تا ۷ میلیون سلول مخروطی رنگها را تشخیص می دهند. نرونهای میانی شبکیه نیز سیگنالهای بینایی رسیده را جمع آوری و اطلاعات را به عصب بینایی منتقل می کنند. ماکولا، که در مرکز شبکیه قرار دارد، محل تجمع بیشترین تعداد سلولهای مخروطی است. فوآ، فرورفتگی کوچکی در مرکز ماکولا، بیشترین سلول مخروطی را دارا است. مسئول دید مرکزی، دید رنگها و تشخیص دقیق جزئیات است. سلولهای استوانه ای در قسمت محیطی شبکیه (اطراف شبکیه) قرار دارند و امکان دید در شب و دیدن حرکت اشیاء در اطراف را می دهد. لایه پیگمانته (رنگ دانه دار) شبکیه مابین شبکیه و مشیمیه قرار دارد و حاوی ملانوسیتهایی است که مسئول رنگ سیاه آن هستند. این پیگمانها باعث می شوند تمام نورها داخل چشم جذب شود و چشم مانند اتاق تاریک عکاسی عمل کند.



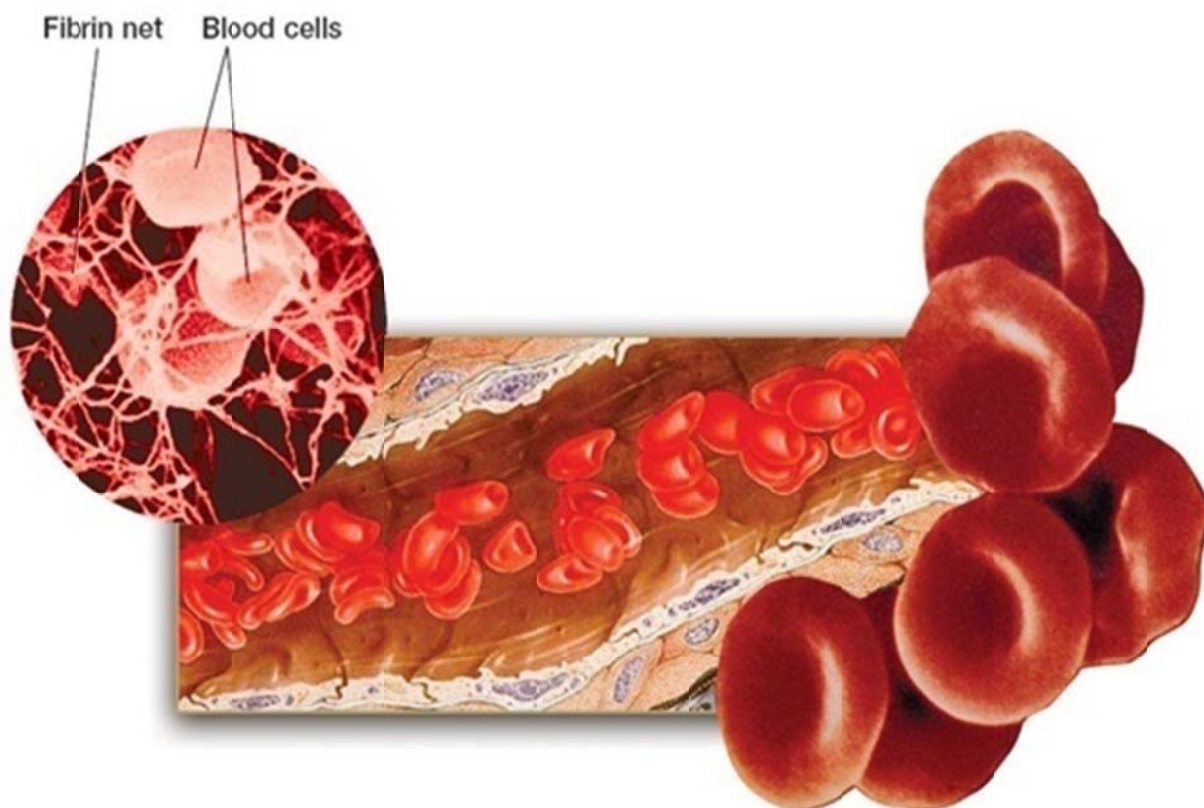
بافت شبکیه شامل نورون ها و تعداد فراوانی مویرگ خونی است. در شبکیه ۵ لایه نورون تمایز یافته دیده می شود. این لایه ها از داخل به خارج، به ترتیب عبارتند از: ۱- سلول های عقده ای یا گانگلیونی (که آکسون های آنها امتداد یافته و عصب بینایی را تشکیل می دهند) ۲- سلول های آماکرین (که نورون های رابط میان سلول های دوقطبی و سلول های عقده ای هستند) ۳- سلول های دوقطبی ۴- سلول های افقی (که نورون های رابط بین سلول های گیرنده نور و سلول های دو قطبی هستند) ۵- سلول های گیرنده نور (که شامل سلول های مخروطی (cones) و سلول های استوانه ای (rods) هستند)

نور پس از عبور از عدسی و زجاجیه، از طریق سلول های عقده ای به شبکیه وارد شده و پس از پشت سر گذاشتن سایر لایه های شبکیه، سرانجام به سلول های گیرنده نور می رسد. این سلول ها جریان نور را به پیام عصبی تبدیل کرده و آن را از طریق سلول های افقی به سلول های دوقطبی منتقل می کنند. به این ترتیب پیام عصبی از سلولهای عقده ای به عصب بینایی منتقل شده و به مغز می رود.



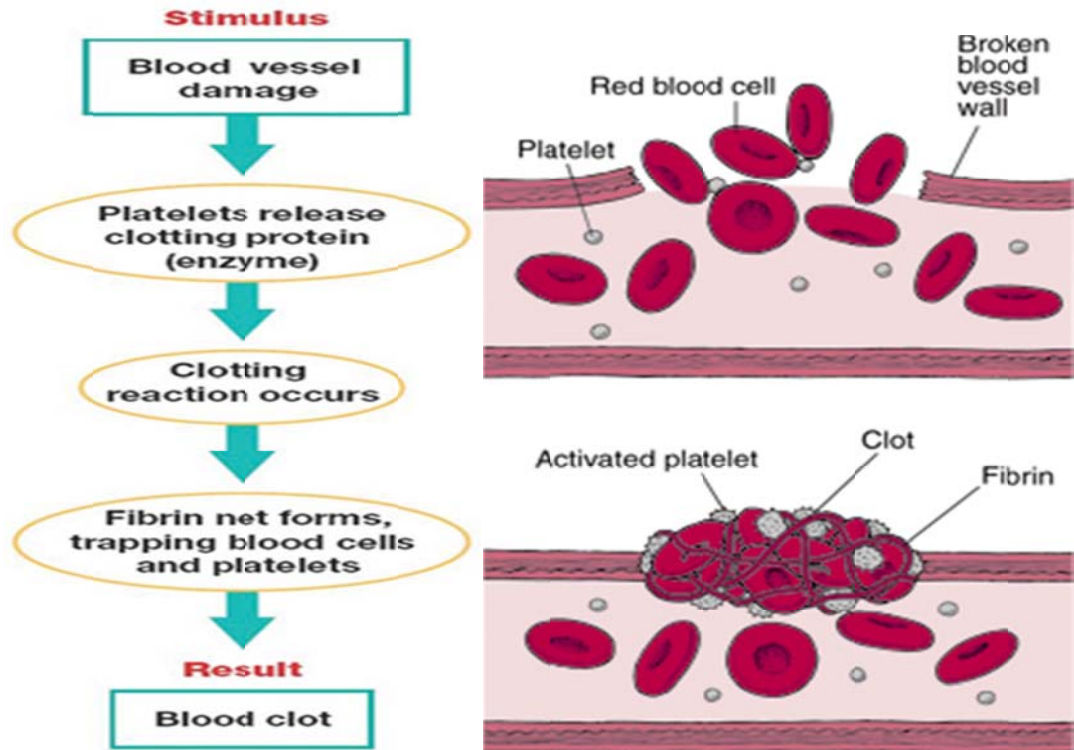
همچنین حرکات کره چشم به وسیله ۶ عضله خارج کره چشمی که به اطراف کره چشم می چسبند کنترل می شود.

انعقاد خون و پیچیدگی غیر قابل انکار آن



وقتی قسمتی از بدنتان را می برید زندگی شما وابسته به توانایی انعقاد خون قبل از خروج کامل آن از بدنتان را دارد.

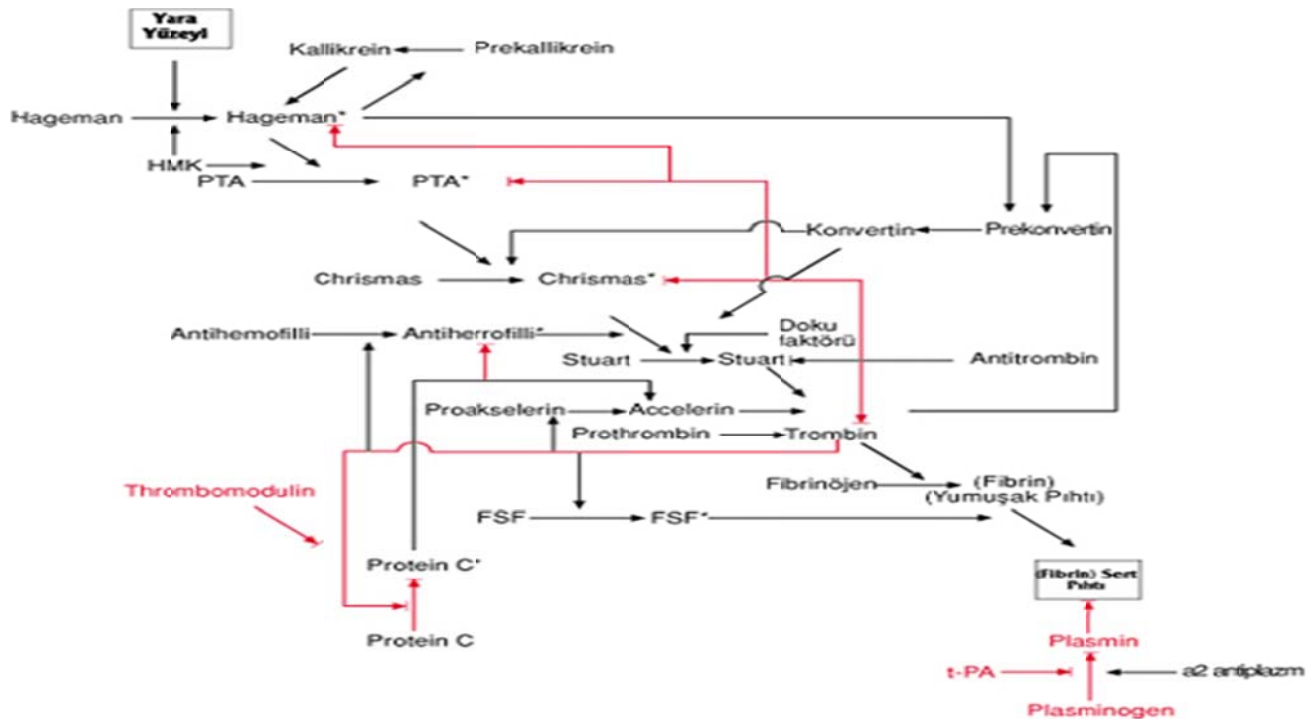
خون رفتار کاملاً ویژه ای را دارد. وقتی یک مخزن مایع مانند قوطی شیر و یا مخزن گازوئیل سوراخ می شود، مایع شروع به نشت کردن می کند. هرچند سرعت نشتی بستگی به لزجت سیال دارد اما تمام سیال با گذشت زمان تخلیه خواهد شد و هیچ مکانیزمی که جلوی این نشتی را بگیرد وجود ندارد. اما وقتی قسمتی از بدن بریده می شود، انعقاد خون باعث رفع نشتی خون از قسمت بریده شده می شود.



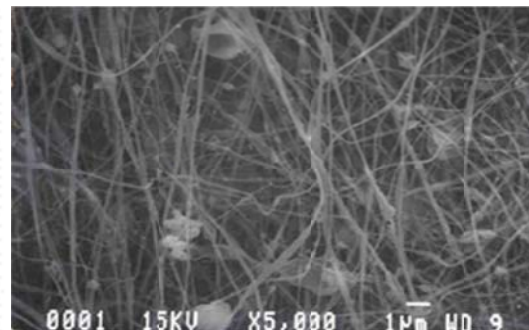
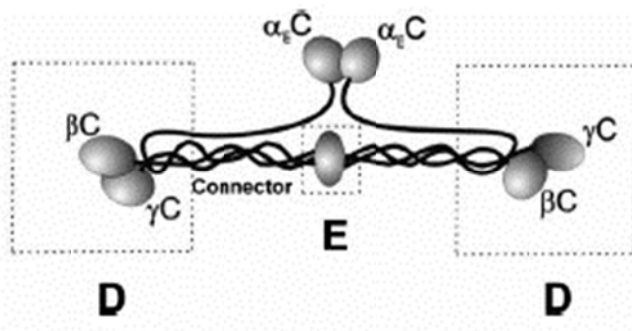
پلاکت‌ها، اجزای کوچک مسطحی هستند که در خون وجود دارند و از بقیه سلول‌های خونی بسیار کوچک‌ترند. وظیفه اصلی پلاکت‌ها کمک به جلوگیری از خونریزی شدید به هنگامی است که در قسمتی از بدن جراحی رخ داده است. آنها عامل اصلی بند آمدن خون می‌باشند! هنگامی که یکی از راه‌های جریان خون دچار پارگی می‌شود پلاکت‌ها در آنجا جمع می‌شوند و بطور موقت مانع از خونریزی شدید می‌شوند. در واقع نقش آنها تسریع انعقاد خون می‌باشد. برآستی اگر خون فاقد این ویژگی بود با یک زخم ساده تمام خون از بدنمان خارج می‌شد!

پلاسمای حامل سلول‌های خون هستند. آنها ترکیبی از پروتئین، نمک و آب هستند و توانایی حمل مواد غذایی، مواد آلی، هورمون‌ها و سلول‌های خون را در مسیر جریان خون دارند. از وظایف مهم پلاسمای کمک به پلاکت‌ها برای در کنار هم ماندن و لخته شدن خون هنگام خونریزی می‌باشد. (برای درک بهتر شما می‌توانید پلاکت‌ها را به آجر و پلاسمای را به سیمان و عمل جلوگیری از خونریزی را به درست کردن یک دیوار با آجر و سیمان تشبیه کنید.

پیشرفت‌های بیوشیمی نشان می‌دهد که انعقاد خون مکانیزم بسیار پیچیده‌ای می‌باشد. که از اجزای مختلفی تشکیل شده است و نبود یکی از این اجزای و یا اشکال در یکی از آنها باعث می‌شود که انعقاد خون در زمان یا مکان مناسب انجام نشود.



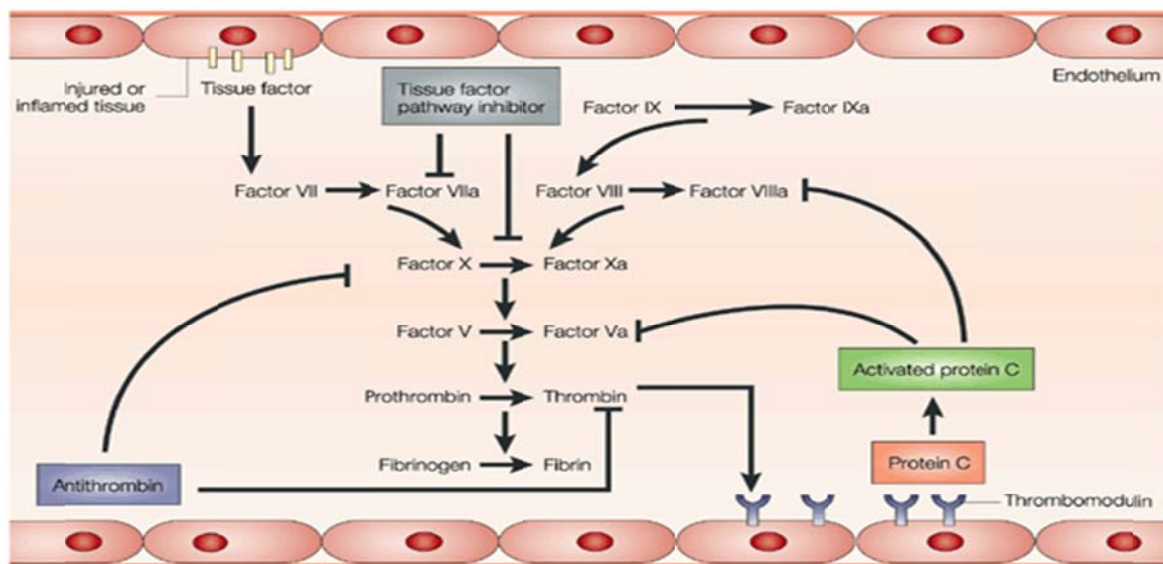
در حدود ۲ تا ۳ درصد پروتئین در پلاسماي خون، شامل پروتئين پيچيده اي به نام فيبروژن مي باشد. پروتئين فيبروژن باعث ايجاد فيبر مي گردد. ساير پروتئين هاي موجود در خون، مكان و زمان انعقاد خون را تعيين مي کنند.



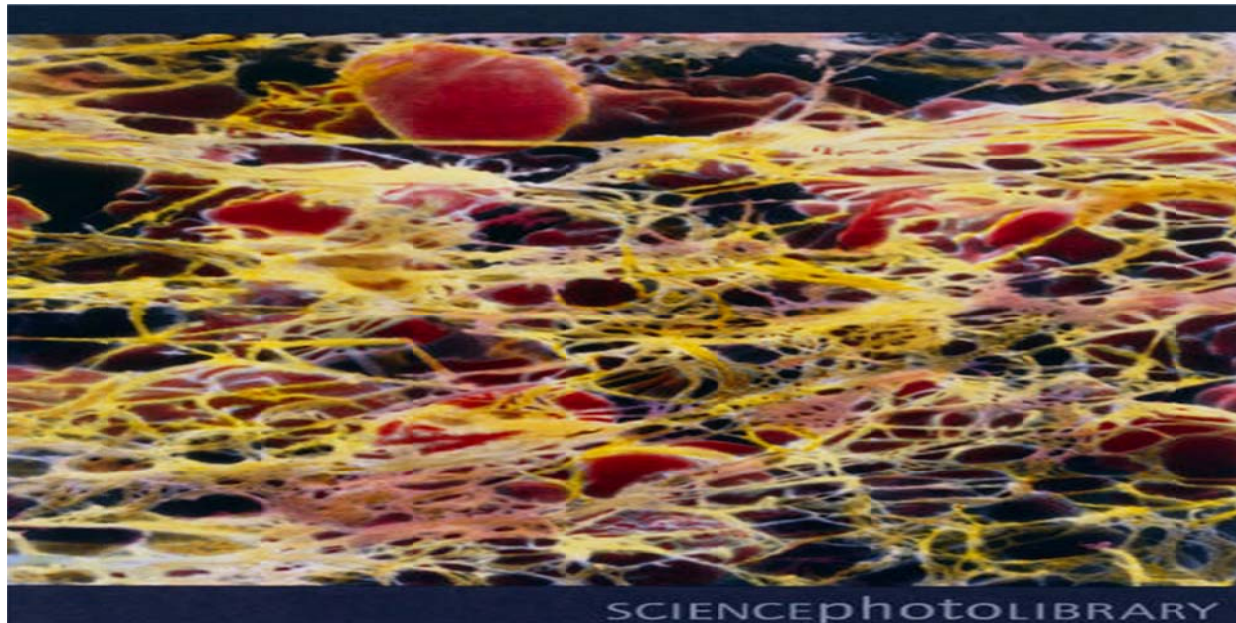
فيبروژن از شش پروتئين زنجيره اي تشكيل شده است. ميكروسكوپ هاي الكترونيكي نشان مي دهند كه فيبروژن يك مولكول ميله اي شكل است كه در انتها داراي دو و در وسط داراي يك برآمدگي گرد مي باشد. فيبروژن تا زماني كه در بدن بريدگي و يا زخمي ايجاد نشود در پلاسما به صورت محلول وجود دارد. به خاطر شكل مولكولي فيبروژن اين پروتئين باعث ايجاد يك مش پروتئيني همانند طور ماهي گيري مي شود و سلول هاي خوني را به دام مي اندازد و باعث انعقاد خون در محل بريدگي مي شود.

ترومبين پروتئيني ديگري است كه در انعقاد خون موثر است. ترومبين در ابتدا به صورت غير فعال مي باشد كه به آن پروترومبين مي گويند. پروترومبين نمي تواند فيبروژن را بشكافد و به فيبرين تبديل كند. اما زماني كه بريدگي بوجود مي آيد، پروتئيني به نام استارت فكتور، پروترومبين را مي شكافد و به ترومبين فعال تبديل مي كند و سپس ترومبين فعال شده و فيبروژن را به فيبرين

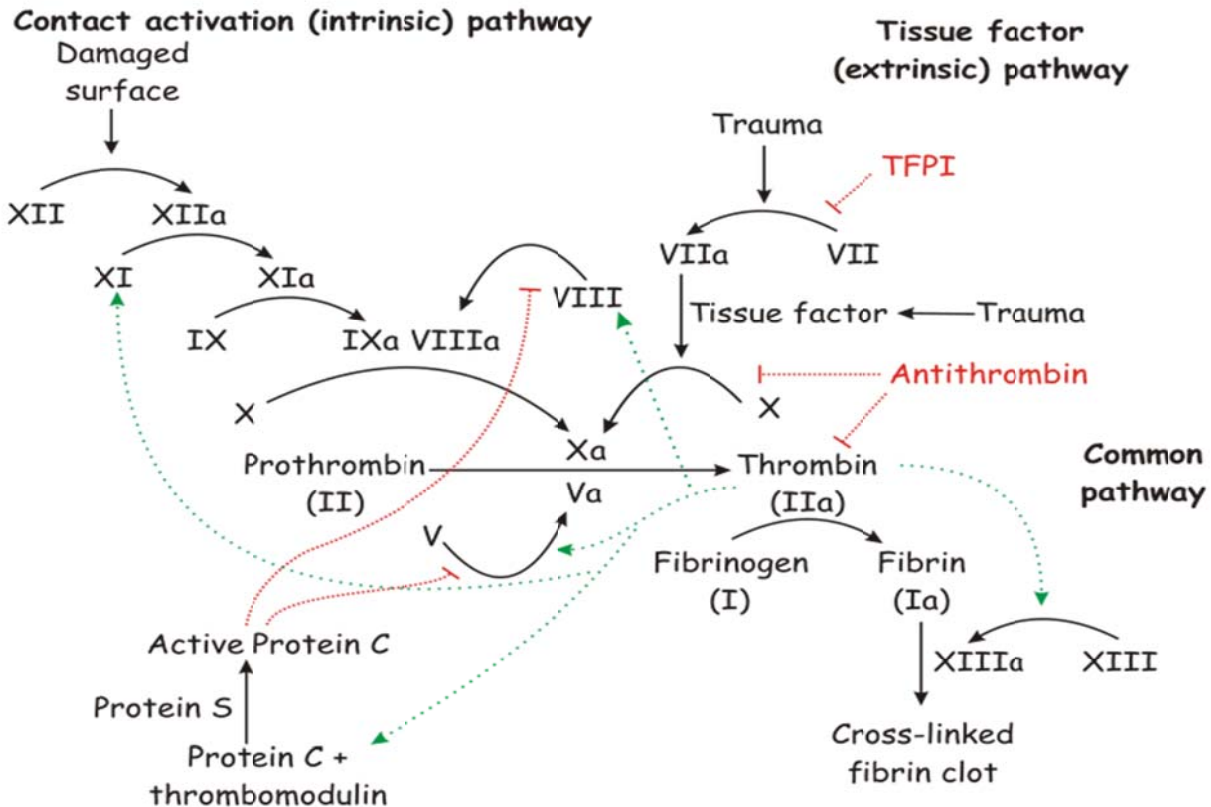
تبدیل می کند. همچنین پروتئینی به نام اکسلرین باعث افزایش فعالیت پروتئین استنارت فاکتور می شود. پس اکسلرین با فعالتر کردن استنارت فاکتور، شکافتن فیبروژن را سریعتر می کند. لذا انعقاد مناسب خون، به عملکرد این دو پروتئین مجزا، بستگی دارد.



Nature Reviews | Drug Discovery



مکانیزم انعقاد خون یک مکانیزم فوق العاده پیشرفته است و در حدود بیست آنزیم مختلف در انعقاد خون موثر هستند و هر کدام وظیفه مشخصی را دارند. به طور خلاصه می توان گفت که عوامل و فاکتورهای زیر در انعقاد خون موثر هستند:



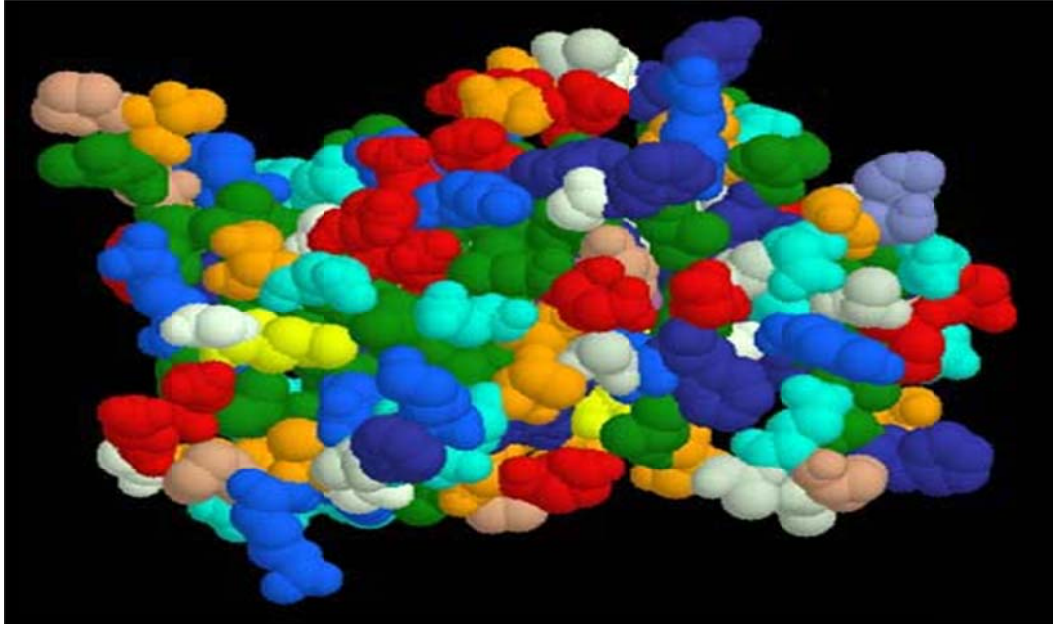
I (fibrinogen) و II (prothrombin) و Tissue factor و Calcium و V (proaccelerin, labile factor) و VI و VII (stable factor, proconvertin) و VIII (Antihemophilic factor A) و IX (Antihemophilic factor B or Christmas factor) و X (Stuart-Prower factor) و XI (plasma thromboplastin antecedent) و XII (Hageman factor) و XIII (fibrin-stabilizing factor) و von Willebrand factor و prekallikrein (Fletcher factor) و high-molecular-weight kininogen (HMWK) (Fitzgerald factor) و fibronectin و antithrombin III و heparin cofactor II و protein C و protein S و protein Z و Protein Z-related protease inhibitor (ZPI) و plasminogen و alpha 2-antiplasmin و tissue plasminogen activator (tPA) و urokinase و plasminogen activator inhibitor-1 (PAI1) و plasminogen activator inhibitor-2 (PAI2) و cancer procoagulant

سوال این است که ماده چگونه پی به اهمیت ایجاد مکانیزم انعقاد خون برده است و چرا این خاصیت را در خون ایجاد کرده است؟! آیا برآستی می توان ایجاد چنین مکانیزم پیچیده ای را با انتخاب طبیعی و تکامل ناشی از گذر زمان توجیه کرد؟!

دکتر میسائیل بح در کتاب: "جعبه سیاه داروین" می گوید: آیا تا کنون کسی توانسته است بگوید که این سیستم بیوشیمی بسیار پیچیده از چه ناشی شده است؟ انعقاد خون یک نمونه از پیچیدگی های موجود در بدن است که نظریه داروین را به آرمی سرنگون می کند.

نامه های شیمیایی حیاتی

هورمون ها



هورمون ها مولکول های شیمیایی هستند. قاصدانی که از سوی سلول ها برای تحریک یا بازداشتن اندامی خاص از انجام عملی مشخص ارسال می شوند. بعضی حامل اطلاعات محرمانه ای هستند و هرگز از داخل سلولی که از آن بوجود آمده اند، خارج نمی شوند. در ضمن هورمون ها گاهی ممکن است پس از اتمام رسالتشان طی چند هزارم ثانیه نابود شوند. بعضی ها هم همانند یک نامه سفارشی به مقصد خاصی ارسال می شوند. در کیفیت پیام هورمونی، سلول ارسال کننده پیام، خود مولکول و گیرنده پیام موثر هستند. همانطور که در رادیو نیز کیفیت پیام ارسالی به سه عامل: قدرت پخش کننده، نوع امواج ارسالی و تنظیم کننده های گیرنده بستگی دارد. در حال حاضر بیماری های متعددی شناخته شده اند که در آنها هورمون سالم و طبیعی است ولی گیرنده ها درست کار نمی کنند.

عمل هر اندام بدن از ماهیچه ها تا قلب، از بلندی قد تا نوک انگشتان، عصبانیت و شعف، وسوسه و نیازها، خواب و بیداری، گرسنگی و سیری، همگی وابسته به عمل هورمونها است. تا کنون دانشمندان صدها نوع هورمون را شناسایی کرده اند .

غده های درون ریز، هورمون ها را تولید می کنند. غده هایی مثل هیپوفیز، فوق کلیه و تیروئید اعضایی هستند که تنها کارکرد آنها تولید هورمون های اختصاصی است. سایر اعضا و بافت ها مثل تخمدان ها، بیضه ها، قلب و کلیه ها نیز حاوی سلولهای تولید کننده هورمون هستند.

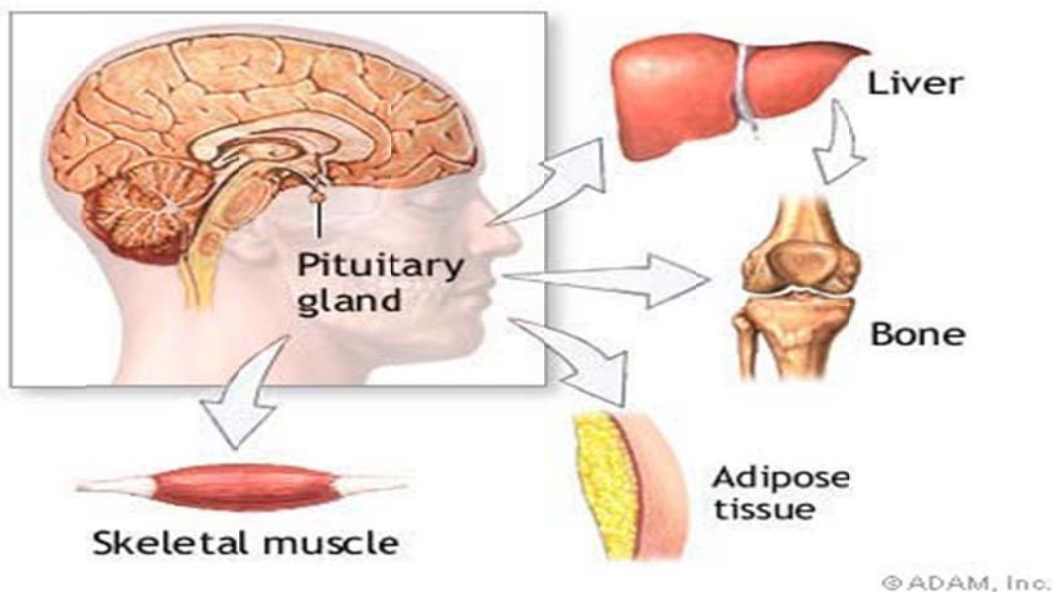
غده هیپوفیز در قاعده مغز قرار دارد. این غده به عنوان: غده رئیس شناخته می شود، چون هورمون هایی را تولید می کند که بافت درون ریز واقع در سایر غده ها و اعضا را تحریک و کنترل می کند. همچنین هورمون هایی را ترشح می کند که رشد بدن، حجم ادرار و انقباض رحم را در طول زایمان کنترل می کنند.

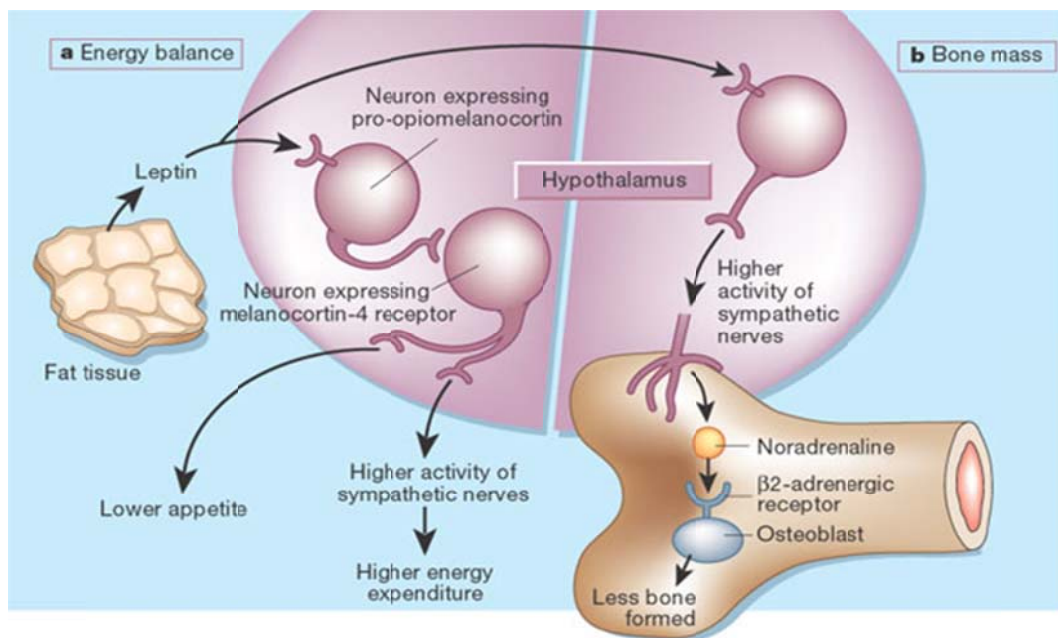
غده پینه آل، در عمق مغز قرار دارد. این غده هورمونی به نام ملاتونین را ترشح می کند که گمان می رود با چرخه روزانه خواب و بیداری مرتبط باشد.

غده تیروئید که در گردن واقع است. هورمون هایی تولید می کند که متابولیسم را تنظیم می کنند. همچنین برخی از سلول های تیروئید، هورمون کلسی تونین را ترشح می کنند که غلظت خونی کلسیم را کاهش می دهد. چهار غده پاراتیروئید واقع در پشت تیروئید هورمونی را تولید می کنند که غلظت خونی کلسیم و فسفات را تنظیم می کند.

لوزالمعده پشت معده قرار دارد. لوزالمعده مایعات گوارش کننده ای تولید می کند که به تجزیه غذا کمک می کنند. همچنین هورمون های انسولین گلوکاگون را ترشح می کند که نقش مهمی را در تنظیم سطح گلوکز خون (قندی که منبع اصلی انرژی بدن به شمار می رود) ایفا می کنند.

بعضی از هورمون ها همیشه وظیفه کنترل را بر عهده دارند. مثل لپتین که همواره اطلاعات مربوط به ذخایر بافت چربی را به مغز ارسال می کند. اگر این ذخایر کم شود، مغز دستور می دهد انرژی به وسیله سوزاندن بافت چربی فراهم شود، اگر این میزان کافی نباشد چربی های زیر پوستی نیز سوزانده می شود. جالب اینجاست که چربی شکم بیشترین حساسیت را دارد. دانشمندان حدس می زنند، علت چاقی، متفاوت بودن میزان حساسیت گیرنده ها به لپتین است. در صورتی که به مغز اطلاعات اشتباه ارسال شود، مغز فرمان می دهد که بعضی ار ارگان ها چربی بیشتری انبار کنند.





هورمون رشد، روی صفحات رشد در استخوان‌ها، اثر می‌گذارد و موجب رشد آنها می‌شود و باعث می‌شود، کودک قد بکشد. البته این هورمون، علاوه بر اثر مستقیم، به صورت غیرمستقیم هم سبب رشد اندام‌های بدن می‌شود که با تأثیر روی کبد، دستور ترشح هورمونی را به او می‌دهد که آن هورمون، وظیفه رشد اعضای بدن را بر عهده دارد. هورمون رشد در همه مقاطع زندگی ما ترشح می‌شود، حتی در دوران جنینی و سبب رشد جنین می‌شود. مساله ی مهم، میزان ترشح هورمون رشد در دوران بلوغ است. اگر این ترشح مختل شود، بیماری‌هایی مثل کوتاهی قد و مشکلات دیگر پیش می‌آید.

پرولاکتین نام هورمونی است که در طول بارداری از قسمت جلویی غده هیپوفیز مادر ترشح شده و موجب ترشح شیر می‌گردد. طی بارداری، غده هیپوفیز مادر پرولاکتین زیادی می‌سازد (10 برابر حالت عادی) و پس از تولد کودک، غده هیپوفیز را همچنان تحریک می‌کند که به ساخت پرولاکتین ادامه دهد. شیر مادر حاوی موادی به نام آنتی‌بادی یا پادتن است. این مواد یک‌سری پروتئین‌های دفاعی هستند که در بدن مادر بر علیه یک‌سری میکروب‌ها ساخته شده و در صورت مواجهه مجدد با آن میکروب مانع از تکثیر و رشد و نمو آن میکروب و ایجاد بیماری می‌گردد. آنتی‌بادی‌ها از راه شیر مادر به شیرخوار می‌رسد و بدن او را در مقابله با میکروب‌ها ایمن می‌سازد. همچنین شیر مادر می‌تواند ضریب هوشی (IQ) را تا ۸ واحد افزایش دهد. در حقیقت می‌توان گفت که یکی از نعمت‌های بزرگ پروردگار مهربان و نمونه آشکار از لطف و عنایت عام او و از جلوهای رحمانیت و حکمت خداوند شیر مادر می‌باشد که به هنگام تولد نوزاد برای او پیش بینی شده است.

تنها اندکی اختلال در نقش حیاتی این نامه‌های شیمیایی باعث ایجاد مشکلات بسیاری می‌گردد. پیام‌های هورمونی نقش مهمی در کنترل میزان قند خون، کنترل میزان بافت‌های چربی، تنظیم چرخه خواب روزانه، تنظیم رشد بدن، ترشح شیر مادر برای نوزاد و ... دارند. و همه این موارد نشانه‌های حکمت خداوند قادر و عالم می‌باشد.

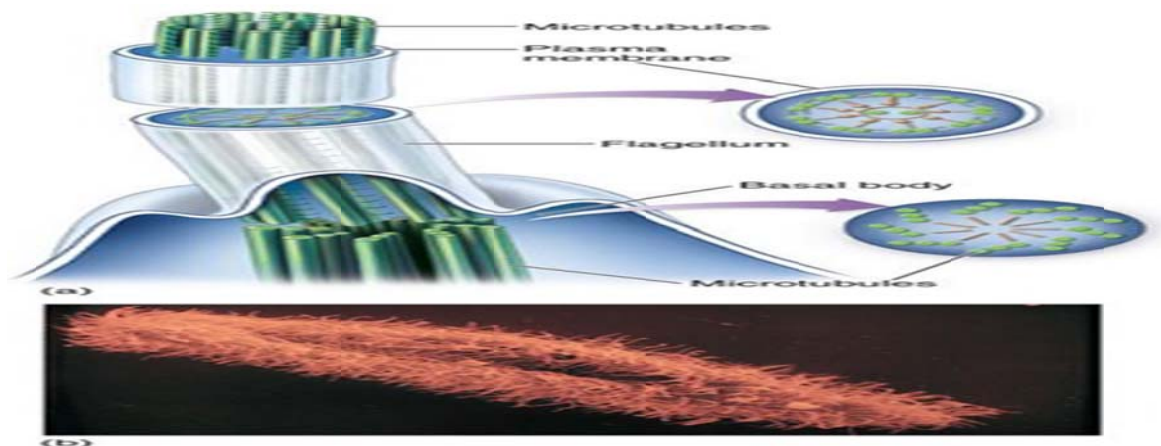
میکروتیوبول موتور و شنا کردن در آب



برای اینکه یک قایق پدالی در آب حرکت کند، نیازمند: پدال و پره و محرک و ارتباط صحیح بین این اجزاء می باشد. نبود یکی از این اجزای مانع از حرکت قایق خواهد شد.

آیا سلول ها و باکتری ها می توانند شنا کنند؟ اگر می توانند شنا کنند از چه سیستمی برای شنا استفاده می کنند؟ آیا این سیستم پیشرفته است؟ آیا این سیستم می تواند به تدریج تکامل یافته باشد؟

تعدادی از سلول ها از مژک (cilium) برای شنا استفاده می کنند. یک مژک شبیه یک مو می باشد. اگر یک سلول که دارای مژک می باشد را در یک مایع رها کنیم، همچون یک قایق حرکت می کند. برای مثال اسپرم از مژک برای شنا استفاده می کند.

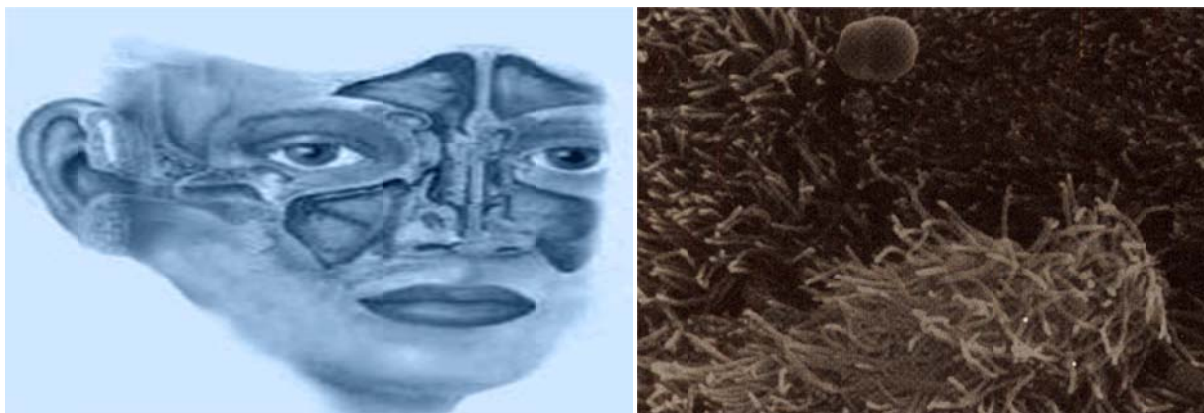


میکروسکوپ های نوری، موهای باریکی را بر روی تعدادی از سلول ها نشان می دهند. اما هنگامی که میکروسکوپ الکترونیکی اختراع گردید، مشخص شد که مژک دارای ساختمان بسیار پیچیده ای می باشد. اگر یک مژک را برش بدهیم و در زیر یک میکروسکوپ الکترونیکی مشاهده کنیم، خواهیم دید که ۹ میله به گرد هم قرار گرفته اند. این میله ها را میکروتیوبول می نامند. این میله ها از پروتئینی به نام تیوبولین ساخته شده اند و همچنین دو میله در وسط مژک وجود دارد.

مژکها و حرکت مژکی

حرکت مژکی ، حرکت شلاق مانند مژکها بر روی سطح سلول است. این حالت فقط در دو نقطه بدن انسان انجام می‌شود. در سطوح داخلی مجاری تنفسی و در سطوح داخلی لوله‌های رحمی.

۱- در حفره بینی و مجاری تنفسی حرکت شلاقی شکل مژکها موجب حرکت لایه‌ای از موکوس با سرعتی در حدود یک سانتیمتر در دقیقه به سوی حلق می‌شود و از این راه بطور مداوم این مجاری را از موکوس و کلیه ذراتی که در موکوس به دام افتاده‌اند، پاک می‌کند.



سینوس ها حفراتی هستند که درون استخوانهای صورت جای گرفته اند و هر یک از آنها توسط مجرای به بینی راه پیدا می کند . سطح پوشاننده این حفرات بطور طبیعی ترشحات شفاف دارد که این ترشحات وارد بینی میشود . این ترشحات توسط مژکهای که جهت نوسان آنها به طرف حلق است به عقب رانده میشوند و هر فرد طبیعی با هر بلع مقداری از بزاق خود و مقداری از این ترشحات بینی و سینوس ها رابع می کند . سینوس های يك فرد بالغ بطور متوسط در شبانه روز حدود يك لیتر ترشح می کنند . این ترشحات در لطیف نگهداشتن مخاط پوشاننده سینوس ها و بینی موثر است و در تمیز کردن هوایی که از بینی به ریه می رسد نقش اساسی دارد. (همچون یک فیلتر طبیعی هوا عمل می کنند) .

سینوس ها علاوه بر ترشحات فوق الذکر مزایای دیگری هم دارند که عبارتند از : 1 - وجود این حفرات توخالی درون استخوانهای صورت باعث کاستن از وزن سر میشود . 2 - این حفرات در دلنشین بودن صدای فرد موثر هستند و چنانچه این حفرات ویابینی پر شوند صدای فرد تودماغی می گردد . 3 - این حفرات بصورت ضربه گیر جمجمه و مغز عمل می کنند . بدین معنی که اگر ضربه شدیدی به صورت وارد شود بواسطه وجود سینوس ها ، استخوانهای صورت می شکنند و لذا ضربه مستهلك شده و به جمجمه و در نتیجه به مغز وارد نمی شود .

۲- در لوله‌های رحمی مژکها موجب حرکت هسته مایع از سوراخ لوله رحمی به سوی حفره رحم می‌شوند و این حرکت مایع است که تخمک را از تخمدان به رحم منتقل می‌کند.

ساختمان مژک

مژک مانند یک تار موی خمیری نوک تیز است که حدود 2 تا 4 میکرومتر از سطح سلول برآمدگی دارد. مژکهای متعددی می‌توانند از یک سلول واحد خارج شوند. به عنوان مثال تا 200 مژک از سطح هر سلول اپیتلیال در مجاری تنفسی خارج می‌شوند. مژک بوسیله استتاله ای از غشای سلولی پوشیده شده و توسط 11 میکروتوبول ، 9 توبول مضاعف که در اطراف محیط مژک قرار گرفته‌اند و 2 توبول واحد در مرکز نگهداری می‌شوند.

هر مژک دنباله‌ای از یک ساختمان است که بلافاصله در زیر غشای سلولی قرار گرفته و جسم پایه مژک نامیده می‌شود. تاژک اسپرما توئید نیز مشابه مژک بوده و در واقع دارای همان نوع ساختمان و همان نوع مکانیسم انقباضی است. اما باید دانست که تاژک بسیار درازتر بوده و به جای حرکات شلاقی شکل با امواج شبه سینوسی حرکت می‌کند.

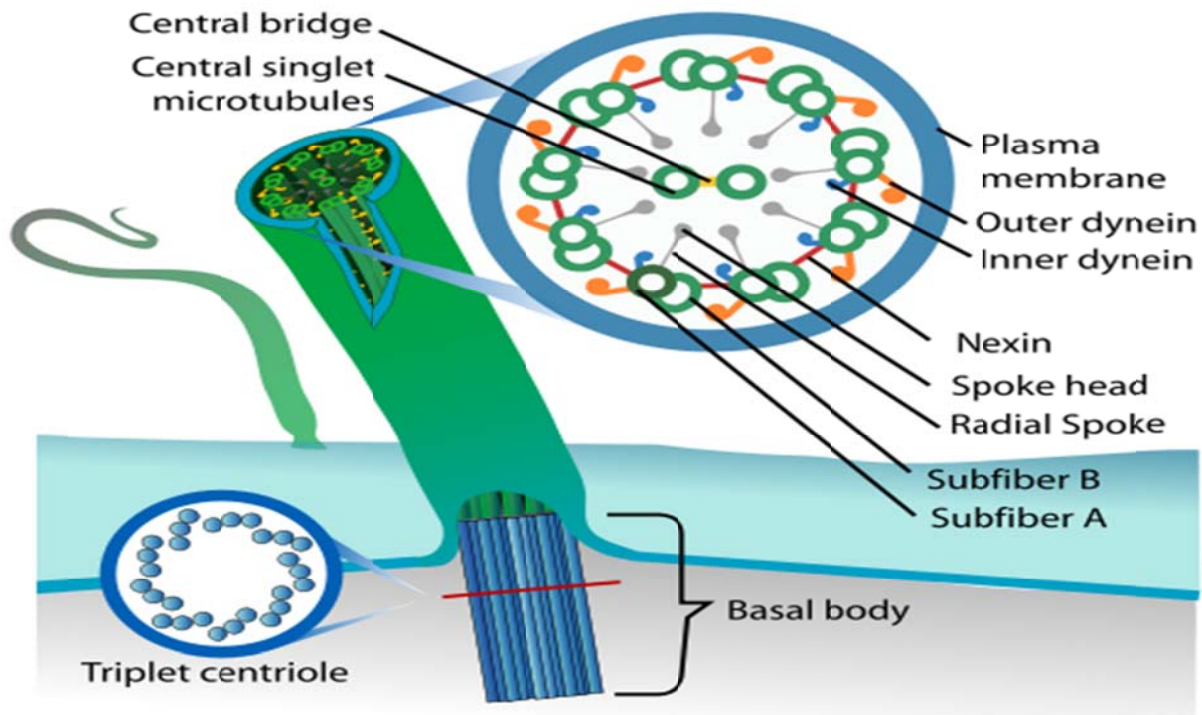
نحوه حرکت مژک

مژک با یک ضربه ناگهانی سریع ، به تعداد 10 تا 20 بار در ثانیه ، به طرف جلو حرکت می‌کند و در ناحیه‌ای از سطح سلول که از آنجا خارج می‌شود با زاویه تندی خم می‌شود. سپس با یک حرکت شلاقی به آهستگی به عقب باز می‌گردد. حرکت سریع رو به جلوی مژک مایعی را که در مجاورت مژک قرار دارد، در همان جهت حرکت مژک به طرف جلو می‌راند. در ادامه حرکت شلاقی شکل آهسته مژک در جهت مخالف ، تقریباً اثری روی ماده ندارد.

در نتیجه مایع بطور مداوم در جهت ضربه‌های سریع رو به جلوی مژک به حرکت در می‌آید. چون بیشتر سلولهای مژکدار تعداد زیادی مژک را بر روی سطوحشان دارند و نیز چون سلولهای مژکدار موجود بر روی یک سطح ، در یک جهت مشابه قرار می‌گیرند لذا این موضوع وسیله رضایت بخشی برای حرکت دادن مایع از یک قسمت به قسمت دیگر است.

مکانیسم حرکت مژکی

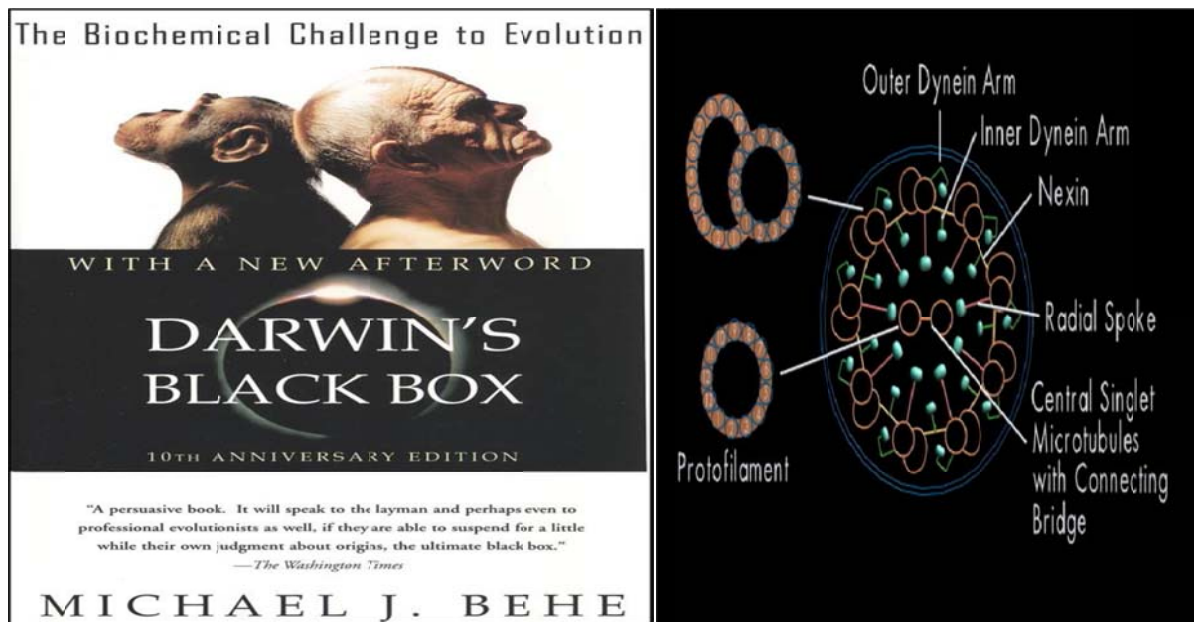
آنچه که در مورد مکانیسم حرکت مژکی مسلم است به قرار زیر است.



1. 9 توپول مضاعف و 2 توپول واحد بوسیله کمپلکسی از اتصالات متقاطع پروتئینی به یکدیگر متصل شده‌اند و این کمپلکس کلی توپولها و اتصالات متقاطع ، آکسونیم Axoneme نامیده می‌شود.
2. حتی بعد از حذف غشا و تخریب سایر عناصر مژک به استثنای آکسونیم ، مژک همچنان می‌تواند تحت شرایط مناسب به ضربان خود ادامه دهد.
3. دو شرط برای ادامه ضربان آکسونیم بعد از حذف سایر تشکیلات وجود دارد یکی وجود ATP و دیگری شرایط یونی مناسب مخصوصا غلظت مناسب منیزیم و کلسیم
4. در جریان حرکت رو به جلوی مژک توپولهای موجود بر روی لبه جلویی مژک به سوی خارج به طرف نوک مژک می‌لغزد در حالیکه توپولهای موجود بر روی لبه عقبی مژک در جای خود باقی می‌مانند.
5. 9 بازوی متعدد پروتئینی متشکل از یک پروتئین به نام دینئین Dynein با فعالیت ATP آزی از هر دسته از توپولهای محیطی به طرف دسته بعدی برآمدگی پیدا می‌کنند.

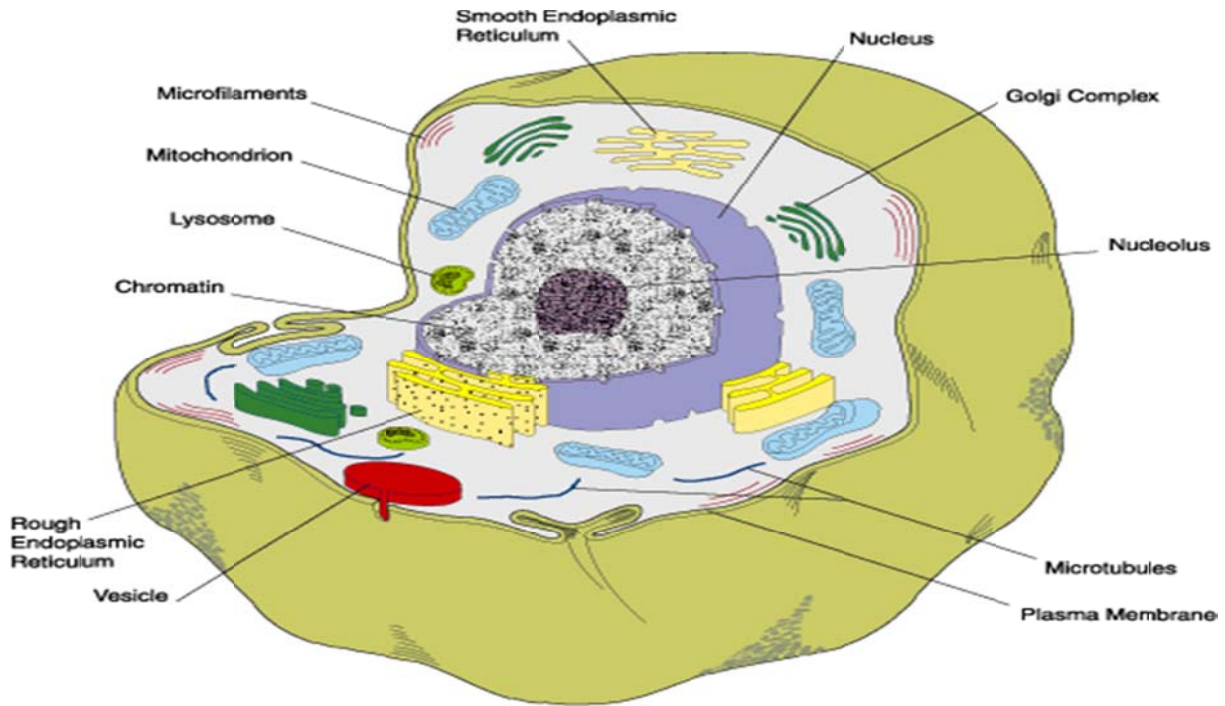
با دانستن اطلاعات پایه‌ای فوق ، چنین مشخص می‌شود که آزاد شدن انرژی از ATP که با بازوهای دینئینی دارای فعالیت ATP آزی تماس پیدا می‌کند موجب می‌شود که بازوها در طول سطح زوج توپولهای مجاور بخزند. هرگاه توپولهای جلویی به طرف خارج بخزند در حالی که توپولهای عقبی ساکن باقی بمانند این امر موجب خم شدن مژک می‌گردد. روش کنترل انقباض مژکها هنوز مشخص نشده است.

مژک یک موتور بسیار پیچیده است، که شامل بیش از دویست پروتئین مختلف می باشد. نبود یکی از این پروتئین ها باعث می شود که این سیستم پیچیده نتواند وظیفه اش را به خوبی انجام بدهد. در حقیقت امکان اینکه این اجزاء با شانس و گذر زمان در کنار هم قرار گرفته باشند، غیر ممکن است. دکتر میثائیل بح در کتاب: "جعبه سیاه داروین" می گوید: تحقیقات زیادی انجام شده است... بیشتر مردم گمان می کنند که اگر آنها نمی دانند که مژک ها چگونه تکامل یافته اند حتما کسانی هستند که این موضوع را بدانند. اما تحقیقات حرفه ای ثابت می کند که هیچ کس نمی داند.



many people to assume The amount of scientific research which has been done...leads must know. But the search that even if they don't know how cilium evolved, somebody knows of professional literature proves them wrong. Nobody

ماشین های مولکولی در درون سلول!



ماشین های مولکولی (machines Molecular) آنقدر پیچیده هستند که ما تازه در آغاز درک و فهمیدن نحوه عملکرد داخلی آنها هستیم. ما اکنون می دانیم که ماشین های مولکولی بسیار پیچیده ای وجود دارند که تنها تعدادی از آنها توسط بیولوژیست ها شناسایی شده اند. در زیر به بررسی تعدادی از این ماشین های مولکولی پیچیده که در درون سلول قرار دارند می پردازیم:

:ATP

میتوکندریها، نوعی دستگاه انتقال انرژی هستند که موجب می شوند انرژی شیمیایی موجود در مواد غذایی با عمل فسفوریلاسیون اکسیداتیو، به صورت پیوندهای پرانرژی فسفات (ATP) ذخیره شود.

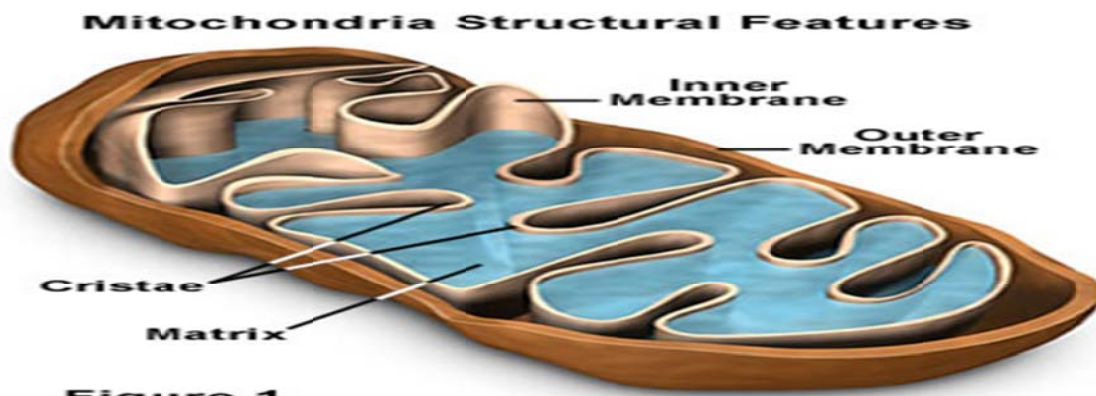


Figure 1

میتو کندری به عنوان نیروگاه سلول عمل می کند. میتو کندری ها در تمام قسمت‌های سیتوپلاسم سلول وجود دارند. اما تعداد آن ها در سلول بستگی به مقدار انرژی مورد نیاز سلول از چند صد تا چند صد هزار تغییر می کند. میتوکندریها در قسمت‌هایی از سلول متمرکز می شوند که مسئول تأمین متابولیسم انرژی هستند.

میتوکندریها از نظر شکل و اندازه متفاوتند؛ بعضی کروی، بعضی رشته ای و برخی شاخه دارند. میتوکندری جزو تشکیلات غشایی محسوب می شود و خود دارای دو غشاء می باشد. میتوکندری دارای غشایی دولایه لیپیدی پروتئینی است، یعنی دارای یک غشای خارجی و دارای یک غشای داخلی است.

چین خوردگی هائی که داخل میتوکندری و رو به غشای داخلی وجود دارند ایجاد حجره هایی می کنند که حاوی آنزیمهای اکسیداتیو هستند که به حجره ها چسبیده اند. داخل میتوکندری پر از مایعی موسوم به ماده زمینه است، می باشد؛ که حاوی دستگاهی که مسئول سیکل اسید ستریک (چرخه کربس) است، می باشد. اکسیژن به داخل این مایع انتشار می یابد و توسط آنزیم های تنفسی (فلاو و پروتئینها و سیتو کرومها) مورد استفاده قرار می گیرد. آنزیمهای محلول با همکاری آنزیمهای چسبیده به حجره ها موجب اکسیداسیون مواد غذایی، و تولید آب و دی اکسید کربن و آزاد سازی انرژی می شوند. انرژی تولید شده جهت تولید ماده پر انرژی ATP (آدنوزین تری فسفات) استفاده می شود. ATP از میتو کندری خارج و در تمام سلول پخش می شود و جهت انجام اعمال سلولی انرژی خود را آزاد می کند.

میتوکندری یکی از اجزای سلولهاست که نقش مهمی در تولید انرژی داخل سلولی دارد. میتو در زبان یونانی به معنی نخ و کندروس به معنای دانه می باشد. در سال ۱۹۰۰ میکالیس توانست آن را رنگ آمیزی کند. آرا جایگاه اکسیداسیون و احیا در داخل سلول می دانند.

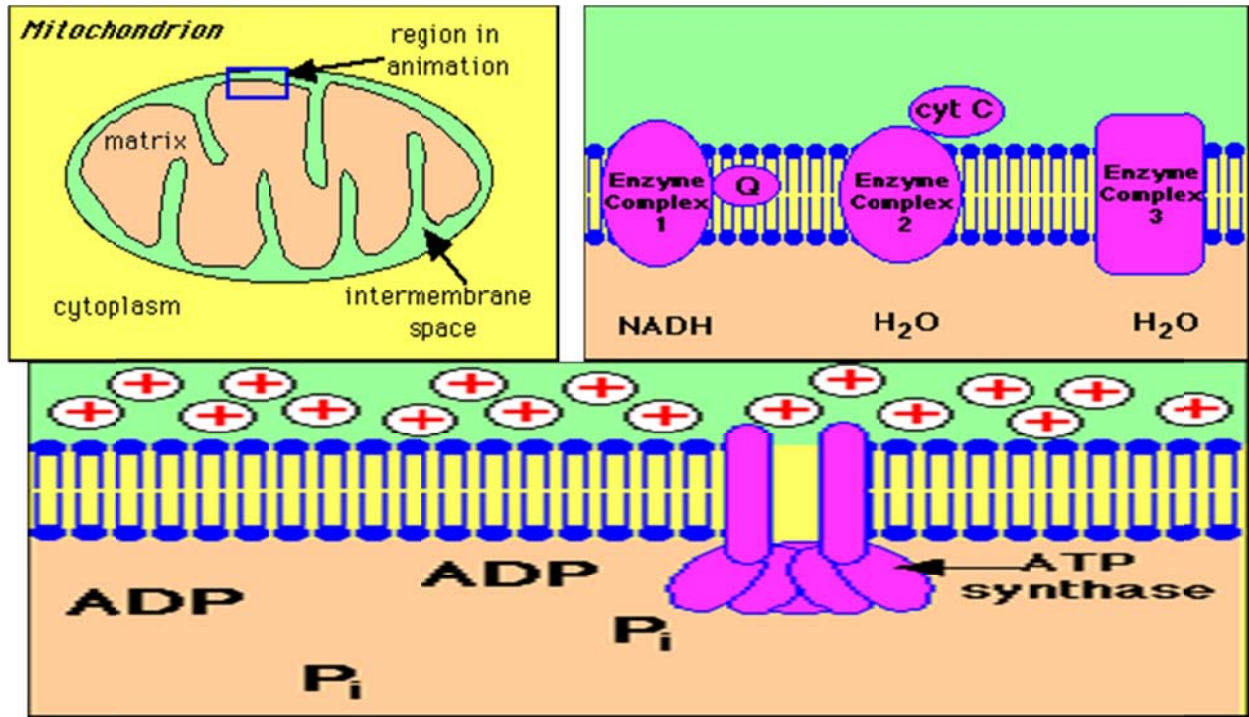
در تصاویر میکروسکوپ الکترونی، میتوکندری ها بصورت کیسه ای با دیواره ای دولایه می باشد. قطر میتوکندری از ۵/۰ میکرون الی ۱ میکرون فرق می کند. تعداد آنها هم بسته به نوع سلول فرق می کند از یک میتوکندری در یک سلول ساده تا تعداد بیست میتوکندری در اسپرم. ۳۰ درصد کل پروتئین هر سلولی را میتوکندری تشکیل می دهد و هرچه سلول فعالتر و احتیاج به انرژی بیشتری داشته باشد تعداد میتوکندری های آن زیاد است مثل سلولهای عضلات و یا اسپرم ها.

همانطوری که گفته شد **وظیفه میتو کندری تهیه انرژی برای سلول است** که این کار را با پدیده ای و فرآیندی به نام **فسفریلاسیون** انجام می دهد که یک گروه فسفات را طی فرآیندی به مولکول **ADP** متصل کرده و حاصل آن **ATP** همان بسته های انرژی مصرفی برای سلول است. (انرژی ذخیره شده در هیدراتهای کربن یا چربیها و لیپیدها را طی فرآیند فسفریلاسیون آزاد می کنند و آنها را تبدیل به مواد زاید برای سلول یعنی آب و دی اکسید کربن می نمایند و طی این پروسه پیچیده به نام **چرخه کربس** یک گروه فسفات و الکترون آزاد می شود که تشکیل مولکول نهایی ATP را می دهند که سوخت تمامی سلولهاست.)

ADP : آدنوزین دی فسفات

ATP : آدنوزین تری فسفات

نحوه انتقال الکترون در میتوکندری در شکل زیر نشان داده شده است:



machine modeler David Goodsell, "ATP According to cell biologist and molecular molecular world. This protein-based molecular synthase is one of the wonders of the two distinct rotary motors which joined by a stator: As machine is actually composed of motor. This kinetic energy is used like H^+ protons, it turns the F the motor is powered by carrying generator to synthesize adenosine triphosphate (ATP), the primary energy a molecule of cells

سنتر (ATP) یکی از شگفتی های دنیای مولکولی است. این ماشین مولکولی پروتئینی، از دو موتور چرخشی مجزا که توسط یک استاتور به هم وصل شده اند تشکیل شده است. موتور H^+ از پروتون قدرت می گیرد و موتور F_1 را می چرخاند. این انرژی جنبشی شبیه یک ژنراتور برای سنتر آدنوزین تری فسفات به عنوان انرژی اولیه سلول عمل می کند.

فروپاشی نظریه تکامل:

If it could be demonstrated that any complex organ existed which could not possibly have been formed by numerous, successive ,slight modifications ,my theory would absolutely break down

(Harvard University Press, 1964, p. 189 :*Origin of Species The* ,Charles Darwin)

در حقیقت داروین معتقد بوده است که سیستم های پیچیده چیزی است که باعث فروپاشی نظریه اش می شود.

دکتر میثائیل بیچ می گوید: من معتقدم که مکانیزم تکاملی داروین، بسیاری چیزها را که زیر میکروسکوپ دیده می شوند تبیین نمی کند. سلول ها بسیار پیچیده تر از آن اند که به طور اتفاقی تکامل یافته باشند و پیدایش آنها نیازمند هوش و حکمت است.

براستی چگونه می توان ایجاد این ماشین های مولکولی پیچیده را با انتخاب طبیعی و تکامل ناشی از گذر زمان توجیه کرد؟!

پاسخ به سوالات:

ژن انسان و شامپانزه، 97 درصد با هم شباهت دارد. چگونه چنین چیزی را توجیح می کنید؟

اطلاعات موجود در ژن ها، نقشه بدن موجودات می باشد. در حقیقت بر اساس این اطلاعات است که مشخص می شود که هر موجودی به چه شکلی باشد. لذا وقتی دو مخلوق دارای ظاهری شبیه هم هستند، طبیعتا نقشه بدن آنها که در ژنها وجود دارد، نیز می بایست شبیه هم باشد. در حقیقت شباهت ظاهری بین انسان و میمون، باعث توهم داروین شد، همان شباهت ژن ها که در نتیجه همان شباهت ظاهری است، باعث توهم تکامل گراها شده است. یکسان بودن این اطلاعات تنها چیز دور از ذهنی نمی باشد، بلکه منطقی هم می باشد زیرا انسان به حیوانی مثل میمون شبیه تر است تا حیوانی به نام سگ، لذا نقشه بدن آنها نیز می بایست به هم شبیه تر باشد. اما این شباهت، چه در قسمت ظاهری و چه در اطلاعات موجود در ژن ها، دلیلی برای منشعب شدن از هم نمی باشد. (با دلایل بیان شده در کتاب)

خلقت گراها، خلقت موجودات را آنی می دانند یا تدریجی؟

اینکه خلقت آنی بوده و یا تدریجی، هیچ اهمیتی ندارد. مهم این است که این خلقت اتفاق افتاده است. آفریدگار هم قادر به آفرینش آنی و هم آفرینش تدریجی است. در مورد انسان، خلقت گراها به آفرینش آنی و بدون واسطه اعتقاد دارند. اما در مورد حیوانات به طور قطع نمی توان سخن گفت. اما من به خلقت آنی و بدن واسطه تمام موجودات در سطح نوع، اعتقاد دارم. یعنی خلقت موجودات در سطح نوع صورت گرفته است و از این نوع در اثر گذر زمان، گونه های مختلف منشعب شده است.

آیا تغییرات میکرونی که بیان نمودید همان تکامل میکرونی و در سطح گونه ها نیست؟

تغییرات میکرونی چیز واضحی است. تمام انسان های روی زمین از یک فرد به نام حضرت آدم منشعب شده اند اما در طی این مدت و در اثر شرایط محیطی، تغییراتی در رنگ پوست و مو و چشم و جثه آنها ایجاد شده است. اما تمام انسان ها، انسان هستند و هیچ موجود جدیدی از انسان منشعب نشده است. میلیاردها سال هم که بگذرد هیچ موجود جدیدی منشعب نخواهد شد. انسان انسان می ماند و سگ سگ می ماند و میمون میمون... اما سگ و گرگ اسامی متفاوتی هستند که ما برای یک مخلوق به نام کاندائی انتخاب کرده ایم. همینطور در مورد: شامپانزه و اورانگوتان و سایر میمون ها، تمام آنها میمون هستند و از یک میمون منشعب شده اند. تکامل گراها با بیان تغییرات میکرونی، می خواهند تکامل ماکرونی را توجیح کنند که کاملا غلط می باشد. هر موجودی می تواند تغییرات محدودی را داشته باشد و نمی تواند از یک چارچوب خاص خارج بشود. در حقیقت: تغییری که در یک جاندار می تواند بوجود آید محدود می باشد و این قانون تمام جانوران را در یک قالب مشخص قرار می دهد. هر موجود زنده تا حدی امکان تغییر و تبدیل دارد و نمی تواند از آن فراتر رود.

پایان تکامل

THE END OF EVOLUTION

<http://creation.com/origin-of-life-critique>

http://www.harunyahya.com/other/farsi/book/evolution_deceit/evolution_deceit_13.php:

<http://creation.com/life-from-life-or-not>

http://www.harunyahya.com/other/farsi/book/evolution_deceit/evolution_deceit_13.php

http://www.harunyahya.com/other/farsi/book/evolution_deceit/evolution_deceit_7.php

<http://www.harunyahya.com/evolutiondeceit04.php>

<http://www.newscientist.com/blogs/shortsharpscience/2011/04/biggest-fossil-spider-found.html>

<http://www.sciencephoto.com/media/171698/enlarge>

<http://www.answersingenesis.org/creation/v26/i1/planes.asp>

<http://creation.com/the-evolution-of-feathers-a-major-problem-for-darwinism>

<http://creation.com/fancy-flying-from-advanced-aeronautics>

<http://creation.com/birds-fliers-from-the-beginning>

<http://www.answersingenesis.org/creation/v26/i1/planes.asp#lung>

<http://www.answersingenesis.org/articles/nab/did-dinosaurs-turn-into-birds>

http://en.wikipedia.org/wiki/Spencer_Wells

http://en.wikipedia.org/wiki/Y-chromosomal_Adam

<http://www.genebase.com/learning/article/55>

http://news.nationalgeographic.com/news/2005/06/0624_050624_spencerwells.html

<http://press.princeton.edu/chapters/i7442.html>

http://en.wikipedia.org/wiki/Human_Y-chromosome_DNA_haplogroups

<http://en.wikipedia.org/wiki/Coagulation>

<http://www.discovery.org/a/14791>

<http://www.custance.org/old/animal/ch3a.html>

<http://www.truthandscience.net/originoflife.htm>

[/http://www.cosmicfingerprints.com/read-prove-god-exists](http://www.cosmicfingerprints.com/read-prove-god-exists)

http://www.pathlights.com/ce_encyclopedia/Encyclopedia/10mut10.htm

[/http://www.randommutation.com](http://www.randommutation.com)

http://www.pathlights.com/ce_encyclopedia/sci-ev/sci_vs_ev_10.htm

<http://www.khodavaelm.blogfa.com/cat-3.aspx>

http://en.wikipedia.org/wiki/Genetic_code

<http://en.wikipedia.org/wiki/ASCII>

<http://www.icr.org/articles/view/6044/372/>